



قدم به قدم، همراه دانشجو...

WWW.GhadamYar.Com

جامع ترین و به روزترین پرتال دانشجویی کشور (پرتال دانش)
با ارائه خدمات رایگان، تحصیلی، آموزشی، رفاهی، شغلی و...
برای دانشجویان

- (۱) راهنمای ارتقاء تحصیلی. (کاردانی به کارشناسی، کارشناسی به ارشد و ارشد به دکتری)
- (۲) ارائه سوالات کنکور مقاطع مختلف سالهای گذشته، همراه پاسخ، به صورت رایگان
- (۳) معرفی روش های مقاله و پایان نامه نویسی و ارائه پکیج های آموزشی مربوطه
- (۴) معرفی منابع و کتب مرتبط با کنکورهای تحصیلی (کاردانی تا دکتری)
- (۵) معرفی آموزشگاه ها و مراکز مشاوره تحصیلی معتبر
- (۶) ارائه جزوات و منابع رایگان مرتبط با رشته های تحصیلی
- (۷) راهنمای آزمون های حقوقی به همراه دفترچه سوالات سالهای گذشته (رایگان)
- (۸) راهنمای آزمون های نظام مهندسی به همراه دفترچه سوالات سالهای گذشته (رایگان)
- (۹) آخرین اخبار دانشجویی، در همه مقاطع، از خبرگزاری های پربازدید
- (۱۰) معرفی مراکز ورزشی، تفریحی و فروشگاه های دارای تخفیف دانشجویی
- (۱۱) معرفی همایش ها، کنفرانس ها و نمایشگاه های ویژه دانشجویی
- (۱۲) ارائه اطلاعات مربوط به بورسیه و تحصیل در خارج و معرفی شرکت های معتبر مربوطه
- (۱۳) معرفی مسائل و قوانین مربوط به سربازی، معافیت تحصیلی و امریه
- (۱۴) ارائه خدمات خاص ویژه دانشجویان خارجی
- (۱۵) معرفی انواع بیمه های دانشجویی دارای تخفیف
- (۱۶) صفحه ویژه نقل و انتقالات دانشجویی
- (۱۷) صفحه ویژه ارائه شغل های پاره وقت، اخبار استخدامی
- (۱۸) معرفی خوابگاه های دانشجویی معتبر
- (۱۹) دانلود رایگان نرم افزار و اپلیکیشن های تخصصی و...
- (۲۰) ارائه راهکارهای کارآفرینی، استارت آپ و...
- (۲۱) معرفی مراکز تایپ، ترجمه، پرینت، صحافی و ... به صورت آنلاین
- (۲۲) راهنمای خرید آنلاین ارزی و معرفی شرکت های مطرح
- (۲۳)



WWW.GhadamYar.Ir

WWW.PortaleDanesh.com

WWW.GhadamYar.Org

۰۹۱۲ ۳۰ ۹۰ ۱۰۸

باما همراه باشید...

۰۹۱۲ ۰۹ ۰۳ ۸۰۱

www.GhadamYar.com

فهرست کلی مطالب جزوه

فصل اول - کلیات

- ۲ گفتار اول - بررسی ماده یک قانون آیین دادرسی مدنی
 ۳ گفتار دوم - فواید و موقعیت آیین دادرسی مدنی در میان شاخه‌های حقوق
 ۴ گفتار سوم - ویژگی‌ها و خصوصیات آیین دادرسی مدنی
 ۵ گفتار چهارم - بررسی اصول مندرج در مواد ۲ تا ۸ قانون آیین دادرسی مدنی
 ۹ تست‌های فصل اول

فصل دوم - مراجع قضایی

- ۱۱ گفتار اول - کلیات و بررسی اجمالی تشکیلات دادگستری
 ۱۵ گفتار دوم - حوزه قضایی، صلاحیت و سازمان دادگاه عمومی
 ۱۸ گفتار سوم - مراجع استثنایی قضایی
 ۲۷ تست‌های فصل دوم

فصل سوم - مراجع اداری

- ۲۸ گفتار اول - دیوان عدالت اداری (مراجع عمومی)
 ۴۱ گفتار دوم - مراجع استثنایی اداری
 ۴۴ تست‌های فصل سوم

فصل چهارم - دادرسان و اشخاص وابسته

- ۴۵ گفتار اول - دادرسان
 ۵۵ گفتار دوم - اشخاص وابسته به دادگستری
 ۶۵ تست‌های فصل چهارم

فصل پنجم - صلاحیت مراجع حقوقی

- ۶۷ گفتار اول - صلاحیت ذاتی
 ۶۷ گفتار دوم - صلاحیت محلی
 ۷۳ گفتار سوم - اختلاف در صلاحیت و مراجع حل اختلاف
 ۷۵ تست‌های فصل پنجم

فصل ششم - دعوا، شرایط اقامه و انواع آن

- ۷۸ گفتار اول - مفهوم دعوا، انتقال و زوال آن
 ۷۹ گفتار دوم - شرایط اقامه دعوا
 ۸۳ گفتار سوم - انواع دعاوی
 ۸۷ تست‌های فصل ششم

گفتار اول - بررسی تعریف ماده‌ی یک قانون آیین دادرسی مدنی

به موجب ماده‌ی ۱ ق.آ.د.م «آیین دادرسی مدنی مجموعه اصول و مقرراتی است که در مقام رسیدگی به امور حسبی و کلیه دعاوی مدنی و بازرگانی در دادگاههای عمومی، انقلاب، تجدیدنظر، دیوان عالی کشور و سایر مراجعی که به موجب قانون موظف به رعایت آنها می‌باشند به کار می‌رود.»

مبحث اول - موارد اعمال قانون آیین دادرسی مدنی

بند اول - امور حسبی

مطابق ماده‌ی ۱ قانون امور حسبی «امور حسبی اموری هستند که دادگاهها مکلفند نسبت به آن امور اقدام نموده و تصمیمی اتخاذ نمایند بدون اینکه رسیدگی به آنها متوقف بر وقوع اختلاف و منازعه بین اشخاص و اقامه دعوی از طرف آنها باشد.» بنابراین امور حسبی، اموری هستند که در جهت رسیدگی، نیازی به وجود اختلاف و منازعه نبوده و مرجع رسیدگی کننده به هر نحوه از موضوع اطلاع یابد، تکلیف به رسیدگی خواهد داشت، به عنوان مثال دادستان (دایره سرپرستی) هرگاه از وجود محجوری فاقد ولی یا قیم اطلاع یابد مکلف به انجام تکالیف منصوصه است، طرق اطلاع دادستان نیز طریقت دارد و در هر حال تکلیف به رسیدگی (در معنای اعم) ایجاد می‌نماید.

رفع تعارض ظاهری بین ماده‌ی یک قانون آئین دادرسی مدنی و قانون امور حسبی:

به دلیل همین ماهیت خاص، رسیدگی به امور حسبی مستلزم رعایت تشریفات خاص و پیچیده آیین دادرسی مدنی نمی‌باشد، با این حال با تصویب ماده یک ق.آ.د.م جدید ممکن است این تردید به وجود آید که از تاریخ تصویب این قانون، در امور حسبی نیز رعایت تشریفات آئین دادرسی مدنی الزامی است با این حال این تردید منطقی نبوده و با استدلال ذیل رفع می‌گردد: با توجه به اینکه قانون امور حسبی در مورد تشریفات رسیدگی، قانونی خاص است و علاوه بر آن در امور حسبی اختلاف و منازعه‌ای در واقع وجود ندارد تا نیاز به رعایت تشریفات آئین دادرسی مدنی باشد کماکان می‌بایست به قانون امور حسبی به عنوان قانون خاص سابق عمل کرد ولی اگر در جایی به ق.آ.د.م ارجاع شده باشد مقررات ق.آ.د.م قابل اعمال خواهد بود.

بند دوم - امور بازرگانی

از اصول بسیار مهم دعاوی تجاری، اصل رسیدگی سریع و تخصصی به این گونه دعاوی است که متأسفانه در سال ۱۳۱۸ با تصویب ق.آ.د.م سابق، این محاکم اختصاصی منحل شده و هم اکنون در نظام قضایی ما، محاکم تجاری وجود ندارند و بنابراین رسیدگی به این دعاوی نیز مطابق تشریفات این قانون خواهد بود مگر در امور خاصی که مقررات تجاری ترتیب دیگری را مورد پیش‌بینی قرار داده باشند که البته این موارد نیز بسیار نادرند.

بند سوم - امور مدنی

که دارای دامنه بسیار وسیعی بوده و حتی در معنای اعم آن شامل دعاوی تجاری و امور حسبی نیز خواهند شد که با توجه به روشن بودن موضوع، بحث بیشتر پیرامون آن، ضروری به نظر نمی‌رسد.

مبحث دوم - نکات گفتار اول

نکته اول - آیا می‌توان آیین دادرسی مدنی را به عنوان حقوق عام آیین دادرسی قلمداد کرد و در موارد اجمال و یا فقدان حکم درآئین دادرسی کیفری و... به آن مراجعه نمود؟

در پاسخ به این سوال ممکن است سه نظر ابراز شود:

۱. پاسخ مثبت است چرا که در حقوق ما مانند خیلی از کشورهای دنیا، وضع بدین صورت است که قواعد موجود در حقوق مدنی و به تبع آن مقررات مربوط به آیین دادرسی مدنی به عنوان حقوق عام مورد اعتبار قرار گرفته و بنابراین در صورت تردید یا در موارد فقدان حکم این قانون قابل اعمال در مسایل کیفری نیز خواهد بود.

۲. پاسخ منفی است چرا که این موضوعات دارای ماهیتی متفاوت با یکدیگر می‌باشند و علاوه بر آن نه تنها حکمی برای تعمیم وجود ندارد بلکه بنا به تصریح ماده یک موارد اعمال کاملاً مشخص گردیده و اعمال در سایر موارد نیز منوط به تصریح شده است در حالی که چنین تصریحی نیز در این خصوص وجود ندارد.

۳. علی‌الاصول پاسخ منفی با استدلالاتی که در بند دوم مطرح شده، منطقی می‌نماید با این حال عمل براساس آیین دادرسی مدنی مطمئناً بر عمل فاقد مستند قانونی ارجحیت دارد چرا که اولاً باعث رفع سردرگمی و عدم بکارگیری سلیقه شخصی شده و ثانیاً اراده قانونگذار مورد لحاظ قرار می‌گیرد زیرا در هر حال درجای دیگری قانونگذار در مقام بیان اراده خویش، این مسأله را مورد پیش‌بینی قرار داده و اجرای آن را مقرر داشته است.

با توجه به مطالب معنونه نظر سوم دارای منطق حقوقی قویتری است.

نکته دوم: طرح هر گونه دعوای حقوقی حتی اگر به تبع امر کیفری صورت گیرد مستلزم رعایت تشریفات آیین دادرسی مدنی است این اصل در ذیل ماده ۱۱ ق.آ.د.ک مورد تصریح قرار گرفته است.

با این حال براین اصل دو استثنا کلی وارد شده است.

استثنا اول: دیه است زیرا علیرغم اینکه دیه بیشتر دارای ماهیت حقوقی خسارت است تا مجازات، با درخواست صدمه دیده و یا اولیاء دم مقتول و بدون رعایت تشریفات مورد حکم قرار می‌گیرد و صرف درخواست، ایجاد تکلیف به رسیدگی (در معنای اعم) و اصدار رأی می‌نماید از قبیل مواد ۷۱۴ و ۷۱۵ و ۷۱۶ ق.م.ا.

استثنا دوم: در جرایمی مانند سرقت (ماده ۶۶۷ ق.م.ا) و تصرف عدوانی (موضوع ماده ۶۹۲ ق.م.ا) دادگاه موظف گردیده نسبت به جبران مافات نیز اعلام نظر نماید، در این موارد علاوه بر جنبه عمومی، معمولاً خساراتی نیز به مجنی علیه وارد می‌گردد که بنا به نصوص مذکور دادگاه در این موارد نیز مکلف به جبران مافات و خسارات وارده خواهد بود.

گفتار دوم - فواید و موقعیت آیین دادرسی مدنی در بین سایر شاخه‌های حقوق

مبحث اول - فواید آیین دادرسی مدنی

از جمله عبارتند از:

بند اول - طرح دعوا در قالب خاص و رعایت اصل تساوی برای تمامی مراجعه‌کنندگان:

اقتضای زندگی اجتماعی این است که طرح هر دعوا با رعایت تشریفات قانونی و در برابر مراجع خاصی به عمل آید، بدین نحو تمامی مراجعه‌کنندگان ملزم به رعایت این تشریفات می‌باشند، این موضوع تا بدان جا جریان می‌یابد که طرح دعوا از جانب دولت نیز مقید به تشریفات می‌گردد، تمامی این مسایل موجب نظم و نظام بیشتر و رعایت اصل تساوی خواهد شد.

بند دوم - تسريع در رسيدگي به دعاوى:

اقامه دعا و طرح ادله و دفاع در آيين دادرسي واجد تشریفات خاص می‌باشد و بسیاری از اعمال فوق مقید به مهلت‌های قانونی است که رعایت این مهلت‌ها موجب جلوگیری از اطاله‌ی دادرسی خواهد شد.

بند سوم - جلوگیری از بکارگیری زور برای توسل به حق:

با لحاظ این تشریفات خاص و رعایت اصول یک رسیدگی صحیح و عادلانه از جمله اصول حقوق دفاع، تناظر و بی‌طرفی قاضی، هر ذینفعی آگاه است که با رعایت تشریفات خاص قادر به احقاق حق خود خواهد بود و بدیهی است روشن‌بودن این راه‌ها خود مانع توسل به طرق غیر قانونی و استفاده از زور خواهد شد.

مبحث دوم - موقعیت آیین دادرسی مدنی در بین سایر شاخه‌های حقوق:

قواعد آیین دادرسی مدنی دارای ماهیتی دو گانه‌اند از طرفی این مقررات ناظر به تشریفات رسیدگی به امور مدنی و دارای ارتباط بسیار نزدیکی با آن بوده و از طرف دیگر بسیاری از قواعد آن آمره و مربوط به نظم عمومی است و امکان توافق برخلاف آنها وجود ندارد، گروهی از حقوقدانان که به مفهوم اول توجه بیشتری داشته‌اند آیین دادرسی مدنی را از شاخه‌های حقوقی خصوصی و عده‌ای دیگر که به مفهوم دوم نظر داشته‌اند آن را از شاخه‌های حقوقی عمومی می‌دانند ولی آنچه که مسلم است عملاً آیین دادرسی مدنی از شاخه‌های حقوقی خصوصی قلمداد شده و تحت این عنوان بررسی می‌شود.

گفتار سوم: ویژگیها و خصوصیات آیین دادرسی مدنی

محتوای آیین دادرسی مدنی در سه دسته کلی جای می‌گیرد که عبارتند از:

الف - سازمان قضاوتی

ب - صلاحیت

ج - آیین دادرسی مدنی در معنای اخص

معمولاً در بحث خصوصیات، دو ویژگی آمره یا تکمیلی بودن و عطف به ماسبق شدن قواعد آیین دادرسی مدنی مورد بررسی قرار می‌گیرند که با توجه به تقسیم‌بندی بالا، به بررسی هر یک از خصوصیات در دسته‌های فوق می‌پردازیم.

مبحث اول - سازمان قضاوتی

این مقررات اصولاً آمره‌اند به عنوان مثال دادگاه تجدیدنظر که می‌بایست با دو نفر قاضی رسمیت یابد در صورت کسر عده رسمیت نداشته و تصمیمات متخذ باطل و بلااثر خواهد بود این مقررات با توجه به اینکه اصولاً از قواعد شکلی هستند برخلاف قواعد ماهوی عطف به ماسبق می‌شوند. چرا که قانونگذار اجرای سازمان جدید را به نفع نظام قضائی دانسته و می‌بایست در تمامی دعاوی، این نظام جدید مورد متابعت قرار گیرد.

مبحث دوم - صلاحیت

موضوع صلاحیت به دو بحث صلاحیت ذاتی و محلی تقسیم می‌گردد، صلاحیت ذاتی مربوط به نظم عمومی بوده و از مقررات آمره است در حالی که صلاحیت محلی فاقد خصیصه مذکور بوده و از مقررات تکمیلی می‌باشد به همین دلیل مقررات صلاحیت ذاتی علی‌الاصول عطف به ما سبق می‌شوند در حالیکه در صلاحیت محلی، عکس این قضیه صادق است.

مبحث سوم - آیین دادرسی مدنی در معنای اخص:

اصولاً آمره‌اند و عطف به ماسبق می‌شوند مگر اینکه در تعارض با حقوق مکتسبه افراد باشند به عنوان مثال فرض کنید اگر در زمان حکومت قانون سابق آیین دادرسی مدنی (که دعاوی با خواسته بیش از یک میلیون ریال قابلیت تجدیدنظر داشتند) دعوایی مقوم به دو میلیون ریال طرح و منتهی به صدور رأی شده باشد و بعد از ابلاغ رأی به محکوم‌علیه، قانون جدید به تصویب برسد که براساس آن احکام با خواسته کمتر از سه میلیون ریال را قطعی اعلام نماید، علی‌رغم قطعیت رأی طبق قانون جدید، رأی صادره به واسطه حقوق مکتسبه محکوم‌علیه قابل تجدیدنظر خواهد بود.

البته معمولاً خود قانونگذار پیش‌بینی‌های لازم را می‌نماید مثال بارز موضوع فوق، ماده‌ی ۹ قانون آ.د.م است که مرقوم می‌دارد: «رسیدگی به دعوایی که قبل از تاریخ اجرای این قانون اقامه شده به ترتیب مقرر در این قانون ادامه می‌یابد، آرای صادره از حیث قابلیت اعتراض و تجدیدنظر و فرجام، تابع قوانین مجری در زمان صدور آنان می‌باشد مگر اینکه آن قوانین، خلاف شرع شناخته شود. نسبت به کلیه قرارهای عدم صلاحیتی که قبل از اجرای این قانون از دادگاهها صادر شده و در زمان اجرای این قانون در جریان رسیدگی تجدیدنظر یا فرجامی است به ترتیب مقرر در این قانون عمل می‌شود».

مطلب مهم دیگر اینکه اگر در زمان طرح موضوع در دیوان عالی کشور یکی از مقررات آیین دادرسی مدنی در معنای اخص تغییر نماید در حالی که در زمان صدور رأی لازم‌الاجرا نبوده است، دیوان اقدام به نقض رأی نخواهد کرد زیرا دیوان اختلاف را مورد قضاوت مجدد قرار نمی‌دهد بلکه رأی فرجام‌خواسته را، با توجه به مقررات زمان صدور مورد بررسی قرار می‌دهد ولی اگر همین رأی نقض شود مرجع بعدی مکلف به تبعیت از قانون جدید است.

ماده‌ی ۳۷۲ ق.آ.د.م در مقام تأیید مطلب فوق و در بحث فرجام‌خواهی اعلام می‌کند:

«چنانچه، رأی صادره با قوانین حاکم در زمان صدور آن مخالف نباشد، نقض نمی‌گردد»

گفتار چهارم: بررسی اصول مندرج در مواد ۲ تا ۸ قانون آیین دادرسی مدنی:

مبحث اول - اصل موضوع ماده ۲ قانون

ماده‌ی ۲ قانون آدم مرقوم می‌دارد: «هیچ دادگاهی نمی‌تواند به دعوایی رسیدگی کند مگر اینکه شخص یا اشخاص ذی‌نفع یا وکیل، قائم مقام یا نماینده قانونی آنان رسیدگی به دعوا را برابر قانون درخواست نماید».

این ماده در مقام بیان یکی از اصول مهم دادرسی است و آن اینکه صرفاً شخصی که در دعوا نفعی دارد قادر به طرح دعواست، البته در اینجا منظور از نفع در اقامه دعوا، نفع در فرض صحت ادعای خواهان است و رسیدگی به اینکه آیا در واقع و ماهیتاً حقی برای مدعی وجود دارد یا خیر از امور ماهوی بوده و نیاز به رسیدگی خواهد داشت.

علاوه برآن، این موضوع در بند ۱۰ ماده ۸۴ ق.آ.د.م به عنوان یکی از ایرادات مطرح شده و ضمانت اجرای آن نیز که قرار رد دعواست در ماده ۸۹ همان قانون مورد پیش‌بینی قرار گرفته است.

مبحث دوم - اصل مندرج در ماده ۳ قانون

ماده ۳ ق.آ.د.م مقرر می‌دارد: «قضات دادگاهها موظفند موافق قوانین به دعاوی رسیدگی کرده، حکم مقتضی صادر و یا فصل خصومت نمایند. در صورتی که قوانین موضوعه کامل یا صریح نبوده یا متعارض باشند یا اصلاً قانونی در قضیه مطروحه وجود نداشته باشد، با استناد به منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر و اصول حقوقی که مغایر با موازین شرعی نباشد، حکم قضیه را صادر نمایند و نمی‌توانند به بهانه سکوت یا نقص یا اجمال یا تعارض قوانین از رسیدگی به دعوا و صدور حکم امتناع ورزند و الا مستنکف از احقاق حق شناخته شده و به مجازات آن محکوم خواهند شد.

تبصره - چنانچه قاضی مجتهد باشد و قانون را خلاف شرع بداند پرونده به شعبه دیگری جهت رسیدگی ارجاع خواهد شد. مطابق این اصل قضات دادگاهها، مکلف به صدور رأی در تمامی دعاوی مطروحه بوده و به هیچ عنوان این تکلیف از عهده ایشان ساقط نمی‌گردد حتی در فرضی که قوانین مرتبط کامل یا صریح نبوده یا متعارض باشند یا اصلاً قانونی وجود نداشته باشد، قضات مکلفند با استناد به منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر و اصول حقوقی که خلاف شرع نباشد حکم قضیه را صادر نمایند، این تکلیف در اصل ۱۶۷ قانون اساسی نیز مورد پیش‌بینی قرار گرفته است. این اصل مقرر می‌دارد:

«قاضی موظف است کوشش کند حکم هر دعوا را در قوانین مدونه بیابد و اگر نیابد با استناد به منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر حکم قضیه را صادر نماید و نمی‌تواند به بهانه سکوت یا نقص یا اجمال یا تعارض قوانین مدونه از رسیدگی به دعوا و صدور حکم امتناع ورزد.»

کسی که از زیر بار تکلیف قانونی مذکور شانه خالی کند مستنکف از احقاق حق شناخته می‌شود و مطابق ماده ۵۹۷ قانون مجازات اسلامی قابل مجازات خواهد بود، برابراین ماده «هر یک از مقامات قضایی که شکایت و تظلمی مطابق شرایط قانونی نزد آنها برده شود و با وجود اینکه رسیدگی به آنها از وظایف آنان بوده و به هر عذر و بهانه اگر چه به عذر سکوت یا اجمال یا تناقض قانون از قبول شکایت یا رسیدگی به آن امتناع کند و یا صدور حکم را برخلاف قانون به تاخیر اندازد و یا برخلاف صریح قانون رفتار کند دفعه اول از شش ماه تا یک سال و در صورت تکرار به انفصال دائم از شغل قضایی محکوم می‌شود و در هر صورت به تأدیه خسارات وارده نیز محکوم خواهد شد»

در تبصره‌ی ماده‌ی ۳ ق.آ.د.م، استثناء مهمی بر اصل مذکور وارد شده است این تبصره مرقوم می‌دارد: «چنانچه قاضی مجتهد باشد و قانون را خلاف شرع بداند پرونده به شعبه دیگری جهت رسیدگی ارجاع خواهد شد»

پیش‌بینی این تبصره توسط قانونگذار یکی از معضلات دیرینه دستگاه قضایی را حل نمود گرچه در اجرای تبصره خصوصاً بحث تشخیص قضات مجتهد اشکالاتی وجود دارد، علی‌ای حال در این فرض به جهت صلاحیت دادگاه، صدور قرار عدم صلاحیت منتفی بوده و باید با صدور قرار امتناع از رسیدگی، پرونده جهت ارجاع به شعبه هم‌عرض به رویت رئیس یا معاون حوزه قضایی برسد.

مبحث سوم - اصل مندرج در ماده‌ی ۴ قانون

ماده‌ی ۴ قانون آیین دادرسی مدنی اعلام می‌دارد: «دادگاهها مکلفند در مورد هر دعوا به طور خاص تعیین تکلیف نمایند و نباید به صورت عام و کلی حکم صادر کنند.»

این اصل بیان‌کننده تکلیف دادگاه در اخذ تصمیم در مورد هر دعوا به طور خاص است و هیچ دادگاهی نمی‌تواند به جای پرداختن به موضوع مطروحه اقدام به صدور حکم به نحو عام و کلی نماید بدون اینکه نهایتاً در خصوص موضوع اعلام نظر کند، این اقدام هم

تخلف انتظامی و هم واجد وصف مجرمانه است و ماده‌ی ۵۹۷ ق.م.ا در صورت جمع شرایط قابل اعمال خواهد بود چرا که عملاً با بیان کلی در خصوص موضوع تعیین تکلیف نشده است.

مبحث چهارم - اصل مندرج در ماده‌ی ۵ قانون

مطابق این ماده «رای دادگاهها قطعی است مگر در موارد مقرر در باب چهارم این قانون یا در مواردی که به موجب سایر قوانین قابل نقض یا تجدیدنظر باشند».

این ماده بیان‌کننده اصل قطعیت آرا است گرچه قانونگذار بعد از بنای این اصل، استثنائاتی را مطرح نموده که دارای دایره‌ای وسیع‌تر از خود اصل می‌باشند، علی‌ای حال به جهت تصریح قانونگذار این اصل قابل احترام بوده و در موارد تردید قابل اعمال خواهد بود.

مبحث پنجم - اصل مندرج در ماده‌ی ۶ قانون

مستنداً به ماده فوق «عقود و قراردادهایی که منحل نظم عمومی یا برخلاف اخلاق حسنه که مغایر با موازین شرع باشد در دادگاه قابل ترتیب اثر نیست».

این اصل از وجوه مشترک حقوق کشورهای مختلف جهان است چرا که هیچ قانونگذاری اجازه نخواهد داد که قراردادهای منحل نظم عمومی و یا برخلاف اخلاق حسنه به مرحله اجرا در آیند گرچه قید «مغایر با موازین شرعی باشد» در ماده‌ی فوق تا حد زیادی مفهوم اخلاق حسنه را تحت الشعاع خود قرار داده است، مقرر مشابهی نیز در ماده‌ی ۹۷۵ قانون مدنی در این خصوص وجود دارد که به نحو بهتر و منطقی‌تری تدوین شده است، به موجب این ماده:

«محاکم نمی‌توانند قوانین خارجی و یا قراردادهای خصوصی را که برخلاف اخلاق حسنه بوده و یا به واسطه جریحه‌دار کردن احساسات جامعه یا به علت دیگر مخالف نظم عمومی محسوب می‌شود به موقع اجرا گذارد، اگرچه اجرا قوانین مزبور اصولاً مجاز باشد»

به عنوان مثال اگر عقد نکاحی بین شخصی خارجی و یکی از محارم وی منعقد گردیده باشد و این نکاح در کشور متبوع نامبرده ازدواجی مشروع و قانونی تلقی گردد امکان اجرای عقد و ترتب آثار عقد نکاح با توجه به ضابطه فوق در کشور ما ممکن نخواهد بود.

مبحث ششم - اصل مندرج در ماده‌ی ۷ قانون

وفق ماده‌ی ۷ قانون مذکور «به ماهیت هیچ دعوی نمی‌توان در مرحله بالاتر رسیدگی نمود تا زمانی که در مرحله نخستین در آن دعوا حکمی صادر نشده باشد، مگر به موجب قانون».

غالباً رسیدگی به دعوی در دو مرحله بدوی و تجدیدنظر صورت می‌گیرد همانطور که از عنوان و فلسفه وجودی تجدیدنظر برمی‌آید وظیفه این محاکم مورد قضاوت مجدد قراردادادن رأی مرجع بدوی است و بنابراین تا هنگامی که در نخستین، موضوعی مورد رسیدگی قرار نگرفته باشد، امکان بررسی مرجع بعدی وجود نخواهد داشت و حتماً باید مرحله بدوی سابقاً طی شده باشد، علی‌ای حال بر این اصل نیز استثنائاتی وارد گردیده است از جمله ماده‌ی ۳۶۲ ق.آ.د.م علی‌رغم اینکه بندهای سه‌گانه بنا به نص این ماده ادعای جدید محسوب نشده‌اند، خصوصاً در بند دوم نسبت به اصل مذکور از حالت استثنایی برخوردار است.

به موجب این ماده «ادعای جدید در مرحله تجدیدنظر مسموع نخواهد بود ولی موارد زیر ادعای جدید محسوب نمی‌شود:

۱- مطالبه قیمت محکوم‌به که عین آن موضوع رأی بدوی بوده و یا مطالبه عین مالی که قیمت آن در مرحله بدوی مورد حکم قرار گرفته است.

۲- ادعای اجاره بها و مطالبه‌ی بقیه اقساط آن و اجرت‌المثل و دیونی که موعد پرداخت آن در جریان رسیدگی بدوی رسیده و سایر متفرعات از قبیل ضرر و زیان که در زمان جریان دعوا یا بعد از صدور رأی بدوی به خواسته اصلی تعلق گرفته و مورد حکم واقع نشده یا موعد پرداخت آن بعد از صدور رأی رسیده باشد.

۳- تغییر عنوان خواسته از اجرت‌المسمی به اجرت‌المثل یا بالعکس.

همانطور که ملاحظه می‌شود فی الواقع بعضی از این ادعاها (بند ۲) به هیچ عنوان (حتی با صورتی دیگر) در مرحله بدوی طرح نشده‌اند و ابتدائاً در مرحله تجدید نظر مورد رسیدگی قرار می‌گیرند و قطعاً ادعای جدید محسوب خواهند شد.

موضوع قابل بحث دیگر، ماده ۳۲۹ ق.آ.د.م است مطابق این ماده «در صورتی که عدم صلاحیت قاضی صادرکننده رأی ادعا شود، مرجع تجدیدنظر ابتدا به اصل ادعا رسیدگی و در صورت احراز، رأی را نقض و دوباره رسیدگی خواهد کرد» هر چند عده‌ای این ماده را استثنایی بر قاعده مندرج در بالا می‌دانند و ظاهر ماده نیز تا حدی این نظر را تقویت می‌نماید، به نظر می‌رسد، که نباید این ماده را استثنایی بر قاعده‌ی بالا تلقی کرد چرا که اولاً: ماده ۳۲۹ ناظر به ماده ۳۲۶ ق.آ.د.م است که مطابق اصلاحیه مورخ ۸۱/۷/۲۸ صریحاً نسخ شده است و ثانیاً: حتی بر فرض وجود این ماده باید گفت در ماده‌ی ۳۲۹، منظور از اینکه رأی نقض و مرجع تجدیدنظر مجدداً رسیدگی می‌نماید، ضرورتاً این نیست که یک مرحله از دادرسی حذف و به دعوا صرفاً در مرحله‌ی تجدیدنظر رسیدگی می‌شود بلکه مراد این است که مرجع تجدیدنظر با نقض رأی، اقدامات لازم در جهت رسیدگی را انجام می‌دهد و این اقدام، می‌تواند ارسال این پرونده به دادگاه نخستین، جهت رسیدگی ماهوی باشد و مسلماً به این راحتی نمی‌توان، این اصل بسیار مهم و ضرورت رسیدگی دو مرحله‌ای را که مقتضی از بین رفتن حقوق اصحاب دعواست، زیر پا گذاشت.

مبحث هفتم - اصل مندرج در ماده‌ی ۸ قانون

ماده‌ی ۸ ق.آ.د.م مقرر می‌دارد: «هیچ مقام رسمی یا سازمان یا اداره دولتی نمی‌تواند حکم دادگاه را تغییر دهد و یا از اجرای آن جلوگیری کند مگر دادگاهی که حکم صادر نموده و یا مرجع بالاتر، آن هم در مواردی که قانون معین نموده باشد.»

در این ماده اصول عدم امکان تغییر رأی دادگاه و عدم امکان جلوگیری از اجرای احکام قطعی لازم‌الاجرا اعلام شده است بنابراین علی‌الاصول امکان تغییر رأی دادگاه چه توسط خود آن مرجع و یا مراجع بالاتر و... و امکان جلوگیری از اجرای حکم وجود ندارد مگر در مواردی که مورد تصریح قرار گرفته است مانند اعتراض ثالث و اعاده دادرسی و....

عدم اجرای حکم دادگاه نیز دارای ضمانت اجراهای انتظامی و کیفری است و مسلماً با جمع شرایط مجازات موضوع ماده‌ی ۵۷۷ قانون مجازات اسلامی قابل اعمال خواهد بود. «چنانچه مستخدمین و مأمورین دولتی اعم از استانداران و فرمانداران و بخشداران یا معاونان آنها و مأمورین انتظامی در غیر موارد حکمیت در اموری که در صلاحیت مراجع قضایی است دخالت نمایند و با وجود اعتراض متداعیین یا یکی از آنها یا اعتراض مقامات صلاحیت‌دار قضایی رفع مداخله ننمایند به حبس از دو ماه تا سه سال محکوم خواهند شد.»

تست های فصل اول

۱ - دادگاه زمانی می تواند به دعوا رسیدگی کند که: (قضاوت ۷۸)

- (۱) شخص حقیقی یا حقوقی دادخواست راجع به آن دعوا را مطابق مقررات قانون تهیه و تقدیم نماید.
- (۲) شخص خواهان ذی سمت دادخواست را با خواسته منجز وفق مقررات قانون تهیه و تقدیم نماید.
- (۳) شخص مدعی حق رسیدگی به دادخواست تقدیمی را با رعایت مقررات قانون از دادگاه بخواهد.
- (۴) شخص ذی نفع رسیدگی به دعوا را مطابق مقررات قانون تقاضا کرده باشد.

۲ - چنانچه قاضی مجتهد باشد و قانون را مخالف شرع بداند: (آزاد ۸۰)

- (۱) باید براساس اجتهاد خود رای صادر نماید و رای قطعی است.
- (۲) پرونده به شعبه دیگری جهت رسیدگی ارجاع خواهد شد.
- (۳) باید براساس اجتهاد خود رای صادر نماید و رای قابل تجدید نظر است.
- (۴) پرونده به دیوان عالی کشور ارسال خواهد شد تا حل اختلاف شود.

۳ - قضات دادگاهها در وهله اول موظفند موافق.... به دعاوی رسیدگی کنند. (قضاوت ۸۰)

- (۱) قوانین
- (۲) منابع معتبر فقهی
- (۳) فتاوی معتبر
- (۴) رویه قضایی

۴ - طبق مقررات قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی، آیین دادرسی مدنی: (قضاوت ۷۹)

- (۱) مجموعه مقرراتی است که در مقام رسیدگی به امور حسبی و دعاوی مدنی، در دادگاههای عمومی و تجدید نظر به کار می رود.
- (۲) مجموعه اصول و مقرراتی است که در مقام رسیدگی به دعاوی مدنی و بازرگانی در دادگاههای عمومی و انقلاب و تجدید نظر دیوان عالی کشور به کار می رود.
- (۳) مجموعه اصول و مقرراتی است که در مقام رسیدگی به امور حسبی و کلیه دعاوی مدنی و بازرگانی در دادگاههای عمومی و انقلاب، تجدید نظر و دیوان عالی کشور و سایر مراجعی که به موجب قانون موظف به رعایت آن هستند به کار می رود.
- (۴) مجموعه مقرراتی است که در مقام رسیدگی به امور حسبی و دعاوی مدنی و بازرگانی در دادگاههای عمومی، تجدید نظر و دیوان عالی کشور به کار می رود.

۵ - در صورتی که قوانین موضوعه کامل یا صریح نبوده یا متعارض باشند یا اصلا قانونی در قضیه مطروحه نباشد قضاوت دادگاهها:

- (۱) طبق تشخیص خود با در نظر گرفتن عرف، رسیدگی و حکم قضیه را صادر می کنند.
- (۲) از رسیدگی به دعوا امتناع نموده قرار عدم استماع دعوا صادر می کنند.
- (۳) به استناد منابع معتبر فقهی یا فتاوی معتبر یا اصول حقوقی که مغایر قانون نباشد حکم قضیه را صادر می کنند.
- (۴) طبق اصول کلی حقوقی رسیدگی و حکم مقتضی را صادر می نمایند.

۶ - کدامیک از مراجع زیر می توانند حکم دادگاه را تغییر داده یا از اجرای آن جلوگیری کنند:

- (۱) دادگاهی که حکم را صادر کرده یا مرجع بالاتر آن هم در مواردی که قانون تعیین کند.
- (۲) فقط دادگاهی که حکم را صادر کرده است.
- (۳) هر مقام رسمی یا سازمان یا اداره دولتی که حکم را مخالف منافع دولتی بداند.
- (۴) فقط مرجع بالاتر از دادگاه صادر کننده حکم.

۷ - کدام گزینه غلط است؟ (قضاوت ۷۷)

- (۱) در هر مرحله از مراحل و در هر دور از ادوار دادرسی مدنی، طرفین دعوا می توانند منازعه خود را به طریق سازش خاتمه دهند.
- (۲) صرفا ورثه متوفی حق درخواست انحصار وراثت دارند.
- (۳) هر شخصی که در ترکه متوفی ذی نفع باشد می تواند از دادگاه درخواست انحصار وراثت کند.
- (۴) اگر دعوا به طرفیت وارث به عمل آید در صورت عدم ابراز و ارائه دلیل وراثت قرار عدم استماع دعوا صادر می شود.

۸ - حکمی از دادگاه عمومی صادر شده که، با توجه به مقررات حاکم در زمان صدور آن غیر قابل فرجام و با توجه به مقررات حاکم در زمان ابلاغ آن قابل فرجام است.

فرجام خواهی محکوم علیه نسبت به این حکم قانونا: (وکالت ۸۳)

- (۱) ممکن نیست
- (۲) ممکن است
- (۳) بستگی به مقررات فعلی دارد
- (۴) بستگی به نظر ریاست دیوان عالی کشور دارد.

۹ - دادگاهها مکلفند در مورد هر دعوا بطور.... تعیین تکلیف نمایند و نباید به صورت.... حکم صادر کنند. (قضاوت ۸۰)

- (۱) خاص - خاص (۲) عام - خاص (۳) خاص - عام و کلی (۴) محرمانه - علنی
- ۱۰ - مقررات آیین دادرسی مدنی به معنای اخص، اصولاً از قواعد (آزاد ۸۴)
- ۱ - آمره شمرده می‌شوند و توافق خلاف آنها، به صلاحدید دادگاه موثر است (۲) آمره شمرده می‌شوند و توافق خلاف آن ها موثر نیست.
- (۳) مخیره شمرده می‌شوند و توافق خلاف آن ها، به صلاحدید دادگاه موثر است (۴) مخیره شمرده می‌شوند و توافق خلاف آن ها موثر نیست.
- ۱۱ - حکم صادره از دادگاه عمومی (در مرحله بدوی) قطعی است یا خیر؟ (سراسری ۷۹)
- (۱) موکول به نظر دادگاه است. (۲) در صورتی که قابل تجدید نظر نباشد، قطعی است. (۳) قطعی است. (۴) قطعی نیست.
- ۱۲ - اگر در ارتباط با دعوی مطروحه حکم قانونی موجود نباشد، قاضی رسیدگی کننده چه تکلیفی دارد؟ (وکالت ۸۴)
- (۱) از نظر قانونی تکلیفی ندارد و می‌تواند دعوا را رد کند
- (۲) بایستی به استناد منابع معتبر اسلامی یا عرف، حکم قضیه را صادر نماید
- (۳) بایستی به استناد منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر اصول حقوقی حکم قضیه را صادر نماید
- (۴) بایستی به استناد منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر عرف مسلم حکم قضیه را صادر نماید
- ۱۳ - پیش از صدور رأی که از دادگاه انقلاب صادر شده و طبق مقررات قطعی است، طرفین توافق می‌نمایند که رأی مزبور قابل تجدیدنظر باشد. این رأی قابل تجدیدنظر: (آزاد ۸۵)
- (۱) است چون مربوط به حقوق خصوصی اشخاص است. (۲) نیست چون توافق خلاف قواعد آمره است.
- (۳) است چون در دادگاه انقلاب تنها به موازین شرعی عمل می‌شود. (۴) نیست چون امر در دادگاه انقلاب مطرح است.
- ۱۴ - رسیدگی به دعوی بازگانی، در حال حاضر، در دادگاه‌های ... برابر ... به عمل می‌آید، جز در مواردی که ترتیب خاصی تعیین شده باشد. (سراسری ۸۵)
- (۱) تجاری - قانون تجارت (۲) عمومی - قانون تجارت
- (۳) تجاری - قانون آیین دادرسی مدنی (۴) عمومی - قانون آیین دادرسی مدنی
- ۱۵ - مقررات مربوط به سازمان قضات، از قواعد آمره: (سراسری ۸۴)
- (۱) بوده و اثر فوری دارند و توافق خلاف آنها بی تأثیر است. (۲) بوده و اثر فوری ندارند و توافق خلاف آنها بی تأثیر است
- (۳) نبوده و اثر فوری دارند و توافق خلاف آنها معتبر است. (۴) نبوده و اثر فوری ندارند و توافق خلاف آنها معتبر است.
- ۱۶ - نمایندگی پدر از فرزند مجنونی که جنون او متصل به صغر باشد نمایندگی و نمایندگی قیم از صغیری که ولی خاص ندارد، نمایندگی است. (ارشاد ازاد ۸۹)
- (۱) قضایی - قضایی (۲) قانونی - قراردادی (۳) قضایی - قانونی (۴) قانونی - قضایی
- ۱۷ - چنانچه در ارتباط با موضوع مطروحه، حکم قانونی موجود نباشد قاضی صادرکننده مکلف است به استناد منابع معتبر اسلامی و یا فتاوی معتبر و حکم قضیه را صادر کند. (وکالت ۹۰)
- (۱) اصول حقوقی و عرف مسلم و دکتین (۲) اصول حقوقی و عرف مسلم (۳) اصول حقوقی (۴) عرف
- ۱۸ - آراء صادره از حیث قابلیت اعتراض و تجدیدنظر و فرجام تابع چه قانونی است؟ (وکالت ۸۷)
- (۱) قانون مجری در زمان صدور آنان، مگر اینکه آن قوانین خلاف شرع شناخته شود (۲) قانون زمان تقدیم دادخواست بدوی
- (۳) قانون زمان اعتراض یا تجدید نظر یا فرجام (۴) قانون لاحق
- ۱۹ - چنانچه در قضیه مطروحه اصلاً قانونی وجود نداشته باشد وظیفه قاضی چیست؟ (وکالت ۸۷)
- (۱) باید حکم به رد دعوا صادر نماید (۲) باید با مصالحه فصل خصومت کند
- (۳) باید به داوری ارجاع دهد (۴) باید به استناد منابع معتبر اسلامی و اصول حقوقی که مغایر با موازین شرعی نباشد حکم مقتضی صادر کند
- ۲۰ - چنانچه قاضی مجتهد باشد و قانون را مخالف شرع بداند: (وکالت ۸۷)
- (۱) پرونده را به دی‌عالی کشور ارسال می‌نماید تا حل اختلاف شود (۲) باید بر اساس اجتهاد خود رای صادر کند و رای قابل تجدیدنظر است
- (۳) باید بر اساس اجتهاد خود رای صادر نماید و رای قطعی است (۴) پرونده به شعبه دیگری جهت رسیدگی ارجاع خواهد شد
- ۲۱ - دلایلی که برای اثبات ضمان قهری اقامه می‌شود تابع کدام قانون است؟ (وکالت ۸۸)
- (۱) قانون زمان اجرای حکم (۲) قانون طرح دعوی (۳) قانون حاکم بر زمان تحقق واقعه ی موجب ضمان (۴) قانون زمان صدور حکم
- ۲۲ - دعاوی راجع به ترکه متوفی تا زمانی که ترکه تقسیم نشده است: (وکالت ۸۸)
- (۱) در دادگاه آخرین محل اقامت متوفی در ایران اقامه می‌شود (۲) اگر خواسته راجع به مال غیرمنقول باشد در دادگاه محل وقوع مال اقامه می‌شود.
- (۳) اگر خواسته راجع به دین باشد در دادگاه محل اقامت خوانده اقامه می‌شود (۴) در دادگاه محل اقامت ورثه اقامه می‌شود.
- ۲۳ - دلایلی که برای اثبات ایقاعات اقامه می‌شود تابع قوانین چه زمانی است؟ (وکالت ۸۹)
- (۱) زمان اقامه دعوا (۲) زمان انشاء ایقاع (۳) زمان رسیدگی به دعوا (۴) تشخیص قوانین حاکم بر دعوا بر عهده دادگاه است.
- ۲۴ - چنانچه در جریان رسیدگی به دعوی که در دادگاه عمومی اقامه شده به موجب قانون بعدی، مرجع دیگری ذاتاً صالح شود دادگاه عمومی باید..... (وکالت ۹۱)
- (۱) در هر حال به رسیدگی ادامه دهد. (۲) به رسیدگی ادامه دهد مگر در قانون ترتیب دیگری مقرر شده باشد.
- (۳) در هر حال قرار عدم صلاحیت صادر نماید. (۴) قرار عدم صلاحیت صادر نماید مگر در قانون ترتیب دیگری مقرر شده باشد.

سازمان قضاوتی

فصل دوم - مراجع قضایی

گفتار اول - کلیات و بررسی اجمالی تشکیلات دادگستری

بعد از طرح مباحث مقدماتی و آشنایی هر چند اجمالی با تعریف، فایده، ویژگی و تاریخچه آیین دادرسی مدنی نوبت به بررسی سازمان قضاوتی به مفهوم اعم می‌رسد که ابتدائاً در این فصل مراجع قضایی و در فصل بعد مراجع اداری مورد بررسی قرار خواهند گرفت.

بررسی اجمالی تشکیلات دادگستری در این بخش قبل از طرح مباحث دیگر ضروری به نظر می‌رسد، به این منظور در این گفتار با مفاهیمی مانند دادگستری استان، دادگاه تجدیدنظر، کیفری استان، دادگاه عمومی و... آشنا می‌شویم.

مبحث اول - دیوان عالی کشور

دیوان، عالی‌ترین مرجع قضایی در کشور است که وظایف خاصی نظیر فرجام خواهی، ایجاد آرای وحدت رویه قضایی و اصراری، حل اختلاف در صلاحیت و تعیین مرجع صالح، اجازه احاله پرونده کیفری در موارد خاص (م ۶۳ ق.آ.د.ک) و رسیدگی به تخلفات رئیس جمهور (بند ۱۰ اصل ۱۱۰ قانون اساسی) به عهده دارد، در رأس این تشکیلات رئیس دیوان عالی کشور قرار دارد که توسط رئیس قوه قضاییه و با مشورت قضات دیوان به مدت پنج سال انتخاب می‌گردد.

بند اول - سازمان دیوان عالی کشور

قضات دیوان از میان افرادی که دارای یکی از شرایط زیر باشند با حکم رئیس قوه قضائیه منصوب می‌گردند.

۱. مجتهد
۲. تحصیل به مدت ۱۰ سال در دوره خارج فقه حوزه علمیه

۳. ده سال قضاوت
۴. ده سال وکالت

این افراد باید به قوانین مدون اسلامی آشنا باشند.

به موجب قانون اصلاح موادی از قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۶۱ تعداد قضات هر شعبه به دو نفر کاهش یافت که در صورت حدوث اختلاف توسط رئیس دیوان قاضی سومی جهت حل اختلاف ضمیمه می‌گردد.

قضات دیوان، اعم از اینکه رئیس مستشار، و یا عضو معاون باشند از نظر قضایی در موقعیتی برابر و مساوی قرار دارند و ریاست رئیس شعبه صرفاً ناظر به امور اداری است.

بند دوم - نظارت بر اجرای قوانین

مهم‌ترین وظیفه دیوان، به عنوان عالی‌ترین مرجع قضایی نظارت بر اجرای صحیح قوانین است که این نظارت از طریق نقض و ابرام آراء محاکم در مرحله فرجام، ایجاد وحدت رویه قضایی و آرای اصراری و... صورت می‌گیرد در اینجا به بررسی اجمالی وظایف فوق می‌پردازیم:

الف - ایجاد وحدت رویه قضایی:

مستنداً به ماده‌ی ۲۷۰ ق.آ.د.ک هر گاه دادگاهها در موضوع واحد رویه های متعددی اتخاذ نموده باشند جهت ایجاد رویه واحد در محاکم و با درخواست رئیس دیوان و یا دادستان کل کشور جلسه هیئت عمومی وحدت رویه با حضور حداقل سه چهارم کلیه روسا، مستشاران و اعضای معاون با ریاست رئیس دیوان یا معاون وی و با حضور دادستان کل یا نماینده وی تشکیل می‌گردد، رأی صادره توسط اکثریت این هیئت در حکم قانون بوده و از تاریخ صدور برای تمامی محاکم لازم‌الاجراست، این نظریه به موجب ماده ۲۷۱ قانون آیین دادرسی کیفری قابل تجدیدنظر نبوده و صرفاً به حکم قانون بلاثر می‌شود که این موضوع یعنی نفی صلاحیت مفسر در اصلاح تفسیر خود خلاف اصول مسلم حقوقی است.

ب - اصدار آرای اصراری:

دیوان رسیدگی ماهوی نمی‌کند و حتی در صورت نقض به جهات قانونی، پرونده به شعبه هم عرض ارسال می‌گردد بنابراین ممکن است فرض زیر متصور گردد.

دادگاه اقدام به صدور رأی می‌نماید و در صورتی که رأی قابلیت فرجام‌خواهی داشته باشد با فرجام‌خواهی محکوم‌علیه، موضوع در شعبه دیوان عالی کشور مطرح و مورد بررسی قرار گیرد، اگر رأی صادره توسط شعبه دیوان نقض شود برای صدور رأی ماهوی به شعبه هم‌عرض ارسال می‌گردد، این شعبه مکلف به پذیرش نظر دیوان نبوده و ممکن است مجدداً برخلاف استدلال شعبه دیوان عالی کشور اقدام به صدور رأی نماید (که به این رأی، رای اصراری دادگاه گویند) در این صورت با فرجام‌خواهی مجدد پرونده به دیوان ارسال که این بار موضوع در هیئت عمومی شعب حقوقی یا کیفری حسب مورد مطرح می‌شود، یعنی اگر موضوع حقوقی باشد در هیئت عمومی شعب حقوقی و اگر کیفری باشد در هیئت عمومی شعب کیفری طرح می‌گردد، در هر حال در فرض تأیید رأی فرجام‌خواسته، صدور رأی اصراری موضوعاً منتفی است، ولی در صورتی که هیئت عمومی با استدلال شعبه دیوان موافق باشد مجدداً پرونده را به شعبه‌ی هم‌عرض جهت صدور رأی مطابق با استدلال هیئت عمومی دیوان عالی کشور ارسال می‌دارد، در اینجا دادگاه مرجوع الیه موظف به صدور رأی مطابق با استدلال هیئت اصراری دیوان می‌باشد. (رای اصراری دیوان)

بدیهی است رأی اصراری هیئت عمومی، صرفاً برای شعبه مرجوع‌الیه ایجاد تکلیف به متابعت نموده و عکس آرای وحدت رویه در حکم قانون نبوده و برای سایر محاکم لازم‌الاتباع نمی‌باشد، علاوه بر آن شعبه مرجوع‌الیه برابر نص مذکور صرفاً ملزم به صدور رأی برابر استدلال دیوان است و نه مطابق آن چیزی که دیوان مدنظر داشته است.

ج - حل اختلاف در صلاحیت و تعیین مرجع صالح:

مواردی از اختلافات در صلاحیت مانند اختلاف بین دادگاههای متفاوت یا دادگاههای مشابه در دو استان متفاوت و... در صلاحیت دیوان عالی کشور می‌باشد که متعاقباً در فصل پنجم مورد بررسی تفصیلی قرار خواهد گرفت.

د- رسیدگی فرجامی:

بعضی از آرای صادره از دادگاه های بدوی و یا تجدیدنظر قابل اعتراض در شعب دیوان عالی کشور می باشند که به این مرحله از رسیدگی دیوان اصطلاحاً فرجام خواهی می گویند، بحث اعتراض به رأی و فرجام خواهی در آیین دادرسی مدنی ۲ مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

سایر وظایف دیوان عالی کشور به جهت اینکه از اهمیت کمتری برخوردارند و یا مرتبط با امور کیفری می باشند از حوصله بحث ما خارج بوده و مورد بررسی قرار نمی گیرند.

مبحث دوم - دادگستری استان

برابر قانون تقسیمات کشوری در هر استان، دادگستری استان وجود دارد که در رأس آن رئیس کل دادگستری استان قرار دارد، رئیس کل عالیترین مقام قضایی استان است که دارای وظایف ذیل می باشد:

۱. نظارت و ریاست اداری بر تشکیلات قضایی استان ۲. رئیس شعبه اول دادگاه تجدیدنظر

۳. رئیس دادگاههای تجدیدنظر و کیفری استان

رؤسای کل دادگستری و همچنین رؤسای دادگستری شهرستان و سرپرستان حوزه های قضایی نقاط معینی از شهرهای بزرگ می توانند با تصویب رئیس قوه قضاییه به تعداد لازم معاون داشته باشند.

بند اول - دادگاه تجدیدنظر استان:

دادگاهی است که در مراکز استانها مستنداً به ماده ی ۲۰ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب تأسیس می گردد. وظیفه این دادگاه رسیدگی به تجدیدنظرخواهی از آرای قابل تجدیدنظر دادگاههای بدوی است، بنابراین هر رأیی که قابلیت تجدیدنظر داشته باشد و مورد تجدیدنظرخواهی نیز قرار گیرد در این دادگاه مورد بررسی مجدد قرار خواهد گرفت، هر شعبه از یک رئیس و دو مستشار تشکیل می گردد که البته در صورت محدودیت تعداد قضاات وفق ماده ۲۰ ق.ت.د.ع.و.ا، امکان تشکیل، با دو قاضی نیز وجود دارد.

رئیس شعبه دادگاه تجدیدنظر صرفاً ریاست اداری بر شعبه دارد و از نظر قضایی هیچ تفاوتی بین رئیس و مستشار نبوده و مناط عمل رأی اکثریت است به عنوان مثال اگر دو مستشار موافق با نقض حکم و رئیس موافق با تأیید آن باشد رأی صادره نقض خواهد گردید. در صورتی که شعبه دادگاه تجدیدنظر از دو قاضی تشکیل شده باشد و بین این دو اختلاف نظر محقق گردد قاضی سوم دادگاه تجدیدنظر وارد شده و اقدام به رفع اختلاف می نماید.

توضیحات بیشتر درخصوص نحوه و چگونگی رسیدگی دادگاه تجدیدنظر به آیین دادرسی مدنی ۲ ارجاع می گردد.

بند دوم - شعب دادگاه کیفری استان:

مطابق تبصره ی ۲ ماده ی ۲۰ ق.ت.د.ع.و.ا «در مراکز استان حسب نیاز، شعبه یا شعبی از دادگاه تجدیدنظر به عنوان دادگاه کیفری استان، برای رسیدگی به جرایم مربوطه اختصاص می یابد و تعداد شعبه یا شعبی که برای این امر اختصاص می یابد به تشخیص رئیس قوه قضاییه خواهد بود.»

بنابراین اولاً دادگاه کیفری استان شعبه ای از دادگاه تجدیدنظر است که حسب مورد با ۳ یا ۵ قاضی تشکیل می گردد با این توضیح که در جرایمی که مجازات قانونی آنها قصاص نفس، اعدام، رجم یا حبس دائم باشد با پنج نفر و در جرایم سیاسی و مطبوعاتی و جرایمی که مجازات آنها قصاص عضو است با سه نفر رسمیت می یابد.

در رسیدگی به جرائم فوق دادگاه کیفری استان در عین حالیکه یکی از شعب دادگاه تجدیدنظر است، یک مرجع بدوی رسیدگی کننده می باشد و اعتراض به آرای صادره این دادگاهها نیز مستنداً به ماده ۲۱ همان قانون قابل طرح در دیوان می باشد، در اینجا نیز به دلیل ماهیت کیفری موضوع سایر مباحث به آیین دادرسی کیفری ارجاع می گردد.

مبحث سوم - دادگستری شهرستان

زیر نظر دادگستری استان در هر یک از شهرستانهای استان تشکیل می شود، در شهر مرکز استان، رئیس شعبه اول دادگاه عمومی، رئیس کل دادگاههای عمومی و انقلاب شهرستان مرکز استان بوده و می تواند با تصویب رئیس قوه قضائیه تمام یا بخشی از اختیارات خود را در خصوص دادگاههای انقلاب به رئیس شعبه اول آن دادگاه تفویض نماید در این صورت رئیس شعبه اول دادگاه انقلاب در سمت معاون وی انجام وظیفه می نماید. (ماده ۸ آیین نامه ق.ت.د.ع.و.ا.)

نکته قابل توجه اینکه در سایر شهرستانها (غیر مرکز استان) به این شخص رئیس دادگستری یا رئیس حوزه قضایی اطلاق می گردد که در خصوص دادرسی شهرستان دارای اختیارات وسیع تری نسبت به رئیس شعبه اول دادگاه عمومی مرکز استان بوده و ریاست اداری بر این تشکیلات (دادسرا) را نیز داراست.

بند اول - دادگاههای عمومی

در هر شهرستان دادگاههای عمومی تشکیل می شوند که مطابق ماده ۴ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب در صورت تعدد شعب به دادگاههای حقوق و کیفری تقسیم می گردند ولی علی رغم این تقسیم امکان ارجاع امر حقوقی به کیفری در مواردی که ضرورت اقتضا کند وجود دارد.

مطابق ذیل ماده ۴ قانون اصلاحی تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب در صورت ضرورت ممکن است به شعبه جزائی پرونده حقوقی و یا به شعبه حقوقی پرونده جزائی ارجاع شود موارد ضرورت نیز در ماده ۵ آئین نامه همین قانون مورد تصریح قرار گرفته است.

ماده ۵: «موارد ضرورت مقید در ماده ۴ قانون عبارتند از:

۱. دعوای حقوقی ناشی از جرم
۲. دعوای جزایی مرتبط با دعوای خانوادگی
۳. محدود بودن شعب حوزه قضایی به نحوی که به لحاظ وجود موارد رد امکان رسیدگی نباشد
۴. سایر موارد به تشخیص رئیس قوه قضائیه یا مقامات مجاز از طرف ایشان»

بند دوم - دادسراها

الف - تشکیلات دادسرا

به موجب ماده ۳ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب «در حوزه قضایی هر شهرستان یک دادسرا نیز در معیت دادگاههای آن حوزه تشکیل می گردد. تشکیلات، حدود صلاحیت، وظایف و اختیارات دادسرای مذکور که دادسرای عمومی و انقلاب نامیده می شود تا زمان تصویب آیین دادرسی مربوطه، طبق قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸/۶/۲۸ کمیسیون حقوقی و قضایی مجلس شورای اسلامی و مقررات مندرج در این قانون به شرح ذیل می باشد:

«... دادسرا که عهده دار کشف جرم، تعقیب متهم به جرم، اقامه دعوا از جنبه حق الهی و حفظ حقوق عمومی و حدود اسلامی، اجرای احکام و همچنین رسیدگی به امور حسبه و وفق ضوابط قانونی است به ریاست دادستان می باشد و به تعداد لازم معاون، دادیار، بازپرس و تشکیلات اداری خواهد داشت. اقدامات دادسرا در جرائمی که جنبه خصوصی دارد با شکایت شاکی خصوصی شروع می شود در حوزه قضایی بخش، وظیفه دادستان را دادرس علی البدل بر عهده دارد و...»

۱. وظایف حقوقی دادسرا

وظایف دادسرا غالباً ناظر به مسائل کیفری است بدین نحو که علی‌الاصول تحقیقات مقدماتی توسط این واحد انجام می‌پذیرد و نهایتاً در صورت صدور قرار مجرمیت و کیفرخواست موضوع قابل بررسی در دادگاههای عمومی کیفری می‌گردد، با این حال دادسرا استثنائاً دارای وظایف حقوقی نیز می‌باشد، این وظایف به سه دسته کلی تقسیم می‌شوند:

الف. وظایف دادسرا در امور حسبی:

۱. اعتراض به درخواست انحصار وراثت در صورتی که دادستان متوفی را بلاوارث تشخیص دهد.
۲. تعیین قیم، درخواست عزل و نصب قیم و ضم ناظر و امین و درخواست اعلام ادامه وضعیت حجر صغیر بالغ شده.
۳. حفظ و نظارت بر اموال صغار و مجانین و اشخاص غیر رشید
۴. درخواست تعیین امین برای جنین و اداره اموال غایب مفقودالاثر.
۵. اقدام فوری برای حفظ ترکه قبل از حضور دادرس دادگاه.
۶. اذن در ازدواج مجنون و پیشنهاد طلاق زوجه مجنون و...

ب. وظایف دادسرا در امور ترافیعی:

تقاضای صدور حکم ورشکستگی و سایر وظایف مربوط به این دعاوی و...

ج. سایر وظایف

شرکت در جلسه مزایده و سایر وظایف مندرج در قانون اجرای احکام مدنی، تأیید دفتر ثبت شرکتها و...

بند سوم - دادگاه بخش

بنا به تشخیص رئیس قوه قضائیه در مرکز هر بخش ایجاد می‌گردند، قبل تشکیل، دادگاه عمومی مرکز شهرستان صلاحیت رسیدگی به تمامی دعاوی در صلاحیت حوزه قضایی شهرستان را خواهد داشت ولی به محض تأسیس، صرفاً دادگاه بخش دارای صلاحیت محلی در آن حوزه بوده و به اصطلاح صلاحیت دادگاه مرکز شهرستان محدود به این بخش خواهد شد، قابل ذکر است در صورت عدم تشکیل دادگاه در مرکز شهرستان، این موضوع در صلاحیت نزدیکترین حوزه قضایی شهرستان همان استان خواهد بود. (تبصره ماده ۶ آیین نامه ق.ت.د.ع.و.ا)

گفتار دوم - حوزه قضایی، صلاحیت و سازمان دادگاه عمومی

مبحث اول - حوزه قضایی

مطابق تبصره‌ی ماده‌ی ۱۱ ق.آ.د.م: «حوزه قضایی عبارت است از قلمرو یک بخش یا شهرستان که دادگاه در آن واقع است» علاوه بر آن، تبصره‌ی ماده‌ی ۳ ق.ت.د.ع.و.ا نیز حوزه قضایی را قلمرو یک بخش یا شهرستان و یا نقاط معینی از شهرهای بزرگ تعریف کرده است.

تأسیس دادگاه در هر حوزه قضایی و تعیین قلمرو محلی و تعداد شعب دادگاههای مزبور به تشخیص رئیس قوه قضائیه است در عین حال حوزه قضایی بخش، شهرستان و استان با رعایت ضوابط و مقررات تقسیمات کشوری خواهد بود. (ماده‌ی ۲ ق.ت.د.ع.و.ا و ماده ۶ آیین‌نامه اصلاحی آن)

نکات مبحث اول:

نکته ۱ - با توجه به مواد بالا، اختیار رئیس قوه قضائیه در تأسیس دادگاههای عمومی (ماده ۲ ق.ت.د.ع.و.ا) صرفاً ناظر به تشکیل یا عدم تشکیل دادگاه و یا ایجاد مجتمع‌ها یا واحدها در شهرهای بزرگ می‌باشد و در هر حال این اقدامات منطبق بر قانون تقسیمات کشوری خواهد بود.

نکته ۲ - تقسیم حوزه قضایی به مجتمع‌ها و واحدهای قضایی تغییری در صلاحیت عام دادگاه مستقر در آن ایجاد نمی‌کند، به عنوان مثال در مشهد علی‌رغم وجود مجتمع‌های مختلف، حوزه قضایی هر یک از شعب دادگاه عمومی مشهد، تمامی حوزه قضایی این شهر خواهد بود و این تقسیم‌بندی‌ها صرفاً جهت تسهیل امور انجام گرفته و موجب تحدید صلاحیت دادگاه مستقر در حوزه نخواهد شد.

نکته ۳ - همانطور که سابقاً نیز مطرح شد تا قبل از تشکیل دادگاه عمومی در بخش‌ها، تمامی دعاوی در صلاحیت دادگاه مرکز شهرستان است ولی به محض تأسیس دادگاه بخش، صلاحیت دادگاه مرکز شهرستان به دادگاه بخش محدود شده و صلاحیت دادگاه مرکز شهرستان، شامل بخش مرکزی و بخشهایی است که در آنها، دادگاهها تشکیل نشده است.

مبحث دوم - صلاحیت دادگاه عمومی

مطابق ماده ۱ ق.ت.د.ع.و.ا، دادگاههای عمومی دارای صلاحیت عام در رسیدگی به دعاوی بوده و نظر به اینکه به موجب اصل ۱۵۹ قانون اساسی دادگستری نیز مرجع عمومی تظلمات است، اصل اولیه در صلاحیت، دادگاه عمومی است، یعنی در واقع در خصوص دادگاههای عمومی برخلاف مراجع استثنایی اصل بر صلاحیت است مگر در مواردی که خلاف آن تصریح شود در حالی که در مراجع استثنایی عکس این قضیه صادق بوده و اصل بر عدم صلاحیت است مگر آنکه موارد صلاحیت منصوص شوند و همانطور که می‌دانید در صورت ایجاد تردید در حکومت استثناء (صلاحیت مرجع استثنائی در موردی خاص) با عمل به قدر متیقن باید به حکم اصل عمل نمود و دادگاه عمومی را مرجع صالح تشخیص داد.

همانطور که سابقاً نیز به آن اشاره گردید وفق ماده ۴ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب دادگاههای عمومی به حقوقی و کیفری تقسیم می‌شوند و...

مبحث سوم - سازمان دادگاه عمومی

بند اول - دادگاه عمومی:

دادگاه عمومی اعم از حقوقی یا کیفری با یک رئیس یا دادرس علی‌البدل قابل تشکیل است البته منعی وجود ندارد که هر دو شخص در دادگاه حاضر باشند که در این فرض در صورت ارجاع پرونده به دادرس، وی دارای اختیارات کامل در صدور رأی و استقلال قضایی است، در حقیقت تفاوت این دو صرفاً به لحاظ ریاست اداری و ثابت بودن رئیس دادگاه است و الا از نظر قضایی و صدور رأی هیچ تفاوتی بین ایشان وجود ندارد.

بند دوم - دادگاه خانواده:

ماده واحده قانون اختصاص تعدادی از دادگاههای موجود به دادگاههای موضوع اصل ۲۱ قانون اساسی (دادگاه خانواده) مصوب ۱۳۷۶/۵/۸ رئیس قوه قضائیه را مکلف نموده است در حوزه‌های قضایی شهرستانها به تناسب جمعیت، حداقل یک شعبه از شعب دادگاههای عمومی را به دادگاههای خانواده اختصاص دهد؛ مطابق همین قانون پس از تخصیص، سایر شعب دادگاههای عمومی حق رسیدگی به این دعاوی را نخواهند داشت البته در حوزه‌های قضایی بخش، دادگاه خانواده تشکیل نشده و دادگاه عمومی قائم مقام دادگاه خانواده نیز خواهد بود.

صلاحیت این دادگاهها عبارتست از رسیدگی به دعاوی:

۱. نکاح موقت و دائم
۲. طلاق و فسخ نکاح و بذل مدت و انقضا مدت
۳. مهریه
۴. جهیزیه
۵. اجرت المثل و نحله ایام زوجیت
۶. نفقه معوقه و جاریه و زوجه اقربای واجب النفقه
۷. حضانت و ملاقات اطفال
۸. نسب
۹. نشوز و تمکین
۱۰. نصب قیم و ناظر و ضم امین و عزل آنها
۱۱. حکم رشد
۱۲. ازدواج مجدد
۱۳. شرایط ضمن عقد

قضات این دادگاهها باید واجد دو شرط تأهل و چهار سال سابقه قضایی باشند، این دادگاهها حتی المقدور با حضور مشاور قضایی زن تشکیل و اقدام به رسیدگی می‌کند، در این صورت نظر مشاور قبل از صدور رأی توسط قاضی اخذ می‌گردد بدیهی است در صورت عدم ابراز نظریه، ظرف یک هفته، قاضی دادگاه اقدام به انشاء رأی خواهد نمود.

علی‌رغم اینکه با توجه به معیارهای فوق امکان تلقی دادگاه خانواده به عنوان مرجعی استثنایی وجود دارد اما نظر به تبصره‌ی ۲ ماده ۲۴۹ ق.آ.د.ک که مراجع اختصاصی دادگستری مورد تصریح قرار گرفته و اشاره‌ای به دادگاه خانواده نشده، این دادگاه مرجعی استثنایی تلقی نشده و بنابراین صدور قرار عدم صلاحیت نیز موضوعاً متغی خواهد بود.

نکات مربوط به دادگاه خانواده

۱- تشریفات آیین دادرسی مدنی در این دادگاه لازم‌الرعايه است، توضیح اینکه سابقاً به موجب مواد ۱ قانون حمایت خانواده مصوب ۱۳۴۶ و ۸ لایحه قانونی دادگاه مدنی خاص مصوب ۱۳۵۸، تشریفات آیین دادرسی مدنی در دعاوی خانواده لازم‌الرعايه نبود اما اکنون با توجه به اطلاق ماده ۱ ق.آ.د.م و خصوصاً بکارگیری عبارات «کلیه دعاوی مدنی»، «در دادگاههای عمومی» و اینکه دادگاه خانواده شعبه‌ای از دادگاه عمومی شمرده می‌شود، تشریفات آیین دادرسی مدنی در این دادگاه نیز لازم‌الرعايه است.

۲- اثبات رابطه‌ی مادر و فرزندی و دعاوی الزام به تنظیم سند رسمی نکاح نامه و ثبت واقعه‌ی ازدواج در صلاحیت دادگاه خانواده است. (آرای وحدت رویه شماره ۵۱۳ مورخ ۶۷/۷/۲ و ۵۶۰ مورخ ۷۰/۳/۲۱)

۳- با توجه به فلسفه وضع قانون دادگاه خانواده امکان ارجاع امور خارج از موارد مصرحه در قانون فوق به این دادگاه وجود نداشته و فاقد مهمل قانونی است. (نظر اکثریت قضات دادگستری استان تهران)

۴- رسیدگی به تقاضای سرپرستی اطفال بدون سرپرست، مشمول بند ۷ ماده واحده فوق نبوده و در صلاحیت دادگاه خانواده نمی‌باشد. (نظر اکثریت قضات دادگستری استان تهران)

بند سوم - ارکان وابسته به دادگاه عمومی:

وفق ماده ۱۰ ق.ت.د.ع.و.ا «هر حوزه قضایی به تعداد لازم شعبه دادگاه، دادرس علی‌البدل، دفتر دادگاه، واحد ابلاغ و اجرای احکام و در صورت لزوم یک واحد ارشاد و معاضدت قضایی خواهد داشت و در صورت تعدد شعب دارای یک دفتر کل نیز خواهد بود» مطابق تبصره همین ماده «ترتیب تشکیل این واحدها تعداد اعضای هر واحد، طریقه انتخاب و شرایط آن، میزان صلاحیت و اختیار هر واحد یا هر یک از اعضای آن و نحوه اقدامات و تصمیم‌گیری‌ها به موجب آیین‌نامه‌ای است که به پیشنهاد و تهیه وزیر دادگستری به تصویب رئیس قوه قضاییه خواهد رسید» بنابراین در کنار دادگاه‌های عمومی واحدهای مذکور وجود دارد که در اینجا به دو مورد از آنها که دارای دشواری بیشتری می‌باشند، پرداخته می‌شود:

الف - واحد اجرای احکام مدنی

مطابق ماده ۳۴ آیین نامه اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب، هر حوزه قضایی شهرستان دارای واحد اجرای احکام مدنی است که این واحد به تعداد لازم مدیر اجرا، دادورز (مأمور اجرا) و متصدی دفتری خواهد داشت رئیس واحد اجرای احکام مدنی رئیس حوزه قضایی یا معاون وی بوده و تحت نظر دادگاه صادرکننده رأی بدوی مطابق قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶ و سایر قوانین و مقررات مربوطه اقدام به اجرای احکام حقوقی می نماید.

ب - واحد ارشاد و معاضدت قضایی:

مطابق ماده ۴۲ آیین نامه اصلاحی در صورت لزوم و حسب مورد هر حوزه قضایی می تواند دارای واحدهای ارشاد و معاضدت قضایی و صلح و سازش باشد، بنابراین ایجاد این واحدها الزامی نبوده و در صورت لزوم تحت نظر رئیس حوزه قضایی یا دادستان برای راهنمایی مراجعه کنندگان و ایجاد صلح و سازش به وجود می آیند و به تعداد لازم، کارشناس و کارمند خواهند داشت.

گفتار سوم - مراجع استثنایی قضایی

براصل مهم صلاحیت دادگاه عمومی استثنائاتی وارد شده است که در دو مبحث مستقل بررسی می شوند:

مبحث اول - مراجع استثنائی کیفری:

این مراجع عبارتند از دادگاههای انقلاب، نظامی و ویژه روحانیت، این موارد استثناء بر اصل کلی صلاحیت دادگاه عمومی بوده و در صورت تردید موضوع در صلاحیت دادگاه عمومی کیفری قرار خواهد گرفت، به جهت ارتباط موضوع با مباحث کیفری بررسی و تحلیل بیشتر این مراجع از حوصله بحث ما خارج است.

مبحث دوم - مراجع استثنائی حقوقی

بند اول - مراجع استثنائی حقوقی دادگستری

مراجعی هستند که نصب و عزل قضات آنها کلاً در صلاحیت قوه قضائیه است، از طرفی در حال حاضر مراجع استثنائی دادگستری عبارتند از:

دادگاههای انقلاب، نظامی و ویژه روحانیت که عمدتاً دارای صلاحیت در امور کیفری اند با این حال به موجب رأی وحدت رویه اصلاحی شماره ۵۸۱ مورخه ۱۳۷۱/۱۲/۲ هیئت عمومی دیوان عالی کشور، دادگاه انقلاب در مورد دعاوی حقوقی که نسبت به اموال مصادره شده، موضوع اصل ۴۹ قانون اساسی طرح می گردد صالح به رسیدگی است.

علاوه بر آن به موجب ماده ۱۴ آیین نامه دادرسی و دادگاه ویژه روحانیت مصوب ۱۳۶۹، این دادگاه نیز برحسب ضرورت و بنا به تشخیص دادستان منصوب، در مورد دعاوی حقوقی علیه روحانیون صلاحیت خواهد داشت.

بند دوم - مراجع استثنائی حقوقی غیر دادگستری

این مراجع شامل مواردی هستند که عزل و نصب کارمندان آن به عهده قوه مجریه است و قوه قضائیه کلاً دارای اختیاراتی در این زمینه نمی باشد گرچه ممکن است در این انتصابات به نحو جزئی دخالت داشته باشد مثل اینکه یک یا دو نفر از ترکیب شورای خاص توسط قوه قضائیه انتخاب گردد.

الف - شوراهای حل اختلاف:

این شوراها در اجرای ماده ۱۸۹ قانون برنامه سوم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران مصوب ۱۳۷۹/۱/۱۷ شکل گرفتند. و متأسفانه، بلافاصله، بدون برنامه‌ریزی دقیق و حتی وجود مقررات مناسب در سرتاسر کشور، شروع به کار نمودند و تا تاریخ ۸۷/۴/۱۸ صرفاً براساس آیین‌نامه اجرائی که واجد اشکالات فراوان بود به کار خود ادامه دادند، تا اینکه نهایتاً بعد از گذشت ۸ سال، قانون شوراهای حل اختلاف به صورت آزمایشی، مشتمل بر پنجاه و یک ماده و ده تبصره در جلسه مورخ هجدهم تیر ماه یکهزار و سیصد و هشتاد و هفت کمیسیون قضایی و حقوقی مجلس شورای اسلامی طبق اصل هشتاد و پنجم (۸۵) قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران تصویب گردید و پس از موافقت مجلس با اجرای آزمایشی آن به مدت پنج سال، در تاریخ ۱۳۸۷/۵/۱۶ به تأیید شورای نگهبان رسید.

در این قانون دولت مکلف شده، همه ساله بودجه‌ی شورا را در ردیف مستقلی پیش‌بینی نماید، ادارات و سازمان‌های دولتی و عمومی و قضایی نیز مکلف به همکاری با شورا خصوصاً از طریق مأمور به خدمت‌شدن در شورا جهت تأمین نیروی انسانی شده است. (مواد ۴۸ و ۴۹ ق.ش.ح.ا)

۱- سازمان شورا

۱. الف - محدوده‌ی فعالیت:

مطابق تبصره ماده‌ی ۱ این قانون، تعیین محدوده فعالیت جغرافیایی شورا در هر حوزه قضایی به عهده رئیس همان حوزه قضایی می‌باشد، که البته در عمل محدوده فعالیت شورا، با توجه به حوزه قضایی هر شهر تعیین شده و اختیار رییس حوزه قضایی، صرفاً ناظر به تقسیم‌بندی‌های داخل شهری و شواراهای روستاها می‌باشد و مسلماً امکان تغییر در حوزه‌های قضایی، وجود ندارد. علاوه بر این برابر ماده‌ی ۲ همین قانون، رییس کل دادگستری استان می‌تواند برای رسیدگی به امور خاص به ترتیب مقرر در این قانون شوراهای تخصصی تشکیل دهد، که این اختیار در صورت اعمال درست می‌تواند در حل بهتر اختلافات موثر باشد.

۱. ب - ترکیب شورا:

۱. ب. ۱ - اعضای شورا:

وفق مواد ۳۶ و ۳۷ ق.ش.ح.ا هر شورا دارای سه عضو اصلی و دو عضو علی‌البدل است که در فرض غیبت، استعفا یا عزل یکی از اعضای اصلی، این اعضا می‌توانند به نحو موقت یا دایم جانشین عضو اصلی گردد، قانون برخلاف آیین‌نامه‌ی اجرایی سابق در مورد نحوه‌ی انتخاب اعضا ساکت است و در این خصوص باید منتظر تصویب آیین‌نامه‌ی اجرایی قانون شد که می‌بایست ظرف ۳ ماه بنا به پیشنهاد وزیر دادگستری و تأیید رییس قوه قضاییه تصویب گردد، علاوه بر این شورا می‌تواند دارای یک دفتر باشد که مسئول آن بنا به پیشنهاد رییس شورا و ابلاغ رییس کل دادگستری استان یا معاون ذیربط انجام وظیفه خواهد کرد. (م ۳ ق.ش.ح.ا)

خوشبختانه برخلاف آیین‌نامه‌ی سابق که شرایط چندانی برای عضویت در شورا پیش‌بینی نکرده بود، ماده‌ی ۶ قانون جدید، شرایط نسبتاً خوبی نظیر مدرک کارشناسی برای شوراهای حل اختلاف شهرها پیش‌بینی نموده است، علاوه بر شرایط عمومی، برای عضویت در شورا شرایط ذیل الزامی است:

۱ - دارا بودن حداقل ۳۵ سال سن ۲ - داشتن کارت پایان خدمت یا معافیت ۳ - مدرک کارشناسی، البته صرفاً برای شوراهای شهر و سواد خواندن و نوشتن برای شوراهای روستا ۴ - تاهل ۵ - سابقه سکونت در محل شورا حداقل به مدت ۶ ماه و تداوم سکونت پس از عضویت ۶ - نداشتن سابقه‌ی موثر کیفری و ممنوعیت از حقوق اجتماعی

مطابق تبصره ۱ همین ماده دارندگان مدرک دانشگاهی یا حوزوی در رشته های حقوق قضایی یا الهیث با گرایش فقه و مبانی حقوق اسلامی در اولویتند و علاوه بر آن برابر تبصره ۳، رییس قوه قضاییه می تواند برای صلح و سازش در دعاوی احوال شخصیه اقلیتهای دینی، شورای حل اختلاف اختصاصی تشکیل دهد.

احکام انتصاب اعضای شورا توسط رییس قوه یا شخص تعیینی از طرف وی صادر می گردد (م ۴ قانون) عضویت در شورا افتخاری است. (مطابق ماده ۳۵ صرفاً با توجه به میزان کار و... پاداشی برای نامبردگان تعیین می گردد.) و نهایتاً اینکه مطابق ماده ۷ این قانون، «قضات (به استثنای قضات شورا)، کارکنان دادگستری، وکلاء و مشاوران حقوقی و پرسنل نیروی انتظامی و اطلاعاتی تا زمانی که در سمتهای شغلی خود هستند حق عضویت در شورا را ندارند.» این مقرره ی منطقی می تواند مانع سوء استفاده ی افراد از وضعیت خاص شغلی ایشان گردد.

۱. ب. ۲ - قضات شورا:

مطابق آیین نامه ی اجرایی سابق، مشاور شورا، از بین قضات شاغل یا بازنشسته یا مستعفی، وکلای دادگستری، اعضای هیئت علمی شاغل یا بازنشسته دانشگاه ها یا موسسات آموزش عالی در رشته حقوق یا از بین سایر افراد فارغ التحصیل در رشته حقوق که دارای شرایط استخدام قضات باشند انتخاب می شدند، در حالی براساس مواد ۴ و ۵ قانون جدید، قاضی شورا صرفاً از بین قضات شاغل منصوب می گردد، هر چند در زمان حکومت آیین نامه ی سابق نیز عموماً مشاوران شورا از قضات شاغل انتخاب می شدند، قاضی مشاور می تواند هم زمان عهده دار امور چند شورا باشد و با ابلاغ رییس قوه قضاییه منصوب می گردد.

۲ - رسیدگی به تخلفات اعضای شورای حل اختلاف

الف - مسئولیت انتظامی و اداری:

در مورد تخلفات قضات شاغل که در شورای حل اختلاف خدمت می کردند، سابقاً مشکلی وجود نداشت چرا که تخلفات ایشان در مراجع انتظامی قضات (نک فصل ۴ جزوه) مورد رسیدگی قرار می گیرد که قانون جدید نیز به این امر تصریح دارد. (م ۴۲ ق.ش.ح.ا.) اما در خصوص تخلفات اعضای شورا، آیین نامه ی سابق ساکت بود، در حالی که یکی از ابتکارات قانون جدید پیش بینی هیئت رسیدگی به تخلفات اعضای شورا است، این هیئت سه نفره مرکب است از نماینده ی داسرای انتظامی قضات، رییس شورای حل اختلاف استان و مسئول حفاظت و اطلاعات دادگستری استان، این افراد برای مدت ۳ سال از طرف رییس قوه منصوب شده و انتخاب مجدد آنها بلامانع است، البته انتخاب صرفاً در مورد نماینده ی داسرای انتظامی معنا پیدا می کند و در مورد دو نفر دیگر جنبه ی تشریفاتی دارد. (مواد ۳۹ و ۴۰ ق.ش.ح.ا.)

چنانچه اعضای شورا مرتکب تخلف شوند و یا حضور و مشارکت مناسب نداشته باشند یا شرایط عضویت را از دست بدهند، رییس حوزه ی قضایی مراتب را به هیئت اعلام می دارد، بنابراین می توان گفت صلاحیت شورا صرفاً رسیدگی به تخلفات نیست و حتی در جایی که شرایط عضویت سلب شود، اقدام به اتخاذ تصمیم می نماید. (م ۳۸ ق.ش.ح.ا.) چنانچه هیئت پس از دعوت و استماع اظهارات و دفاعیات، فقدان شرایط عضویت یا غیبت غیرمجاز را احراز نماید، حکم به عزل وی صادر می کند که قطعی است. (م ۴۱ ق.ش.ح.ا.)

ب - مسئولیت کیفری:

چنانچه یکی از اعضای شورا در مقابل وجه یا سند پرداخت وجه یا مال یا ارایه خدمت به نفع یکی از طرفین اظهار نظر کنند، به مجازات مندرج در م ۵۸۸ قانون مجازات اسلامی محکوم می گردند. (م ۴۳)

۳ - مزایای عضویت:

چنانچه اعضای شورا در آزمون قضاوت، وکالت، مشاور حقوقی یا کارشناس رسمی پذیرفته شوند و حداقل ۳ سال سابقه همکاری با شورا داشته باشند و حسن سابقه به تایید رییس کل شوراهای حل اختلاف استان برسد، مدت کارآموزی ایشان نصف می‌شود. (م ۴۴)

۴ - حمایت کیفری:

چنانچه در مقام انجام وظیفه به اعضای شورا توهین شود، مرتکب به مجازات بزه موضوع ماده‌ی ۶۰۹ قانون مجازات اسلامی محکوم می‌گردد. (م ۴۶ ق.ش.ح.ا)

۵ - صلاحیت شورا:

خوشبختانه موارد صلاحیت شورا نسبت به ماده‌ی ۷ آیین‌نامه‌ی اجرایی سابق و خصوصاً لایحه‌ی خطرناک قوه قضاییه و دولت، شکل منطقی‌تری به خود گرفته، هر چند کماکان خالی از ایراد نیست، به عنوان مثال اعطای صلاحیت کیفری به شورا، هر چند که نسبت به جرایم جزبی و کوچک باشد، در تعارض با اصل ۳۶ قانون اساسی است، چرا که به موجب این اصل حکم به مجازات و اجرای آن باید از طریق دادگاه صالح باشد و شورا دادگاه نیست.

نکته بسیار مهمی که حتماً باید مورد توجه قرار گیرد، اینکه صلاحیت شورا نسبت به دادگاه عمومی که مرجع عمومی تظلمات است، جنبه استثنایی دارد، بنابراین اگر یک دعوای طاری یا مرتبط در صلاحیت دادگاه قرار گیرد، همه موارد توسط دادگاه مورد رسیدگی قرار خواهد گرفت. (م ۲۲)

برای تبیین بهتر موضوع می‌توان صلاحیت شورا را به نحو جداگانه در فرض توافق طرفین و فرض عدم تراضی مورد بررسی قرار داد:

الف - فرض توافق طرفین:

وفق ماده ۸ این قانون، در صورت توافق طرفین ۱ - کلیه امور مدنی و حقوقی ۲ - کلیه جرایم قابل گذشت و ۳ - جنبه خصوصی جرایم قابل گذشت قابل ارجاع به شورای حل اختلاف است، ضمناً مطابق تبصره‌ی همین ماده، در صورتی که رسیدگی شورا با درخواست یکی از طرفین شروع شده باشد و طرف دیگر تا پایان جلسه‌ی اول عدم تمایل خود را برای رسیدگی شورا اعلام ننماید، شورا حق رسیدگی خواهد داشت و الا شورا درخواست را بایگانی و طرفین را به مرجع صالح راهنمایی خواهد نمود.

ب - فرض عدم توافق طرفین:

برخلاف موارد قبل، موارد ذیل در هر حال در صلاحیت شورا است هر چند طرفین تمایلی به رسیدگی شورا نداشته باشند، برای شناخت بهتر، صلاحیتهای کیفری و حقوقی شورا را به نحو جداگانه بررسی می‌نماییم:

ب. ۱. صلاحیت شورا در امور کیفری

وفق ماده‌ی ۹ این قانون، در جرایم بازدارنده و اقدامات تأمینی و تربیتی و امور خلافی از قبیل تخلفات راهنمایی و رانندگی که مجازات نقدی قانونی آن حداکثر و مجموعاً تا سی میلیون (۳۰.۰۰۰.۰۰۰) ریال و یا سه ماه حبس باشد، شورا واجد صلاحیت است، در عین حال خوشبختانه مطابق تبصره‌ی همین ماده، شورا در هر حال مجاز به صدور حکم حبس نمی‌باشد، ضمناً تأمین دلیل در هر حال در صلاحیت شورا است چه مربوط به امر کیفری یا حقوقی باشد.

ب. ۲. صلاحیت شورا در امور حقوقی:

خوشبختانه برخلاف آیین‌نامه‌ی اجرایی سابق و لایحه‌ی خطرناک لاحق! موارد صلاحیت در ماده‌ی ۱۱، شکل منطقی‌تری به خود گرفته است، مطابق این ماده، در ۴ مورد زیر قاضی شورا با مشورت اعضای شورا رسیدگی و مبادرت به صدور رای می‌نماید:

۱- دعاوی مالی در روستا تا بیست میلیون ریال و در شهر تا پنجاه میلیون ریال که البته چنین تفکیکی بین شهر و روستا در مورد صلاحیت خود امری نو و جالب توجه است.

۲- کلیه‌ی دعاوی مربوط به تخلیه‌ی عین مستاجر به جز، دعاوی مربوط به سرقفلی و حق کسب و پیشه، این بند نیز در مقام مقایسه با ماده‌ی ۷ آیین‌نامه‌ی سابق به نحو منطقی‌تری تنظیم شده است، در آیین‌نامه‌ی سابق، کلیه‌ی دعاوی رفع تصرف عدوانی، تخلیه، خلع ید وقتی که اختلاف در مالکیت نباشد، بدون هیچ محدودیتی، در صلاحیت شورای حل اختلاف قرار گرفته بود، که همین امر با توجه به پیچیدگی این دعاوی، سبب ایجاد مشکلات حادی در نظام قضایی شده بود، در حالی که در قانون جدید، صرفاً به تخلیه آن هم زمانی که ارتباط به حق کسب و پیشه و سرقفلی نداشته باشد، اشاره شده است، که بسیار منطقی‌تر می‌نماید.

۳- صدور گواهی حصر وراثت، تحریر و مهر و موم ترکه و رفع آن

۴- ادعای اعسار از پرداخت محکوم به در صورتی که شورا نسبت به اصل دعوا رسیدگی کرده باشد.

همانطور که ملاحظه می‌شود، در این ۴ مورد نظریه‌ی اعضای شورا جنبه‌ی مشورتی دارد و نهایتاً این قاضی شورا است که اقدام به انشای رای می‌کند.

علاوه بر این در موارد ذیل نیز شورا دارای صلاحیت است با این اختلاف که در این موارد، خود اعضای شورا اقدامات لازم را انجام می‌دهند:

۱- تأمین دلیل به طور کلی اعم از حقوقی و کیفری

۲- وفق ماده‌ی ۱۴ این قانون «شورا باید اقدامات لازم را برای حفظ اموال صغیر، مجنون، شخص غیررشید که فاقد ولی یا قیم باشد و همچنین غایب مفقودالثر، ماترک متوفای بلاوارث و اموال مجهول‌المالک به عمل آورد و بلافاصله مراتب را به مراجع صالح اعلام کند، شورا حق دخل و تصرف در هیچ یک از اموال مذکور را ندارد.»

۳- در کلیه اختلافات و دعاوی خانوادگی و سایر دعاوی مدنی، دادگاه رسیدگی‌کننده می‌تواند با توجه به کیفیت دعوا یا اختلاف و امکان حل و فصل از طریق صلح و سازش فقط یک بار برای مدت حداکثر تا دو ماه موضوع را به شورا ارجاع دهد، در این صورت شورا مکلف به حل و فصل دعوا یا اختلاف و ایجاد صلح و سازش است و در هر حال مکلف است نتیجه را اعم از حصول سازش و یا عدم حصول آن، ظرف مهلت معین شده به دادگاه رسیدگی‌کننده، جهت تنظیم گزارش اصلاحی یا ادامه رسیدگی اعلام نماید. (مواد ۱۲ و ۱۳ ق.ش.ح.ا)

باید توجه داشت که اولاً: این موضوع کاملاً با توجه به اوضاع و احوال، جنبه اختیاری دارد و به عنوان مثال اگر امیدی به سازش بین طرفین نباشد، چنین اقدامی از جانب دادگاه منطقی نیست و ثانیاً: دادگاه فقط یک بار می‌تواند از این اختیار و آن هم حداکثر به مدت ۲ ماه استفاده نماید.

ج. مواردی که حتی با توافق طرفین قابل ارجاع به شورای حل اختلاف نیستند:

قانونگذار به جهت اهمیت خاص برخی دعاوی، به حق، رسیدگی به آنها را در همه حال به عهده دادگاه گذاشته است، لازم به ذکر است که در لایحه‌ی تقدیمی بسیاری از این دعاوی در صلاحیت شورای حل اختلاف قرار گرفته بود!

الف. اختلاف در اصل نکاح، اصل طلاق، فسخ نکاح، رجوع، نسب.

ب. اختلاف در اصل وقفیت، وصیت، تولیت.

ج. دعاوی راجع به حجر و ورشکستگی.

د. دعاوی راجع به اموال عمومی و دولتی.

۶- نحوه‌ی حل اختلاف در صلاحیت

خوشبختانه در ماده ۱۵ ق.ش.ح.ا برخلاف آیین‌نامه اجرایی به نحوه حل اختلاف در صلاحیت به شرح ذیل اشاره شده است:

الف - اختلاف در صلاحیت بین شوراهای حل اختلاف با یکدیگر یا با مراجع قضایی غیر دادگستری:

۱- در فرض ایجاد اختلاف در صلاحیت شوراهای یک حوزه قضایی، مرجع حل اختلاف شعبه‌ی اول دادگاه عمومی همان حوزه است.

۲- در مورد حوزه‌های قضایی یک شهرستان یا استان، حل اختلاف با شعبه‌ی اول دادگاه عمومی حوزه‌ی قضایی شهرستان مرکز استان است.

۳- در مورد دو استان مختلف، حل اختلاف با شعبه‌ی اول دادگاه عمومی شهرستان مرکز استانی است که ابتدائاً به صلاحیت شورای واقع در آن اظهارنظر شده است. (مواد ۱۵ و ۱۶ ق.ش.ح.ا)

ب - حل اختلاف در صلاحیت بین شورا و مرجع قضایی:

که در این صورت وفق ماده‌ی ۱۷ ق.ش.ح.ا نظر مرجع قضایی لازم‌الاتباع است، بدیهی است در تمامی موارد، به ملاک مواد ۲۷ تا ۳۰ ق.آ.د.م رسیدگی خارج از نوبت بوده و رای مرجع حل اختلاف در همه‌ی فروض بالا قطعی است.

۷- آیین و تشریفات رسیدگی در شورا:

برابر ماده‌ی ۲۱ این قانون، رسیدگی در شورای حل اختلاف، تابع تشریفات آیین دادرسی مدنی نیست، و مطابق تبصره‌ی ۱ همین ماده، منظور از تشریفات، شرایط شکلی دادخواست، نحوه‌ی ابلاغ، تعیین اوقات رسیدگی، جلسه‌ی دادرسی و مانند آن است، بنابراین برای رسیدگی شورا، صرف درخواست کتبی یا شفاهی کافی است، درخواست شفاهی، در صورت مجلس قید و به امضای متقاضی می‌رسد، درخواست رسیدگی می‌بایست شامل مشخصات متداعیین، موضوع خواسته یا ادخواست یا اتهام و دلایل و مستندات آن باشد، علاوه بر این در دعاوی حقوقی مبلغ سی هزار ریال و کیفری پنج هزار ریال به صورت مقطوع تمرباطال می‌گردد، که پس از واریز به خزانه صد در صد آن به مصرف هزینه‌های شورا می‌رسد، طرفین می‌توانند شخصاً در شورا حاضر شده یا از وکیل استفاده نمایند، وکالت در شورا الزامی نیست. (مواد ۱۸، ۱۹، ۲۴ و ۲۷ ق.ش.ح.ا)

اما در عین حال، برابر ماده‌ی ۲۰ همین قانون، اصول دادرسی مدنی و کیفری لازم‌الرعايه است و منظور از اصول و قواعد حاکم بر رسیدگی، اموری نظیر مقررات ناظر به صلاحیت، حق دفاع، حضور در دادرسی و رسیدگی به دلایل است. (تبصره‌ی ۱ م ۲۰ ق.ش.ح.ا) به همین جهت هر چند شورا مکلف به رعایت تشریفات ابلاغ نیست اما اگر خوانده در جلسه‌ی رسیدگی حاضر نشود و لایحه هم ارسال نکند، به جهت رعایت حق دفاع و حق حضور خوانده، شورا مکلف به رعایت قواعد ابلاغ ق.آ.د.م خواهد بود. (تبصره‌ی ۲ ماده ۲۱ ق.ش.ح.ا)

شورا در جهت رسیدگی به اختلاف دارای اختیارات کامل است و می‌تواند، علاوه بر دلایل طرفین، اقدام به صدور قرارهای تحقیق محلی، معاینه‌ی محل، کارشناسی و... نماید. (م ۲۳ ق.ش.ح.ا)

وفق تبصره‌ی ۲ ماده ۲۰ ق.ش.ح.ا مقررات ناظر به وکالت، صدور رای، واخواهی، تجدیدنظر و هزینه‌ی دادرسی از حکم مقرر در این ماده مستثنی و تابع این قانون خواهد بود.

نظر به قاعده‌ی عطف به ماسبق شدن قواعد شکلی در زمان، این قانون در مورد پرونده‌هایی که تا زمان اجرای این قانون منتهی به اتخاذ تصمیم نشده باشد، اعمال می‌گردد. (م ۴۵ ق.ش.ح.ا)

لازم به ذکر است در مواردی که شورا به عنوان داور مرضی‌الطرفین به اختلاف رسیدگی می‌کند، رعایت مقررات داوری مطابق ق.آ.د.م، الزامی است. (م ۴۷ ق.ش.ح.ا)

۸- نحوه‌ی اتخاذ تصمیم و صدور رای در شورا:

الف - در صورت حصول سازش میان طرفین، چنانچه موضوع در صلاحیت شورا باشد گزارش اصلاحی صادر و پس از تایید قاضی مشاور به طرفین ابلاغ می‌شود، در غیر این صورت موضوع سازش صورتجلسه و به مرجع قضایی صالح اعلام می‌شود. (م ۲۵ ق.ش.ح.ا)

ب - تفاوت بسیار مهم و اساسی که در قانون جدید به چشم می‌خورد، این است، که در موارد ۴ گانه‌ی م ۱۱ ق.ش.ح.ا شخص قاضی شورا است که پس از مشورت و اخذ نظریه کتبی اعضای شورا، اقدام به انشای رای می‌نماید، ماده‌ی ۲۶ این قانون صراحتاً بیان می‌دارد، که «تنها نظر قاضی ملاک اخذ تصمیم و صدور رای است» و نظریه اعضای شورا جنبه مشورتی دارد، با توجه به موارد، بیان شده ملاحظه می‌شود که قاضی شورا از وضعیت مشاوره‌ای سابق خود فاصله گرفته و به همین جهت نیز قانون جدید به جای استفاده از اصطلاح قاضی مشاور از اصطلاح قاضی شورا استفاده کرده است.

۹- تصحیح رای:

به موجب م ۳۲ قانون جدیدالتصویب، در صورت وجود سهو قلم تا زمانی که نسبت به رای صادره اعتراضی به عمل نیامده است قاضی شورا بنا به درخواست ذی‌نفع اقدام به تصحیح می‌نماید، اختیار قاضی شورا با توجه به اطلاق ماده ناظر به هر دو فرض صدور رای توسط اعضای شورا یا قاضی شورا است.

در فرض تصحیح رای تصحیحی به طرفین ابلاغ و تسلیم رونوشت رای اصلی، بدون رای تصحیحی ممنوع است، بعد از اعتراض نیز به وحدت ملاک م ۳۰۹ ق.آ.د.م و مفهوم همین ماده در صلاحیت مرجع تجدیدنظر است.

۱۰- اعتراض به رأی شورا

بدیهی است اگر شورا اقدام به صدور گزارش اصلاحی نموده باشد با توجه به ماهیت قراردادی (عقد صلح) قطعی و غیرقابل اعتراض است و طرق اعتراض منصرف از این شق است. (م ۳۰ ق.ش.ح.ا)

الف - واخواهی:

حکم غیابی شورا همانند احکام غیابی دادگاهها ظرف ۲۰ روز از تاریخ ابلاغ واقعی قابل اعتراض در خود شورا است، مختصات حکم غیابی نیز همان است که در م ۳۰۳ ق.آ.د.م آمده است. (مواد ۲۸ و ۲۹ ق.ش.ح.ا)

ب - تجدیدنظر:

۱. آرای شورا:

در این فرض، مرجع تجدیدنظر شخص قاضی شورا است، این نص در تعارض با اصول حقوقی است، چرا که قبلاً شخص قاضی شورا اقدام به تایید رای کرده و مسلماً در خصوص موضوع اظهارنظر نموده است و به نظر می‌رسد مستنداً به بند دال م ۹۱ ق.آ.د.م دارای

جهات رد است، یعنی در این فرض قاضی شورا مرجع تجدیدنظر رایی است که سابقاً خود تایید نموده است، بهتر بود در این حالت نیز دادگاه عمومی مرجع تجدیدنظر قرار می‌گرفت.

۲. آرای قاضی شورا

ملاحظه شد، که برخلاف آیین‌نامه‌ی سابق، در قانون جدیدالتصویب، شخص قاضی شورا در بسیاری از موارد اقدام به انشای رای می‌نماید، که در این صورت مرجع تجدیدنظر دادگاه عمومی است، علاوه بر این ماده ۳۱ این قانون اعلام می‌دارد که اگر مرجع تجدیدنظر رای صادره را نقض نماید خود اقدام به انشای رای می‌کند، اطلاق این ماده برخلاف اصول حقوقی خصوصاً اصل مندرج در م ۷ ق.آ.د.م است و بنابراین باید از اطلاق آن چشم‌پوشی کرد و آن را ناظر به فرضی کرد که اقدام به صدور حکم شده است و نه قرار، چرا که در فرض صدور قرار اختلاف فقط برای یک بار مورد رسیدگی قرار خواهد گرفت و طرفین از یک مرحله از رسیدگی محروم می‌شوند.

۱۱- اجرای آرا:

اجرای آرای قطعی شورا به درخواست ذی‌نفع و با دستور قاضی شورا پس از صدور برگ اجرایی مطابق اجرای احکام دادگاهها توسط اجرای احکام دادگاهها به عمل می‌آید (م ۳۳ ق.ش.ح.ا). چنانچه محکوم علیه محکوم به را پرداخت ننماید، و اموالی از وی به دست نیاید به تقاضای ذی‌نفع و دستور قاضی، مراتب جهت اعمال قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی به اجرای احکام دادگستری اعلام می‌شود.

ب - مراجع ثبتی:

مراجع ثبتی مراجعی هستند که در اداره ثبت اسناد و به موجب مقررات ثبتی تشکیل می‌گردند و به اختلافات مردم رسیدگی می‌کنند که از میان این مراجع می‌توان به اداره ثبت، هیئت حل اختلاف موضوع مواد ۱۴۷ و ۱۴۸ اصلاحی قانون ثبت، رئیس ثبت، هیئت نظارت و شورای عالی ثبت اشاره نمود:

۱ - اشکالات ناشی از اجرای مفاد اسناد رسمی لازم‌الاجرا:

صرف نظر از موضوع اعتراض به صدور دستور اجرا که مطابق ماده‌ی ۱ قانون اصلاح بعضی از مواد قانون ثبت و قانون دفاتر اسناد رسمی مصوب شهریور ماه ۱۳۲۲، در صلاحیت دادگاه عمومی حقوقی است، کلیه شکایات و اعتراضات بعد از دستور اجرا (عملیات اجرا) در صلاحیت رییس اداره ثبت است، تصمیم رییس اداره ثبت ظرف ۱۰ روز قابل اعتراض در هیئت نظارت ثبت می‌باشد، تصمیم این هیئت قطعی است (ماده‌ی ۲۹۹ آیین‌نامه اجرای مفاد اسناد رسمی لازم‌الاجرا و طرز رسیدگی به شکایت از عملیات اجرایی)

۲- افراز ملک مشاع:

در صورتی که عملیات ثبتی خاتمه یافته باشد و سند معارضی نیز صادر نشده باشد درخواست افراز ابتدائاً می‌بایست به واحد ثبتی داده شود، با ابلاغ به تمامی شرکا محل توسط نقشه‌بردار ثبت معاینه و با توجه به سوابق ثبتی و تصرفات و رعایت حقوق شرکا نقشه ملک مورد افراز ترسیم و به امضای نماینده ثبت و کلیه شرکای حاضر می‌رسد، مسئول واحد ثبتی با بررسی موارد فوق تصمیم خود را مبنی بر رد یا قبول درخواست و نحوه افراز اعلام می‌نماید، این تصمیم ظرف ۱۰ روز از تاریخ ابلاغ قابل اعتراض در دادگاه عمومی حقوقی محل وقوع ملک است، حکم دادگاه نیز قابل تجدید نظر می‌باشد در فرضی که ملک غیرقابل افراز تشخیص گردد بنا به درخواست هر یک از شرکا دادگاه عمومی دستور فروش آن را به دایره اجرای احکام مدنی صادر و این دستور طبق قانون اجرای احکام مدنی در

بحث فروش اموال غیرمنقول به فروش رسیده و وجه آن بین شرکا تقسیم می‌گردد، بدیهی است قبل از تقسیم هزینه‌های اجرایی از مبلغ فروش کسر می‌شود.

۳- هیئت حل اختلاف موضوع مواد ۱۴۷ و ۱۴۸:

فرض شایع مواد فوق آنجایی است که شخص با سند عادی اقدام به خریداری ملکی نموده و علی‌رغم تصرفات مفروز و مشخص سند مالکیت اخذ ننموده است که این مسأله در دو عنوان ذیل مورد بررسی قرار می‌گیرد:

الف - فرض توافق و وجود شرایط مقرر قانونی:

که در این صورت رییس یا مسؤول ثبت دستور صدور سند به نام متصرف را صادر می‌کند.

ب - فرض عدم وجود توافق و یا عدم وجود سایر شرایط قانونی:

در این حالت موضوع به هیئت حل اختلاف ارجاع می‌شود، اعضای هیئت سه نفرند که یکی از ایشان به انتخاب رییس قوه قضاییه، یک خبره ثبتی به انتخاب رییس سازمان ثبت اسناد و املاک کشور و نفر سوم رییس یا قائم مقام ثبت می‌باشد در صورت تراکم کار، هیئت می‌تواند دارای شعب متعدد باشد.

هیئت حل اختلاف می‌تواند از خبرگان ثبتی استفاده کند و یا به تحقیقات و استماع شهادت شهود اقدام نماید در هر حال بعد از صدور رأی هیئت، این تصمیم ظرف مهلت دو ماه از تاریخ نخستین آگهی قابل اعتراض در دادگاه عمومی محل است، این رأی نیز قابل تجدید نظر می‌باشد در هر حال نهایتاً در صورت قطعیت رأی هیئت، سند مالکیت به نفع متصرف صادر می‌شود مع ذلک این موضوع مانع مراجعه متضرر به دادگاه نخواهد بود.

تست‌های فصل دوم - سازمان قضاوتی (مراجع قضایی)

۱ - تأسیس دادگاههای عمومی در هر حوزه قضایی و تعیین قلمرو محلی و تعداد شعب آن به تشخیص کدام یک از مقامات زیر است؟ (وکالت ۷۷)

(۱) وزیر دادگستری (۲) رئیس دادگستری استان (۳) رئیس دادگستری شهرستان (۴) رئیس قوه قضاییه

۲ - درخواست افراز که جریان ثبتی آن خاتمه یافته و طرف مقابل آن اداره دولتی است، در صلاحیت: (سراسری ۸۱، آزاد ۷۵، ۷۷ و ۷۸)

(۱) دادگاه عمومی است. (۲) دیوان عدالت اداری است.

(۳) اداره ثبت محل وقوع ملک است (۴) اداره ثبت محل اقامت طرف مقابل است.

۳ - رأی وحدت رویه هیئت عمومی دیوان عالی کشور: (وکالت ۸۳)

(۱) قابل تجدید نظر نبوده و فقط به موجب قانون بی‌اثر می‌شود.

(۲) فقط به موجب قانون و یا رأی وحدت رویه بی‌اثر می‌شود.

(۳) قابل ابطال در دیوان عدالت اداری است و به موجب قانون نیز بی‌اثر می‌شود.

(۴) قابل تجدید نظر در شعبه تشخیص بوده و به موجب قانونی نیز بی‌اثر می‌شود.

۴ - مطابق قانون آیین دادرسی مدنی حوزه قضایی عبارت است از: (قضات ۷۹)

(۱) قلمرو یک بخش که دادگاه در آن واقع است. (۲) قلمرو یک شهرستان که دادگاه در آن واقع است.

(۳) قلمرو یک شهر یا استان که دادگاه در آن واقع است. (۴) قلمرو یک بخش یا شهرستان که دادگاه در آن واقع است

۵ - هر گاه متعهد سند لازم‌الاجرا مقیم کرج باشد و دستور اجرای سند از اداره ثبت تهران صادر شود، دعوای ابطال دستور اجرا، در صلاحیت:

(۱) هیئت نظارت استان تهران است. (۲) دادگاه عمومی کرج است. (۳) هیئت نظارت شهرستان کرج است. (۴) دادگاه عمومی تهران است.

۶ - اعتراض به درخواست گواهی انحصار وراثت، در صورتی که متوفا بلا وارث تشخیص داده شود، به عهده‌ی است. (سراسری ۸۵)

(۱) دادرسی مربوط (۲) رئیس دادگستری مربوط (۳) رئیس حوزه قضایی مربوط (۴) دولت، با نمایندگی وزارت اقتصاد و دارایی

۷ - در صورت وقوع تردید در صلاحیت دادگاه انقلاب نسبت به موضوعی خاص

(۱) چون مربوط به صلاحیت ذاتی است، باید قابل به صلاحیت دادگاه انقلاب شد. (۲) صلاحیت دادگاه انقلاب منوط به توافق طرفین است.

(۳) در صلاحیت دادگاه عمومی است. (۴) نظر دادگاه تجدیدنظر لازم‌الاتباع است.

۸ - در نظام قضایی ایران، دادگاه خانواده...

(۱) مرجع اختصاصی دادگستری است (۲) مرجع عمومی دادگستری است.

(۳) مرجع اختصاصی غیر دادگستری است. (۴) مرجع استثنایی دادگستری است

۹ - قوانین مربوط به سازمان قضاوتی عطف به ماسبق و قوانین مربوط به صلاحیت ذاتی عطف به ماسبق (ارشد آزاد ۹۱)

(۱) می‌شوند - می‌شوند (۲) نمی‌شوند - می‌شوند (۳) می‌شوند - نمی‌شوند (۴) نمی‌شوند - نمی‌شوند

۱۰ - اگر در جریان رسیدگی به دعوایی، به موجب قانون جدید تعداد قضات دادگاه تغییر یابد، در ادامه رسیدگی، تعداد قضات باید به تعدادی باشد که (ارشد آزاد ۸۸)

(۱) در قانون جدید پیش‌بینی شده مگر طرفین خلاف آن را تراضی کنند. (۲) در قانون قبلی پیش‌بینی شده بود.

(۳) در قانون قبلی پیش‌بینی شده بود مگر طرفین خلاف آن را تراضی کنند. (۴) در قانون جدید پیش‌بینی شده بود.

۱۱ - چنانچه وزیر دادگستری از رفتار و اعمال متافی حیثیت و شئون قضایی دادرسی اطلاع پیدا نماید، برای تعقیب انتظامی وی پرونده به چه مرجعی فرستاده

می‌شود؟ (ارشد ۹۱)

(۱) دادرسی دیوان عالی کشور (۲) دادرسی کارکنان دولت (۳) دادرسی انتظامی قضات (۴) مستقیماً به دادگاه عالی انتظامی قضات

فصل سوم - مراجع اداری

گفتار اول - دیوان عدالت اداری

مبحث اول - کلیات

بند اول - نحوه تمایز امور اداری از قضایی

قبل از ورود به اصل بحث آشنایی با نحوه تمایز امور اداری از قضایی ضروری است برای تبیین بهتر موضوع به این مثال توجه کنید، شخصی برای کسب مجوز احداث بنا به شهرداری مراجعه می‌کند، در اینجا شهرداری به عنوان یک شخص حقوق عمومی درخواست را مورد بررسی قرار داده و با توجه به قوانین و مقررات موجود که مبتنی بر مصالح عمومی است اقدام به صدور مجوز یا رد درخواست متقاضی می‌نماید، واضح است در این مثال رابطه شهرداری و مراجعه‌کننده یک رابطه برابر نیست و شهرداری به عنوان مرجعی بالاتر از حق صدور مجوز برای متقاضی برخوردار بوده و بدین وسیله اعمال حاکمیت می‌کند.

همانطور که می‌دانید تمامی اعمال شهرداری‌ها، اعمال حاکمیت و مربوط به حقوق و نظم عمومی نیست در واقع همین شخص ممکن است به اعمال تصدی نیز دست زند به عنوان مثال اقدام به انعقاد قراردادهای بیع، اجاره، رهن و... بنماید که این دو عمل در مقایسه از تفاوت عمیقی برخوردارند و باید بین این دو تفاوت گذاشت، برای این اعمال می‌توان این نمونه را مطرح کرد، اگر فردی اقدام به خرید زمین از شهرداری نماید دو طرف از یک رابطه برابر برخوردار بوده و اعمال حاکمیتی صورت نمی‌گیرد، تمیز این موضوع از اهمیت بسیار بالایی برخوردار است چرا که اختلافات راجع به رابطه نابرابر اختلافی اداری است و علی‌الاصول باید در مراجع اداری مطرح گردد در حالی که اختلافات نوع دوم که طرفین دارای رابطه برابر می‌باشند قابل طرح در دادگستری است. بنابراین اگر شهرداری بدون مجوز قانونی اقدام به رد درخواست صدور پروانه ساختمانی شما نماید از این اقدام باید به یک مرجع اداری (دیوان عدالت اداری) شکایت نمایید در حالی که اختلافات راجع به قرارداد بیع منعقد فی مابین شهرداری و شما، قابل طرح در دادگستری می‌باشد.

بند دوم - دیوان عدالت اداری تنها مرجع عمومی اداری

دیوان عدالت تنها مرجع عمومی اداری است چرا که:

اولاً: علی‌الاصول شکایت، تظلم و اعتراض نسبت به تصمیمات، اقدامات و مصوبات واحدها و مأمورین آنها در صلاحیت این مرجع است و ثانیاً اصولاً آرای قطعی کلیه مراجع اداری قابل اعتراض در آن است. در واقع شأن دیوان عدالت در برابر سایر مراجع اداری همانند شأن دیوان عالی کشور است و رسیدگی آن صرفاً از حیث نقض قوانین و مقررات و یا مخالفت با آنها بوده، و وارد ماهیت دعوا نمی‌شود. در یک تقسیم‌بندی کلی مراجع اداری به دو دسته عمومی و استثنایی تقسیم می‌شوند: دیوان عدالت اداری (تنها مرجع عمومی) در این گفتار و سایر مراجع استثنایی در گفتار دوم مورد بررسی قرار می‌گیرند.

مبحث دوم - سازمان دیوان عدالت اداری

دیوان عدالت مرجعی است اداری که در جهت حمایت از حقوق مردم مطابق اصل ۱۷۳ قانون اساسی بوجود آمده است به موجب این اصل «به منظور رسیدگی به شکایات، تظلمات و اعتراضات مردم نسبت به مأمورین یا واحدها یا آیین‌نامه‌های دولتی و احقاق حقوق آنها، دیوانی به نام دیوان عدالت اداری زیر نظر رئیس قوه قضاییه تأسیس می‌گردد حدود اختیارات و نحوه عمل این دیوان را قانون تعیین می‌کند.»

در اجرای اصل مذکور، قانون دیوان عدالت اداری در تاریخ ۱۳۶۰/۱/۴ به تصویب رسید و در آذر ماه ۱۳۶۱، دیوان رسماً شروع بکار کرد در طول سالیان بعد به جهت ایرادات متعددی که به قانون مذکور و همچنین آیین دادرسی آن وارد بود اصلاحات متعددی به عمل آمد که از آن جمله می‌توان به لحاظ حق اعتراض مردم به آراء شعب بدوی دیوان اشاره کرد در حالی که قبل اصلاح، قانونگذار این آراء را در صورتی قابل تجدیدنظر می‌دانست که علیه واحدهای اداری صادر شده باشند!

با این حال کماکان ایرادات برجسته‌ای نظیر عدم وجود تمهیدات لازم در جهت اجرای آرای دیوان، روشن نبودن کامل موارد صلاحیت، عدم وجود اعاده دادرسی و... احساس می‌گردید و این احساس با نظریات غیر اصولی شورای نگهبان دایر به تفصیل بین زمان اثرگذاری ابطال مصوبات در خصوص مصادیق خلاف شرع از زمان تصویب و خلاف قانون از زمان ابطال (نظر شماره ۸۰/۲۱/۱۲۷۹ مورخ ۱۳۸۰/۲/۱۸) و ظاهراً عدم شمول صلاحیت دیوان در ابطال مصوبات غیر قوه مجریه (نظریه شماره ۸۳/۳۰/۹۳۸۷ مورخ ۸۳/۱۰/۲۱) بیش از پیش تشدید گردید.

به همین دلیل و در جهت رفع این اشکالات، قانون جدید عدالت اداری در ۲۲ ماده با اصلاحات جزئی طی تقاضای شماره ۱۷۰۸ مورخ ۱۳۸۳/۴/۶ به وسیله دولت در دستور کار مجلس قرار گرفت و متعاقباً به همت کمیسیون حقوقی و قضایی و مسئولین دیوان، اصلاحات و تغییرات نسبتاً وسیعی در آن صورت پذیرفت و در روز یکشنبه ۲۷ آذر ماه ۱۳۸۴ در ۵۰ ماده به تصویب مجلس شورای اسلامی رسید که البته به جهت اختلاف مجلس و شورای نگهبان برابر اصل ۱۱۲ قانون اساسی به مجمع تشخیص مصلحت نظام ارسال گردید و نهایتاً با تغییراتی در تاریخ ۸۵/۹/۲۵ مطابق مصلحت شناخته شد.

به موجب قانون اخیرالتصویب تغییرات نسبتاً وسیع و در مجموع مفیدی در سازمان دیوان عدالت اداری صورت پذیرفته است. گرچه در این قانون برخی نوآوریها پیش‌بینی شده بود اما ایرادات متعددی نسبت به سازمان دیوان و نبود آیین دادرسی وجود داشت و همین مسئله موجب شد تا به جای تصویب قانون آیین دادرسی دیوان، قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری در روز سه شنبه ۱۳۹۰/۹/۲۲ مجلس شورای اسلامی تصویب شود و نهایتاً با تایید برخی از مواد در تاریخ ۱۳۹۲/۳/۲۵ از سوی مجمع تشخیص مصلحت نظام تشکیلات دیوان عدالت اداری دگرگون شد که در این مبحث مهم‌ترین آنها را در چهار بند بررسی می‌کنیم.

بند اول - از حیث شرایط قضات دیوان:

مطابق قانون سال ۶۱، علی‌رغم پیچیدگی و تخصصی بودن وظایف دیوان و خصوصاً شأن آن به عنوان عالی‌ترین مرجع اداری هیچ خصیصه خاصی برای قضات آن پیش‌بینی نشده است، با درک این ضرورت‌ها خوشبختانه در قانون سال ۱۳۸۵ و همچنین ماده ۴ قانون جدید، اصلاحات مثبتی صورت گرفت، به موجب ماده ۴ این قانون، قضات دیوان باید حداقل دارای ۱۰ سال سابقه کار قضایی باشند البته در مورد قضات دارای مدرک کارشناسی ارشد یا دکتری در یکی از گرایش‌های حقوق یا معادل حوزوی آن، این مدت به حق، به پنج سال تقلیل می‌یابد.

با این حال قانونگذار به حقوق مکتسبه قضات سابق و کنونی دیوان نیز توجه کافی داشته است و به همین منظور ضمن تبصره ۱ همین ماده اعلام می‌دارد؛ قضاتی که حداقل ۵ سال سابقه کار قضایی در دیوان دارند، مشمول ماده ۴ نمی‌باشند، این قاعده منطقی است زیرا قاعدتاً حتی در فرض عدم وجود شایستگی و تخصص لازم در زمان شروع به کار، در اثر گذشت زمان، این مهم تحصیل شده است.

بند دوم - موقتی نبودن انتصاب قضات دیوان:

براساس مصوبه جدید با جمع شرایط ماده ۴، قضات دیوان بنا به پیشنهاد رییس دیوان و با حکم رییس قوه قضاییه منصوب می‌گردند و خوشبختانه برخلاف قانون سابق این انتصاب جنبه موقتی ندارد.

بند سوم - روش وحدت قاضی در مرجع نخستین

بر اساس ماده ۳ قانون، هر شعبه بدوی دیوان از یک رییس یا دادرس علی‌البدل و شعبه تجدیدنظر از یک رییس و دو مستشار تشکیل می‌شود. شعبه تجدیدنظر با دو عضو رسمیت می‌یابد و ملاک آرا نظر اکثریت و رای شعبه تجدیدنظر است.

بند چهارم - شرایط خاص جهت انتصاب کارشناسان و اعطای مزایای بیشتر:

به موجب ماده ۷ قانون جدید، تعدادی کارشناس از رشته های مورد نیاز دیوان که حداقل دارای ده سال سابقه کار اداری و مدرک کارشناسی یا بالاتر باشند به عنوان مشاور منصوب می‌گردند که در صورت نیاز به مشاوره و کارشناسی به درخواست شعبه یا تشخیص رییس دیوان کارشناس مشاور توسط رییس دیوان به شعبه معرفی میشود و پرونده به این افراد ارجاع می‌گردد و شعبه پس از ملاحظه نظر ایشان مبادرت به صدور رأی می‌کند.

بند پنجم - تشکیل هیات تخصصی دیوان:

برابر ماده ۸۴ قانون جدید اموری که مطابق قانون در صلاحیت هیئت عمومی دیوان است، ابتدا به هیاتهای تخصصی مرکب از حداقل ۱۵ نفر از قضات دیوان ارجاع می‌شود. نحوه اقدام این هیات متعاقباً توضیح داده خواهد شد.

مبحث سوم - صلاحیت دیوان

برابر مواد ۱۰ و ۱۲ موارد صلاحیت دیوان عدالت اداری را می‌توان به سه دسته کلی تقسیم کرد:

الف. صلاحیت و حدود اختیارات شعب بدوی دیوان برابر ماده ۱۰ عبارتند از:

۱. شکایت، تظلم و اعتراض اشخاص حقیقی یا حقوقی نسبت به تصمیمات، اقدامات و مصوبات واحدهای دولتی، سازمانها و موسسات و شرکتهای دولتی و شهرداریها و سازمان تأمین اجتماعی و تشکیلات و نهادهای انقلابی و موسسات وابسته به آنها و مأمورین آنها (بند الف و ب)

۲. اعتراض به آرای قطعی مراجع اداری.

۳. رسیدگی به شکایات استخدامی که موارد مذکور به صورت جداگانه مورد بررسی قرار می‌گیرند.

ب - صلاحیت هیات عمومی دیوان

برابر ماده ۱۲ این صلاحیتها عبارتند از:

۱. رسیدگی درخواست ابطال مصوبات، آیین‌نامه‌ها و سایر نظامات و مقررات اعلامی واحدها یا مأمورین واحدهای تحت صلاحیت

به علت مغایرت با طرغ یا قانون.

۲. صدور رای وحدت رویه در مورد آرای متعارض از شعب دیوان.

۳. صدور رای وحدت رویه در موارد مشابه.

نکات این بند نیز در سه قسمت جداگانه بررسی می‌شوند:

الف - شکایت، تظلم و اعتراض نسبت به تصمیمات و اقدامات واحدها:

به موجب بند الف از بند ۱ ماده ۱۰ این قانون، واحدهای مشمول صلاحیت عبارتند از: واحدهای دولتی اعم از وزارتخانه‌ها و سازمانها و موسسات و شرکتهای دولتی و شهرداریها و تشکیلات و نهادهای انقلابی و موسسات وابسته به آنها.

به موجب تفسیر مجلس شورای اسلامی در سال ۱۳۷۴ از ماده ۱۱ قانون سابق دیوان که در اینجا نیز قابل استفاده است، رسیدگی به شکایات علیه نهادهای عمومی احصاء شده در قانون فهرست نهادها و موسسات عمومی غیردولتی مصوب ۱۳۱۳ نیز در صلاحیت دیوان عدالت می باشد که این واحدها عبارتند از:

۱. شهرداری ها و شرکتهای تابعه آنان مادام که بیش از ۵۰٪ سهام و سرمایه آنها متعلق به شهرداری ها می باشد.
۲. موسسه های جهاد نصر، جهاد استقلال و جهاد توسعه زیر نظر جهاد کشاورزی
۳. فدراسیون های ورزشی آماتوری جمهوری اسلامی ایران ۴. کمیته امداد امام
۵. بنیاد شهید انقلاب اسلامی ۶. بنیاد مسکن انقلاب اسلامی
۷. کمیته ملی المپیک ایران ۸. بنیاد ۱۵ خرداد
۹. سازمان تبلیغات اسلامی ۱۰. سازمان تأمین اجتماعی
۱۱. بنیاد فرهنگی و هنری رودکی ۱۲. بنیاد مستضعفان و جانبازان انقلاب اسلامی
۱۳. هلال احمر ۱۴. سازمان دانش آموزی
۱۵. شورای هماهنگی تبلیغات اسلامی ۱۶. کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی (قم)
۱۷. بنیاد امور بیماریهای خاص ۱۸. هیئت امنای صرفه جویی ارزی در معالجه بیماران
۱۹. سازمان دهیاری ۲۰. جهاد دانشگاهی

تبصره ۱ همین قانون (ماده واحده قانون فهرست نهادها و...) مؤسسات وابسته را بدین صورت تعریف نموده است:

«مؤسسات وابسته، واحد سازمانی مشخصی است که به صورتی غیر از شرکت و برای مقاصد غیرتجاری و غیرانتفاعی توسط یک یا چند مؤسسه و نهاد عمومی غیردولتی تأسیس و اداره می شود و به نحوی مالکیت آن متعلق به یک یا چند مؤسسه یا نهاد عمومی غیردولتی است.»

با توجه به اینکه اصل ۱۷۳ قانون اساسی از لفظ مردم استفاده نموده است حق شکایت موضوع این بند فقط ناظر به مردم و اشخاص حقوق خصوصی است، به موجب رأی وحدت رویه شماره ۱۲۰ مورخ ۷۴/۷/۱۵ هیئت عمومی دیوان عدالت اداری واحدهای مشمول ماده ۱۱ نمی توانند در دیوان عدالت اداری علیه یکدیگر یا سایر اشخاص شکایت نمایند.

یکی از نوآوریهای قانون جدید ماده ۶۴ می باشد و به موجب این ماده در مواردی که به موجب قانون یا مصوبه لازم الاجرا، تشخیص موضوعاتی از قبیل صلاحیت های علمی، تخصصی و امنیتی و گزینشی به عهده کمیسیون یا هیئت هایی واگذار شده باشد، شعب دیوان فقط از جهت رعایت ضوابط قانونی و تطبیق موضوع و فرآیند بررسی آن براساس قانون یا مصوبه رسیدگی می کند و در صورت شکایت شاکی از حیث تشخیص موضوع، شعبه رسیدگی کننده موظف است حسب مورد پس از ارجاع پرونده به هیئت کارشناسی تخصصی ذیربط که توسط شعبه تعیین می گردد با کسب نظر آن مبادرت به انشای رای نماید.

ب - شکایت و تظلم و اعتراض نسبت به تصمیمات و اقدامات مأمورین واحدها:

بدیهی است این بند منصرف به تصمیمات و اقداماتی است که واحدها و مأمورین آنها با توجه به اختیارات و وظایف قانونی من حیث هو دارا بوده و خاص آنهاست و برخلاف قانون از این اختیارات سوءاستفاده شود و اقدام مذکور موجب تضییع حقوق افراد گردد به عنوان مثال اگر مأمور واحدی اقدام به ضرب و جرح با ارباب رجوع در محل اداره نماید مسلماً این موضوع دیگر قابل طرح در دیوان عدالت اداری نبوده و در صلاحیت دادگستری است

ج - شکایت و تظلم و اعتراض نسبت به مصوبات واحدها:

به موجب بند اول ماده ۱۲ ق. ج «رسیدگی به شکایات و تظلمات و اعتراضات اشخاص حقیقی یا حقوقی از آیین‌نامه‌ها و سایر نظامات و مقررات دولتی و شهرداریها از حیث مخالفت مدلول آنها با قانون یا شرع یا عدم صلاحیت مرجع یا تجاوز یا سواستفاده از اختیارات یا تخلف در اجرای قوانین و مقررات یا خودداری از انجام وظایفی که موجب تضییع حقوق اشخاص شود.» در صلاحیت هیئت عمومی دیوان عدالت اداری می‌باشد که متعاقباً در مبحث مربوطه مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

بند دوم - شکایت از آرا و تصمیمات قطعی مراجع اداری:

آرای قطعی مراجع اداری علی‌الاصول قابل اعتراض در دیوان عدالت اداری است و همان طور که قبلاً بررسی گردید یکی از مبانی اصلی تلقی دیوان عدالت به عنوان یک مرجع عمومی اداری نیز، همین موضوع است.

۱. به موجب بند ۲ ماده‌ی ۱۰ «رسیدگی به اعتراضات و شکایات از آراء و تصمیمات قطعی هیات‌های رسیدگی به تخلفات اداری، هیئت‌های بازرسی و کمیسیون‌هایی مانند کمیسیون‌های مالیاتی، شورای کارگاه، هیئت حل اختلاف کارگر و کارفرما، کمیسیون موضوع ماده (۱۰۰) قانون شهرداریها، و منابع طبیعی و اصلاحات بعدی آن منحصرأ از حیث نقض قوانین و مقررات یا مخالفت با آنها.» در صلاحیت دیوان است بنابراین رسیدگی دیوان عدالت اداری همانند رسیدگی دیوان عالی کشور به آرا قابل فرجام می‌باشد و دیوان عدالت اداری همانند دیوان عالی کشور وارد ماهیت دعوا نمی‌شود.

۲. همانطور که از نحوه تنظیم بند ۲ ماده‌ی ۱۰ استنباط می‌گردد اعلام مراجع مذکور جنبه تمثیلی دارد و در حقوق ما نیز مانند حقوق فرانسه علی‌الاصول آرای قطعی تمامی مراجع اداری قابل شکایت شکلی در دیوان عدالت است مگر اینکه خلاف آن پیش‌بینی شده باشد.

۳. بر اساس تبصره ماده ۱۶ قانون جدید مهلت اعتراض به آرای قطعی مراجع اداری برای اشخاص داخل کشور سه ماه و خارج از کشور شش ماه از تاریخ ابلاغ رای می‌باشد.

بند سوم - رسیدگی به شکایات استخدامی:

۱. وفق بند ۳ ماده‌ی ۱۰ قانون دیوان عدالت اداری «رسیدگی به شکایات قضات و مشمولین قانون استخدام کشوری و سایر مستخدمین واحدها و موسسات مذکور در بند ۱ و مستخدمان موسساتی که شمول قانون نسبت به آنها محتاج ذکر نام است اعم از لشکری و کشوری از حیث تضییع حقوق استخدامی» آنها در صلاحیت دیوان عدالت اداری است.

۲. بدیهی است این بند ناظر به شکایات استخدامی است و اختلافات فی‌مابین کارگر و کارفرما حتی در امور استخدامی در صلاحیت مراجع قانون کار می‌باشد.

۳. به موجب رأی وحدت رویه شماره ۱۳۵ مورخ ۸۱/۶/۲۸ خدمت در شرکت دولتی الزاماً متضمن تبعیت از مقررات استخدامی نمی‌باشد و ممکن است رابطه مذکور، یک رابطه کارگری بوده و در صلاحیت مراجع حل اختلاف کارگر و کارفرما باشد.

مبحث چهارم - امور خارج از صلاحیت

همانطور که از بررسی صلاحیت دیوان و مقررات مربوطه برمی‌آید دیوان دارای سازمانی کوچک است، رسیدگی به عنوان تجدیدنظر از آرای قطعی مراجع اداری نیز در آن یک رسیدگی شکلی است، بنابراین صلاحیت دیوان نیز حتی در موارد مصرحه دارای آنچنان وسعتی نیست که همه امور ماهوی و... را در برگیرد و از جمله موارد ذیل مشمول صلاحیت دیوان نمی‌باشد:

بند اول - تعیین میزان خسارت وارده و پرداخت آنها:

براساس تبصره ۱ ماده‌ی ۱۰ دیوان صرفاً مرجع احراز تخلف است و می‌بایست تخلف اداری توسط این سازمان مورد تصدیق قرار گیرد ولی این صلاحیت مستلزم تعیین میزان خسارات وارده و صدور حکم به پرداخت آنها نیست، به زبان ساده‌تر دیوان عدالت صرفاً تخلف را احراز می‌نماید و مسائلی مانند اینکه در اثر این تخلف چه میزان خسارت به شخص وارد گردیده است ارتباطی به دیوان پیدا نکرده و در صلاحیت مراجع قضایی است.

بند دوم - عمل حقوقی ناشی از اقدامات خلاف قانون:

گاهی اوقات ممکن است براساس اقدام خلاف قانون عمل حقوقی انجام شده باشد مانند اینکه قراردادی تنظیم شده باشد، در این صورت نیز کماکان دیوان صرفاً مرجع احراز تخلف بوده و رسیدگی به ماهیت قرار داد و اینکه این تخلف تا چه میزان مؤثر در ایجاد آن بوده است و اینکه قرارداد صحیح است یا خیر و... در صلاحیت مراجع قضایی است.

بند سوم - شکایت نسبت به آرای مراجع قضایی و دادگاه انتظامی قضات:

بدیهی است دیوان عدالت یک مرجع عالی اداری است و صلاحیت آن نیز ناظر به آرا قطعی مراجع اداری می‌باشد و بنابراین تصمیمات و آرا دادگاهها و سایر مراجع قضایی دادگستری و نظامی و دادگاه انتظامی قضات و ارتش قابل شکایت در این دیوان نیست. (تبصره‌ی ۲ ماده‌ی ۱۰)

بند چهارم - صلاحیت عام محاکم دادگستری:

نکته بسیار مهمی که در انتهای بحث باید مجدداً تذکر داده شود این است که با توجه به اصل صلاحیت محاکم دادگستری و حق دسترسی و مراجعه همه اشخاص به منظور دادخواهی به دادگاههای صالح و استثنایی بودن موارد صلاحیت دیوان عدالت اداری نسبت به دادگاههای عمومی اگر موضوعی در صلاحیت دیوان قرار نگرفته باشد (مانند شکایات واحدهای تحت شمول صلاحیت دیوان علیه یکدیگر) کماکان باید قائل به حق مراجعه به محاکم دادگستری بود در واقع آن چیزی که از صلاحیت محاکم خارج گردیده موارد منصوصه مذکور است و هر آنچه که تحت شمول استثناء قرار نگیرد کماکان تحت صلاحیت مرجع عمومی است با این حال گاه قابلیت اعتراض در دیوان موجد حق اعتراض است، در این مورد استثنایی رأی صادره علی‌رغم قطعیت صرفاً توسط مردم (نه واحدهای مشمول صلاحیت) قابل اعتراض در دیوان می‌باشد و الا آرای مذکور (در صورتی که شاکی مرجع اداری باشد) قطعی و غیر قابل طرح در محاکم دادگستری از جانب نهادهای فوقند.

در واقع تنها استثناء وارده برامکان تجدید نظر از آراء قطعی مراجع اداری بند ۲ ماده ۱۰ می‌باشد این امتیاز فقط به مردم اعطاء شده است حق اعتراض در صورتی محقق می‌شود که شاکی مردم باشند و نه مراجع اداری، در این صورت این حق وجود نداشته و به دلیل عدم امکان طرح در دیوان عدالت امکان مراجعه به محاکم دادگستری نیز وجود ندارد و این آراء در هر حال نسبت به این واحدها قطعی خواهند بود.

مبحث پنجم - وظایف و اختیارات هیئت عمومی دیوان عدالت اداری

بند اول - ابطال مصوبات:

الف - نحوه اقدام:

اگر ادعای مغایرت مصوبه با قانون یا خروج از حدود اختیارات مطرح باشد، هیئت عمومی دیوان رأساً در این خصوص تصمیم می‌گیرد و اگر ادعای مغایرت با شرع مطرح شده باشد، برابر تبصره ۲ ماده ۸۴ مرجع اظهارنظر شورای نگهبان است و هیئت براساس این نظر تصمیم مقتضی خواهد گرفت.

۱. برابر ماده‌ی ۸۰ تقاضای ابطال مصوبات مستلزم تنظیم و ثبت دادخواست و پرداخت هزینه دادرسی است.
۲. این در خواست ابطال توسط رییس دیوان به دفتر هیات عمومی ارجاع می‌شود. طبق ماده‌ی ۸۱ اگر مشخصات درخواست‌کننده معلوم نباشد ظرف ۵ روز مدیر دفتر هیات عمومی قرار رد درخواست صادر می‌نماید و در سایر موارد اخطار رفع نقص صادر می‌گردد و اگر ظرف ده روز رفع نقص نگردید قرار رد دادخواست صادر می‌شود که این قرار قطعی است.
۳. اگر به تشخیص رییس دیوان رسیدگی به در خواست ابطال موضوعاً منتفی باشد مانند استرداد درخواست یا وجود رای قبلی، رییس دیوان قرار رد درخواست صادر میکند و این قرار قطعی است. (ماده‌ی ۸۵) و در سایر موارد جهت اخذ پاسخ از مرجع تصویب‌کننده به دفتر اعاده می‌شود.

۴. بعد از ابلاغ درخواست ابطال و ضمایم آن به مرجع تصویب‌کننده، این مرجع ظرف یک‌ماه مکلف به پاسخ‌دهی است و در صورتی که مرجع تقاضای تمدید مهلت نماید این مهلت تا سه ماه دیگر قابل تمدید است. (ماده‌ی ۸۳)
- همانطور که در ابتدا گذشت مواردی که در صلاحیت هیات عمومی است به هیاتهای تخصصی ارجاع می‌گردد رسمیت جلسات با اکثریت دو سوم است و به شرح ذیل عمل می‌نماید:

۱. اگر نظر اکثریت مطلق بر قبول شکایت و ابطال مصوبه باشد، پرونده به هیات عمومی ارسال می‌شود.
۲. اگر نظر سه چهارم اعضا نظر به رد شکایت باشد رای به رد شکایت صادر می‌شود. این رای ظرف بیست روز از تاریخ صدور از سوی رییس دیوان یا ده نفر از قضات دیوان قابل اعتراض است و در صورت اعتراض و یا در صورتی که نظر اکثریت کمتر از سه چهارم اعضا به رد شکایت باشد، پرونده در هیات عمومی مطرح می‌شود.

ب - عدم نیاز به تضییع بالفعل حقوق (تبصره‌ی ماده‌ی ۸۰)

همانطور که در بحث صلاحیت مطرح شد، ابطال مصوبات خلاف شرع، قانون به عهده‌ی هیئت عمومی دیوان می‌باشد، رسیدگی دیوان نسبت به این مصوبات مستلزم تضییع بالفعل حقوق افراد نمی‌باشد یعنی هر شخصی می‌تواند ابطال مصوبه خلاف قانون را از دیوان عدالت اداری تقاضا کند، حتی اگر این شخص یک واحد دولتی باشد.

ج - اثر ابطال مصوبه:

مسئلاً ابطال مصوبه باید دارای اثر قهری باشد یعنی مصوبه از ابتدا فاقد اثر گردد با این حال شورای نگهبان در تفسیری از اصل ۱۷۰ قانون اساسی در تاریخ ۱۳۸۰/۲/۱۸ در پاسخ به رییس قوه قضاییه قائل به تفصیل شده و زمان اثرگذاری ابطال در مصوبات خلاف شرع را از زمان تصویب مصوبه و زمان اثرگذاری ابطال به جهات دیگر را از زمان صدور رأی ابطال شده توسط هیئت عمومی دیوان عدالت اداری اعلام نموده که مسلماً نظریه فوق خلاف اصول حقوق و ظهور لفظ ابطال مصوبه است، در هر حال به موجب ماده‌ی ۱۳ قانون جدید تا حد کمی این نظریه غیراصولی تعدیل شده است، ماده مذکور بیان می‌دارد: «اثر ابطال مصوبات از زمان صدور رأی هیئت

عمومی است مگر در مورد مصوبات خلاف شرع یا در مواردی که به منظور جلوگیری از تضییع حقوق اشخاص، هیئت مذکور اثر آن را از زمان تصویب مصوبه اعلام نماید.»

د - محدوده‌ی ابطال مصوبات:

مطابق نظریه تفسیری دیگری از شورای نگهبان که در مورد اصل ۱۷۰ قانون اساسی منتشر شده در روزنامه رسمی مورخ ۱۳۸۳/۱۲/۵، «با توجه به قرینه (قوه مجریه) در قسمت اخیر اصل یکصد و هفتادم قانون اساسی مقصود از تعبیر (دولتی) در این اصل قوه مجریه است.»

به موجب این نظریه صلاحیت هیئت عمومی دیوان، صرفاً در مورد مصوبات قوه مجریه پذیرفته شده است و بنابراین بخشنامه افراد یا ارگان‌های خارج از این قوه مانند رییس قوه قضاییه قابل ابطال در این هیئت نمی‌باشند، بدیهی است این تفسیر تا چه میزان می‌تواند مشکل‌زا باشد، ظاهراً در قانون جدید نیز مجدداً بر این امر اصرار شده است، و تبصره‌ی ماده‌ی ۱۲ حتی تصمیمات رییس قوه قضاییه و شورای عالی امنیت ملی را از شمول ابطال خارج نموده است بنابراین نه تنها تصمیمات رییس قوه قضاییه را از شمول ابطال خارج نوده که برابر ماده‌ی ۹۴ بیان داشته است در صورتی که آرای هیئت مومی دیوان از سوی رییس قوه قضاییه خلاف موازین شرع تشخیص داده شود هیئت عمومی با توجه به نظر رییس قوه تجدیدنظر می‌نماید! معلوم نیست در این مورد نقش فقهای شورای نگهبان چه می‌شود...

ه - ایجاد تکلیف قانونی برای رؤسای قوه قضاییه و دیوان در طرح مصوبات خلاف قانون:

به موجب ماده‌ی ۸۶ ق.ج رییس قوه قضاییه و رییس دیوان موظف شده‌اند به هر نحو از مغایرت مصوبه‌ای با شرع یا قانون یا خروج از اختیارات مقام تصویب‌کننده مطلع شوند موضوع را در هیئت عمومی مطرح و ابطال مصوبات را درخواست نمایند.

بند دوم - صدور رای وحدت رویه:

یکی دیگر از وظایف هیئت عمومی دیوان، اصدار رأی وحدت رویه است. اما در مواد ۱۲، ۸۹ و ۴۴ قانون جدید سه تفاوت عمده به چشم می‌خورد، مطابق ماده‌ی ۸۹ ق.ج: «هرگاه در موارد مشابه، آراء متعارض از یک یا چند شعبه دیوان صادر شود، رییس دیوان موظف است به محض اطلاع، موضوع را در هیئت عمومی دیوان مطرح نماید و هیئت پس از بررسی و احراز تعارض، نسبت به صدور رأی اقدام می‌نماید. این رأی برای شعب دیوان و سایر مراجع اداری مربوط در موارد مشابه لازم‌الاتباع است. اثر رأی مذکور نسبت به آینده است و موجب نقض آراء سابق نمی‌شود لکن در مورد احکامی که در هیئت عمومی مطرح و غیر صحیح تشخیص داده می‌شود شخص ذی‌نفع ظرف یک ماه از تاریخ درج رأی در روزنامه رسمی حق تجدیدنظرخواهی را دارد و در این صورت پرونده به شعبه‌ی تجدیدنظر که قبلاً دخالتی نداشته ارجاع می‌شود و این شعبه برابر نظر هیئت عمومی انشای رای می‌کند.»

الف - حکم استثنایی ق.ج در تسری اثر رأی وحدت رویه نسبت به گذشته:

همانند قانون سال ۶۱ اثر رأی وحدت رویه نسبت به آینده است و موجب نقض آرای سابق نخواهد شد لیکن ذیل ماده‌ی ۸۹ در خصوص آرای مطروحه در دیوان تمهیدی پیش‌بینی شده بدین نحو که صرفاً در مورد احکام مطروحه در هیئت عمومی که غیر صحیح تشخیص می‌گردند، ذی‌نفع ظرف یک‌ماه از تاریخ درج رأی وحدت رویه در روزنامه رسمی حق تجدیدنظرخواهی را دارد و شعب موظف به رسیدگی و صدور رأی بر طبق رأی وحدت رویه است یعنی عملاً و استثنائاً اثر رأی وحدت رویه در صورت تقاضای ذی‌نفع و ظرف مدت یک ماهه مقرر نسبت به آرای مطروحه در دیوان عدالت اداری به گذشته تسری می‌یابد، ترتیب جدیدی که اولین بار در سال ۱۳۸۵ مورد پیش‌بینی قرار گرفت و در این قانون نیز تکرار شده است.

ب - ابتکار قانون جدید در اصدار رأی وحدت رویه در موارد مشابه:

مطابق بند ۳ ماده‌ی ۱۲ ق. ج علاوه بر فرض صدور آرای متناقض، در صورتی که نسبت به موضوع واحد آرای مشابه متعدد صادر شده باشد باز هم هیئت عمومی اقدام به صدور رأی وحدت رویه خواهد کرد. این موضوع یک ابتکار کاملاً جدید و بی‌سابقه است، وظایف مراجع نظارتی معمولاً ناظر به صدور رأی وحدت رویه در مورد آرای متناقض در موضوع واحد است، در حالی که در این ماده در خصوص آراء مشابه در موضوع واحد رأی وحدت رویه صادر می‌گردد.

ج - جمع ماده‌ی ۹۰ و بند ۳ ماده‌ی ۱۲ قانون جدید:

به موجب ماده‌ی ۹۰ قانون جدید هرگاه در موضوع واحدی حداقل ۵ رأی مشابه از شعب مختلف دیوان صادر شده باشد با نظر رئیس دیوان موضوع در هیئت عمومی مطرح و رأی وحدت رویه صادر می‌شود، در جمع دو نصّ مذکور می‌توان گفت ماده‌ی ۹۰ خود یکی از زمینه‌های اجرای بند ۳ ماده‌ی ۱۲ قانون می‌باشد و واقع در بند ۳ ماده‌ی ۱۲ یکی از وظایف هیئت عمومی به نحو کلی مشخص شده و سپس یکی از موارد اجرا در ماده‌ی ۹۰، منصوص گردیده است.

د - ضمانت اجرای آرای وحدت رویه دیوان:

در خصوص اجرای آراء وحدت رویه دیوان عدالت اداری در ماده‌ی ۹۳ ضمانت اجرایی بدین نحو مقرر شده است: در صورت عدم اجرای رأی هیئت عمومی از سوی مسئولان ذیربط به تقاضای ذینفع در رسیدگی به استتکاف مسئول مربوط، این درخواست از سوی رئیس دیوان به یکی از شعب تجدیدنظر ارجاع می‌شود و شعبه مذکور در صورت احراز ذینفع بودن درخواست‌کننده، مستتکف به انفصال موقت از خدمات دولتی از سه ماه تا یک سال و جبران خسارات وارده محکوم می‌شود.

مبحث ششم - آیین دادرسی دیوان:**بند اول - شرایط دادخواست و ضمانت اجرای آنها:**

قانونگذار با چرخش از موضع سابق خود تا حدی در جهت وحدت مقررات شکلی دیوان با قانون آیین دادرسی مدنی تلاش کرده است، در این قسمت به برخی از مهم‌ترین این قواعد و تغییرات اشاره می‌گردد:

۱. در قانون جدید شاکی می‌تواند علاوه بر نشانی پستی اقدام به اعلام پست الکترونیکی یا شماره تلفن همراه یا نامبر خود جهت ابلاغ بنماید در این صورت ابلاغ به همان طریق انجام خواهد شد.

۲. هزینه دادرسی در شعبه بدوی یکصد هزار ریال و در شعبه تجدیدنظر دویست هزار ریال است که این مبلغ به تناسب نرخ تورم هر سه سال یکبار به پیشنهاد رئیس دیوان و تأیید رئیس قوه قضاییه و تصویب هیات وزیران قابل تعدیل است. (ماده‌ی ۱۹)

۳. شاکی باید اقدام به تقدیم دادخواست و ضمایم آن بنماید. این ضمایم باید توسط مراجع مندرج در تبصره‌ی یک ماده‌ی ۲۰ برابر با اصل شود.

۴. دادخواست و ضمایم به تعداد طرف شکایت به اضافه یک نسخه تهیه می‌شود و این اوراق می‌تواند از طریق پست سفارشی یا پست الکترونیکی دیوان یا ثبت در پایگاه الکترونیکی به دبیرخانه دیوان ارسال و یا به دبیرخانه دیوان یا دفاتر استانی دیوان که مراکز استانها مستقر است، تسلیم گردد.

۵. برابر مواد ۲۷ و ۲۸ این قانون در نقایص دادخواست مطابق قانون آیین دادرسی مدنی عمل می‌شود. یعنی در صورت نقص مشخصات شاکی قرار رد دادخواست توسط مدیر دفتر شعبه صادر که قطعی است و در سایر موارد به شاکی اخطار رفع نقص

می شود تا ظرف ده روز رفع نقص نماید و در صورت عدم رفع نقص قرار رد دادخواست صادر شده و این قرار ظرف ده روز قابل اعتراض می باشد.

۶. پس از ارجاع دادخواست و در صورت کامل بودن آن با دستور قاضی شعبه دیوان توسط دفتر، دادخواست و ضمایم به طرف شکایت ابلاغ می شود و طرف شکایت مکلف است ظرف یک ماه از تاریخ ابلاغ نسبت به ارسال پاسخ اقدام نماید. به این عملیات تبادل لوایح می گویند. در صورت عدم پاسخ دهی طرف شکایت بدون عذر موجه متخلف توسط شعبه به سه ماه تا یکسال انفصال محکوم می گردد و این حکم قابل تجدیدنظر است. (مواد ۲۹ و ۳۰)

۷. در صورتی که شکایت متعددی در یک دادخواست مطرح شود، اگر این شکایت ها منشا و مبنای واحد داشته باشد باهم رسیدگی می شود و در غیر این صورت تفکیک می گردد. (م ۳۲)

۸. در صورتی که شاکیان بیش از ۵ نفر باشند می توانند نماینده ای از میان خود جهت ابلاغ به دیوان معرفی نمایند. (تبصره م ۳۲)

بند دوم - الزامی شدن حضور وکلای رسمی دادگستری در دیوان:

مطابق ماده ی ۲۲ قانون دیوان، دادخواست می بایست توسط وکیل یا قائم مقام یا نماینده قانونی شاکی تقدیم شده باشد، بنابراین وکالت در دیوان طبق مقررات قانون آیین دادرسی مدنی است در حالی که بند ۱ ماده ی ۷ آیین دادرسی دیوان صرف وجود وکالت نامه رسمی برای اعلام وکالت در دیوان را کافی می دانست.

بند سوم - از حیث انجام تحقیقات:

ماده ی ۴۱ قانون جدید نیز تا حدی همان ماده ی ۱۵ قانون سال ۶۱ و ماده ی ۲۵ آیین دادرسی آن و ماده ی ۲۴ قانون سال ۱۳۸۵ است با این تفاوت که به صورت شفاف تر انجام هر گونه تحقیقی را مجاز دانسته به موجب این ماده دیوان می تواند رأساً انجام تحقیقات و اقدامات لازم را از ضابطین قوه قضاییه و مراجع اداری بخواهد و یا به سایر مراجع قضایی نیابت دهد. به نظر می رسد امکان مستقیم درخواست تحقیقات از ضابطین قوه قضاییه وجود نداشته البته امکان مراجعه مستقیم شعب دیوان به ضابطین قوه قضاییه بدون توسل به مراجع قضایی خالی از اشکال نیست و ممکن است در عمل باعث تداخل در وظایف و مسئولیت های واحدهای مذکور گردد.

بند چهارم - مقررات قانون جدید در خصوص دخالت ثالث:

به موجب ماده ی ۵۴ قانون جدید مهلت جلب ثالث برای شاکی ظرف ۳۰ روز از ثبت دادخواست و برای طرف مقابل تا زمان پاسخ کتبی به شاکی است. در این صورت شعبه دیوان تصویری از دادخواست و لوایح و مستندات را برای ثالث نیز می فرستد. مطابق ماده ی ۵۵ همین قانون امکان ورود ثالث تا قبل از صدور رای وجود دارد و در این مورد نیز پس از ارسال دادخواست و برای طرفین و وصول پاسخ هر سه طرف، شعبه رای صادر می نماید.

و برابر ماده ی ۵۷ آن مهلت اعتراض ثالث ظرف دوماه از تاریخ اطلاع از حکم می باشد.

نبود این مواد در قوانین سابق باعث سردرگمی شعب دیوان شده بود خوشبختانه به موجب این ماده بسیاری از ایرادات و اشکالات موجود در باب ورود، جلب و اعتراض ثالث برطرف خواهد شد.

بند پنجم - عدم حضور شاکی در دیوان:

برابر تبصره ی ۱ ماده ی ۴۳ در صورتی که شاکی برای ادای توضیح حاضر نشود یا از آن استنکاف نماید و شعبه دیوان با ملاحظه دادخواست اولیه و لایحه طرف مقابل یا استماع اظهارات وی قادر به اتخاذ تصمیم نباشد قرار ابطال دادخواست صادر می گردد (مشابه ماده ی ۹۵ قانون آیین دادرسی مدنی).

بند ششم - عدم حضور مشتکی عنه در دیوان:

تبصره‌ی ۲ ماده‌ی ۴۳ بیان می‌دارد: اگر طرف شکایت پس از احضار بدون عذر موجه از حضور جهت ادای توضیح خودداری نماید شعبه او را جلب می‌کند و یا به انفسال موقت از خدمات دولتی به مدت یک ماه تا یک سال محکوم می‌نماید.

بند هفتم - ضمانت اجرای عدم ارسال اسناد و پرونده‌های مورد مطالبه:

ماده‌ی ۴۴ ق.ج در مقام تعیین ضمانت اجرا نسبت به عدم ارسال اسناد و پرونده‌های مورد مطالبه دو تفاوت عمده دارد، اول اینکه برخلاف ماده‌ی ۱۶ قانون سال ۶۱ و ماده ۲۳ آیین نامه آن که مهلت ارسال توسط شعبه تعیین می‌شد در اینجا اقدام به تعیین مهلت یک‌ماهه شده و علاوه بر آن دادگاه مخیر در محکومیت مستنکف به مجازات انفسال موقت از یک‌ماه تا یک‌سال و یا کسر حقوق و مزایا به مدت ۳ ماه تا یک‌سال گردیده است.

بند هشتم - تصریح اختیارات دیوان در صدور حکم:

برخلاف قانون سال ۶۱ موارد اختیار دیوان در صدور حکم مقتضی نسبت به نقض رأی، لغو اثر از تصمیم و اقدام مورد شکایت یا الزام طرف شکایت به اعاده حقوق تضییع شده در ماده‌ی ۱۴ قانون سال ۱۳۸۵ و ماده ۱۱ قانون جدید احصاء شده است. در تبصره‌ی ماده‌ی ۱۱ بیان می‌گردد که مراجع طرف شکایت علاوه بر اجرای حکم مکلف به رعایت مفاد آن در تصمیمات و اقدامات بعدی خود می‌باشند وجود این نص قانونی خالی از فایده نیست اما به دلیل عدم تعیین ضمانت اجرای مشخص و عدم امکان نظارت صحیح، گمان نمی‌رود مثر ثمر واقع شود.

مبحث هفتم - دستور موقت:

بند اول - مطابق مواد ۳۴ و ۳۵ ق.ج: «در صورتی که شاکی ضمن طرح شکایت خود یا پس از آن مدعی شود که اجراء اقدامات یا تصمیمات یا آراء قطعی یا خودداری از انجام وظیفه توسط اشخاص و مراجع مذکور در ماده‌ی (۱۳)، سبب ورود خسارتی می‌گردد که جبران آن غیرممکن یا متعسر است، شعبه رسیدگی‌کننده در صورت احراز ضرورت و فوریت موضوع، برحسب مورد دستور موقت مبنی بر توقف اجراء اقدامات، تصمیمات و آراء مزبور یا انجام وظیفه، صادر می‌نماید، این درخواست مستلزم پرداخت هزینه دادرسی نیست. در تبصره ماده‌ی ۳۵ نیز آمده است: دستور موقت تأثیری در اصل شکایت ندارد و در صورت رد شکایت یا صدور قرار اسقاط یا ابطال یا رد دادخواست اصلی، دستور موقت نیز لغو می‌گردد.»

بند دوم - اخذ دستور موقت ضمن دادخواست ابطال مصوبات از هیئت عمومی:

مطابق ماده‌ی ۳۶ ق.ج: «مرجع رسیدگی به تقاضای دستور موقت شعبه‌ای است که به اصل دعوا رسیدگی ولی در مواردی که ضمن دادخواست ابطال مصوبات از هیئت عمومی تقاضای دستور موقت شده باشد ابتدا پرونده جهت رسیدگی به تقاضای مزبور به یکی از شعب ارجاع شده و در صورت صدور دستور موقت در شعبه مرجوع‌الیه پرونده در هیئت عمومی خارج از نوبت رسیدگی خواهد شد»

بند سوم - ضمانت اجرای دستور موقت:

ماده‌ی ۳۹ ق.ج اقدام به تعیین ضمانت اجرای دستور موقت نموده است به موجب ماده مذکور «سازمان‌ها، ادارات هیئت‌ها و مأموران طرف شکایت پس از صدور و ابلاغ دستور موقت، مکلفند برطبق آن اقدام نمایند و در صورت استنکاف، شعبه صادرکننده، متخلف را به انفسال موقت از شغل به مدت ۶ ماه تا یک سال و جبران خسارت وارده محکوم می‌نماید»

بند چهارم - تشریفات و نحوه تنظیم مواد:

مطابق ماده ۳۷ ق. ج همانند ماده ۱۷ آیین دادرسی سابق، در صورت صدور دستور موقت، اصل دعوا خارج از نوبت مورد رسیدگی قرار خواهد گرفت و برابر ماده ۴۰ در صورت حصول دلایلی مبنی بر عدم ضرورت ادامه دستور موقت شعبه رسیدگی کننده نسبت به لغو آن اقدام می نماید.

بند پنجم - ماهیت خاص دستور موقت دیوان عدالت اداری

در پایان باید توجه داشت که دستور موقت دیوان عدالت اداری علی رغم شباهت هایی که با مواد ۳۱۰ تا ۳۲۵ قانون آیین دادرسی مدنی دارد دارای ماهیت و ویژگی های خاص خود است از جمله در این قانون به ضرورت اخذ تامین مناسب اشاره ای نشده اما اجرای آن برابر ماده ۷۳ (همانند قانون آیین دادرسی مدنی) مستلزم تأیید رییس دیوان است.

مبحث هشتم - طرق اعتراض به آراء

۱. بر خلاف اصل قطعیت آراء در قانون سابق (ماده ۷)، برابر ماده ۶۵ قانون جدید کلیه آرای شعب بدوی قابل تجدیدنظرخواهی است.

۲. سایر طرق اعتراض:

الف - اعلام اشتباه توسط قضات صادرکننده رأی:

به موجب مواد ۷۴ و ۷۵ ق. ج: در صورت اعلام اشتباه قاضی شعبه بدوی، اگر پرونده به شعبه تجدیدنظر نرفته باشد، با ذکر دلیل از طریق رییس دیوان به شعبه تجدیدنظر ارسال می شود.

در صورتی که حداقل یک قاضی از دو قاضی و یا دو قاضی از سه قاضی صادرکننده رأی در شعبه تجدیدنظر پی به اشتباه شکلی یا ماهوی خود ببرند مراتب را با ذکر دلیل به رییس دیوان اعلام و از طریق رییس دیوان به شعبه هم عرض ارجاع خواهد شد.

ب - اعلام اشتباه توسط رییس قوه قضاییه و رییس دیوان عدالت اداری:

در صورتی که رییس قوه قضاییه یا رییس دیوان، آراء صادره را واجد اشتباه بین شرعی یا قانونی تشخیص دهند، موضوع جهت بررسی توسط رییس دیوان فقط برای یک بار با ذکر دلیل به شعبه هم عرض ارجاع می گردد و اگر مورد اشتباه رأی قطعی شعبه بدوی باشد به شعبه تجدیدنظر ارجاع می گردد. شعبه مذکور در صورت وارد دانستن اشکال اقدام به نقض رأی و صدور رأی مقتضی می نماید آرای که به موجب این ماده صادر می شوند قابل رسیدگی مجدد نیستند. (ماده ۷۹ ق. ج)

بند دوم - پیش بینی اعاده دادرسی:

عدم وجود اعاده دادرسی یکی از بزرگ ترین نقاط ضعف قانون سال ۶۱ بود، فلسفه وجودی اعاده دادرسی این است که اگر بعد از قطعیت حکم دلالی (در مفهوم اعم) یافت شود که دلالت بر نادرستی حکم سابق داشته باشد امکان طرح مجدد موضوع وجود داشته باشد.

به موجب ماده ۹۸ قانون جدید در مورد احکام قطعی به جهات ذیل می توان دادخواست اعاده دادرسی تقدیم نمود:

۱. حکم بیشتر از موضوع شکایت صادر شده باشد.

۲. حکم به میزان بیشتر از خواسته صادر شده باشد.

۳. در مفاد حکم تضاد وجود داشته باشد.

۴. حکم صادره با حکم دیگری در خصوص همان دعوا و اصحاب آن که قبلاً توسط همان شعبه یا شعبه دیگر صادر شده است متعارض بوده بدون آنکه سبب قانونی موجب این تعارض شده باشد.

۵. حکم مستند به احکامی باشد که پس از صدور، جعلی بودن و یا عدم اعتبار آنها به موجب حکم مراجع صالح قانونی ثابت شده باشد. پس از صدور حکم، اسناد و دلایلی به دست آید که دلیل حقانیت درخواست کننده اعاده دادرسی باشد و ثابت شود اسناد و دلایل یاد شده در جریان دادرسی در اختیار وی نبوده است.

۶. صورتی که یکی از طرفین دعوا بعد از صدور رأی مدارک جدیدی تحصیل نماید که مؤثر در رأی باشد می تواند با ارائه مدرک جدید از شعبه صادرکننده رأی تقاضای اعاده دادرسی نماید، شعبه خارج از نوبت به موضوع رسیدگی می کند.

مهلت تقدیم دادخواست ظرف بیست روز از تاریخ ابلاغ رأی یا حصول سبب اعاده دادرسی است (ماده ۹۹). دادخواست اعاده دادرسی به شعبه صادرکننده حکم قطعی تقدیم می شود و هزینه دادخواست معادل هزینه تجدیدنظر است، شعبه مذکور در ابتدا در مورد قبول یا رد دادخواست اظهار نظر می کند و در صورت قبول رسیدگی ماهوی شروع می شود. (مواد ۱۰۰ تا ۱۰۲)

شعبه در صورت احراز ضرورت، دستور توقف اجرای رأی را نیز صادر می نماید.

مبحث نهم: اجرای احکام دیوان عدالت اداری

بند اول - نحوه اجرای آراء:

در صورت وجود موضوعی برای اجرا، رأی توسط محکوم علیه به مرحله اجرا در می آید بنابراین بعد از صدور رأی فروض ذیل متصور است:

الف - شکایت شاکی از اقدامات و تصمیمات واحد طرف شکایت، وارد تشخیص گردد و براین اساس قبلاً عمل حقوقی دیگری انجام شده باشد یا اسنادی تنظیم شده باشد و یا خسارتی به فرد وارد شده باشد در این فرض رأی دیوان باعث احقاق حق نخواهد شد و محکوم له مجبور است جهت احقاق حق خود در محاکم قضایی اقامه دعوا نماید.

ب - در صورت قبول شکایت از آراء قطعی مراجع اداری رأی صادره مرجع اداری نقض و علی الاصول به مرجع صادرکننده رأی منقوض ارجاع می گردد تا با لحاظ رأی دیوان مجدداً اقدام به صدور رأی نماید.

ج - در صورت صدور احکام قطعی مبنی بر ورود شکایت به نحوی که طرف شکایت به انجام فعل یا ترک فعلی محکوم شده باشد واحد مربوطه ظرف یک ماه مکلف به اجرای کامل رأی دیوان عدالت اداری یا جلب رضایت محکوم له می باشد.

بند دوم - مقایسه قانون سال ۸۵ و قانون جدید:

قانون در راه رفع اشکالات مذکور گامهای زیر را برداشته است:

الف - به منظور اجرای احکام صادره از شعب دیوان، واحد اجرای احکام تشکیل گردیده است.

ب - شعب دیوان پس از ابلاغ رأی به محکوم علیه یک نسخه از آن را به انضمام پرونده به اجرای احکام دیوان ارسال می نماید. در صورت استنکاف از اجرای حکم قطعی واحد اجرای احکام مراتب را به رئیس دیوان گزارش می کند و رئیس دیوان نیز پرونده را به شعبه صادرکننده رأی قطعی ارجاع می دهد و این شعبه، به استنکاف رسیدگی می کند و چنانچه مستنکف استمهال کند یک هفته جهت اجرای حکم و اعلام به دیوان مهلت داده می شود و الا به انقصال موقت تا پنج سال و جبران خسارت وارده محکوم می گردد. رأی صادره ظرف بیست روز پس از ابلاغ قابل تجدیدنظر است و اگر از شعبه تجدیدنظر صادر شده باشد به شعبه تجدیدنظر دیگری ارجاع می گردد. (مواد ۱۱۰ و ۱۱۲).

دادرس اجرای احکام نیز از طرق زیر مبادرت به اجرا می‌نماید:

- ۱ - احضار مسئول مربوطه و اخذ تعهد در اجرای حکم یا جلب رضایت محکوم‌له در مدت معین.
- ۲ - دستور توقیف حساب بانکی محکوم‌علیه و برداشت از آن در صورتی که حکم یک سال پس از ابلاغ اجرا نشده باشد.
- ۳ - دستور توقیف و ضبط اموال متخلف به درخواست ذی‌نفع برابر مقررات آیین دادرسی مدنی.
- ۴ - دستور ابطال اسناد یا تصمیمات اتخاذ شده مغایر با رای دیوان. (م ۱۱۱)

گفتار دوم: مراجع استثنایی اداری

در نظام حقوقی ما مراجع استثنایی متعددی وجود دارند، در این گفتار صرفاً به بررسی چند مورد از مهمترین آنها می‌پردازیم:

مبحث اول - مراجع حل اختلاف مالیاتی

این مراجع در قانون مالیاتها مورد پیش‌بینی قرار گرفته و به اختلافات بین مؤدی مالیاتی و اداره دارایی (ممیز مالیاتی) رسیدگی می‌نمایند که عبارتند از:

بند اول - هیئت‌های حل اختلاف مالیاتی

متشکل از سه عضوند که عبارتند از نماینده وزارت اقتصاد و دارایی، یک نفر قاضی شاعل یا بازنشسته و یک نفر نماینده صنفی که اختلاف مالیاتی مربوط به آنها در حال بررسی است به عنوان مثال اگر موضوع شکایت مربوط به وکلای دادگستری باشد، نماینده قانون به عنوان عضو سوم در جلسه حاضر خواهد شد، این هیئت با حضور هر سه عضو رسمیت یافته و با اکثریت آرای اقدام به صدور رأی می‌نماید، رأی صادره قطعی و لازم‌الاجراست (تبصره ۱ ماده ۲۴۴) وفق ماده ۲۵۱ همان قانون مؤدی و یا اداره امور مالیاتی می‌توانند ظرف یک ماه از تاریخ ابلاغ رأی قطعی هیئت حل اختلاف، به استناد عدم رعایت قوانین و مقررات موضوعه یا نقص رسیدگی، با اعلام دلایل کافی به شورای عالی مالیاتی شکایت و نقض رأی و تجدید رسیدگی را درخواست کنند.

بند دوم - شورای عالی مالیاتی:

این شورا متشکل از ۲۵ نفر است که به پیشنهاد رییس کل سازمان امور مالیاتی کشور و حکم وزیر امور اقتصاد و دارایی منصوب می‌شوند (ماده ۲۵۲ قانون) برابر تبصره ۱ همان ماده ۱۵ نفر از اعضای شورا باید از کارکنان وزارت اقتصاد و دارایی و یا سازمان‌ها و واحدهای تابع که دارای حداقل ۶ سال سابقه کار در مشاغل مالیاتی باشند انتخاب گردند، جلسه شورای عالی مالیاتی با حضور حداقل دو سوم اعضای رسمی است و تصمیمات آن با رأی حداقل نصف به علاوه یک حاضرین معتبر است. این شورا دارای ۸ شعبه و هر شعبه مرکب از سه عضو است، رییس و اعضای شعب از طرف رییس شورای عالی مالیاتی منصوب می‌شوند، رییس شورای عالی مالیاتی نیز باید از بین اعضای شورا و از کارمندان وزارت امور اقتصاد و دارایی باشد که به پیشنهاد رییس کل امور سازمان دارایی کشور و حکم وزیر امور اقتصاد و دارایی منصوب می‌شوند، وظایف این شورا عبارتند از:

تهیه آیین‌نامه‌ها و بخش‌نامه‌های مربوط به اجرای قانون مالیاتهای مستقیم، اعلام نظر در مورد شیوه اجرای قوانین مالیاتی، پیشنهاد اصلاح و تغییر قوانین و مقررات و رسیدگی به آرای قطعی هیئت‌های حل اختلاف مالیاتی و...

مبحث دوم - مراجع حل اختلاف گمرکی:

بند اول - مرجع بدوی: که هفت نفرند و پنج نفر از ایشان توسط رئیس گمرک و دو نفر دیگر توسط وزارت اقتصاد انتخاب می‌شوند در صورتی که اختلاف کمتر از ۵ میلیون ریال باشد قطعی است و الا ظرف ۲۰ روز قابل تجدیدنظر است.

بند دوم - مرجع تجدیدنظر: اعضای این هیئت عبارتند از رئیس کل دیوان محاسبات یا یکی از معاونان کل گمرک و یک قاضی عالی‌رتبه و یک کارمند عالی‌رتبه یک نفر از اعضای هیئت رئیسه اتاق بازرگانی و صنایع و معادن به انتخاب رئیس اتاق و رأی این هیئت قطعی و لازم‌الاجرا است.

مبحث سوم - مراجع قانون شهرداری‌ها

بند اول - کمیسیون ماده ۱۰۰

صلاحیت این کمیسیون ناظر به ساخت و سازهای غیرمجاز در محدوده یا حریم شهر است، این کمیسیون متشکل از سه عضو است که عبارتند از نماینده شورای شهر، یک قاضی و نماینده وزارت کشور، آرای این کمیسیون‌ها ظرف مدت ۱۰ روز از تاریخ ابلاغ قابل شکایت است، با این حال مرجع تجدیدنظر در معنای عام و دقیق آن وجود ندارد بلکه مجدداً موضوع در کمیسیون هم عرض دیگری مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

بند دوم - کمیسیون ماده ۹۹

صلاحیت این کمیسیون در مورد ساخت و سازهای خارج از شهر است، این کمیسیون در استانیها تشکیل می‌شود و آرای آن قطعی است، اعضای این کمیسیون عبارتند از نماینده قوه قضائیه، نماینده وزارت کشور و نماینده وزارت مسکن و شهرسازی.

بند سوم - کمیسیون ماده ۷۷

صلاحیت این کمیسیون ناظر به اختلاف در خصوص عوارض شهرداری است، ترکیب آن مشابه کمیسیون ماده ۱۰۰ است یعنی متشکل از سه عضو می‌باشد که عبارتند از نماینده شورای شهر، یک قاضی دادگستری و نماینده وزیر کشور. رأی این کمیسیون قطعی است و طبق مقررات اسناد لازم‌الاجرا به اجرا در می‌آید.

مبحث چهارم - مراجع ثبت احوال

بند اول - هیئت حل اختلاف ثبت احوال:

به موجب ماده ۳ قانون ثبت احوال مصوب ۱۳۵۵ و اصلاحی ۱۳۶۳ «در مقر هر اداره ثبت احوال هیئتی به نام هیئت حل اختلاف مرکب از رئیس اداره ثبت احوال و مسئول بایگانی یا معاونین و یا نمایندگان آنان و یکی از کارمندان مطلع اداره مزبور به انتخاب رئیس اداره ثبت احوال استان تشکیل می‌شود. وظایف هیئت حل اختلاف به قرار زیر است:

- ۱- تصحیح هر نوع اشتباه در تحریر مندرجات دفتر ثبت کل وقایع و وفات بعد از امضاء سند و قبل از تسلیم برگه یا شناسنامه یا گواهی ولادت یا وفات و تکمیل سند از نظر مشخصاتی که (نامعلوم) بوده است مندرج در ماده ۲۹ این قانون.
 - ۲- رفع اشتباهات ناشی از تحریر ضمن ثبت وقایع یا نقل مندرجات اسناد و اعلامیه‌ها و مدارک به دفاتر ثبت کل وقایع و سایر دفاتر.
 - ۳- ابطال اسناد و شناسنامه‌هایی که بیگانگان مورد استفاده قرار داده‌اند و طبق ماده ۴۴ اعلام می‌شود.
 - ۴- ابطال اسناد مکرر و یا موهوم و تصحیح اشتباه در ثبت جنس صاحب سند و تغییر نام‌های ممنوع.
 - ۵- حذف کلمات زائد، غیرضروری و یا ناشی از اشتباه در اسناد سجلی اشخاص.
- ترتیب تقاضا و گردش کار دفاتر هیئت‌ها و نحوه رسیدگی و ابلاغ تصمیمات در آیین‌نامه‌ی اجرایی این قانون تعیین خواهد شد.»
- بنا به تبصره این ماده، تصحیح هر نوع اشتباه در تحریر مندرجات دفتر ثبت کل وقایع و وفات اگر قبل از امضا باشد با توضیح مراتب در حاشیه سند به عمل می‌آید و امضاکنندگان سند ذیل توضیح را امضا خواهند نمود.

به موجب رأی وحدت رویه ۱/۶۲ تبصره‌ی ۴ ماده‌ی ۳ قانون ثبت احوال صرفاً ناظر به اعطای اختیار به هیئت‌های حل اختلاف برای تغییر نامهای ممنوع می‌باشد و رسیدگی به سایر دعاوی مربوط به نام اشخاص در صلاحیت عام محاکم عمومی دادگستری است. علاوه بر آن رسیدگی به درخواست تغییر نام صاحب سند سجلی از حیث جنس (ذکور و اناث بودن) در صلاحیت دادگاههای حقوقی دادگستری است (رأی وحدت رویه شماره ۵۰۴-۶۶/۲/۱۰).

دعاوی راجع به ابطال واقعه فوت یا رفع این واقعه از اسناد ثبت احوال از شمول ماده‌ی ۳ قانون ثبت احوال خارج و در صلاحیت دادگاههای عمومی است. (رأی وحدت رویه شماره ۵۱۲۱-۶۷/۸/۲).

ادعای عدم تعلق شناسنامه که مورد تأیید ثبت احوال نباشد عنواناً اختلاف در اسناد سجلی و در صلاحیت دادگستری است.

بند دوم - کمیسیون تشخیص موضوع قانون حفظ اعتبار اسناد سجلی و جلوگیری از تزلزل آنها:

به موجب ماده واحده قانون حفظ اعتبار اسناد سجلی و جلوگیری از تزلزل آنها از تاریخ تصویب این قانون، تغییر تاریخ تولد اشخاص ممنوع است و به موجب تبصره‌ی این قانون، صاحب شناسنامه تنها یکبار در طول عمر و در صورتی که اختلاف سن واقعی با سن مندرج در اسناد سجلی به تشخیص کمیسیونی مرکب از فرماندار یا بخشدار، رئیس اداره ثبت احوال محل، پزشک منتخب مدیر عامل سازمان بهداری استان و رئیس شورای اسلامی شهر و یا بخش محل صدور شناسنامه و با عضویت و ریاست قاضی دادگاه صالحه محل تشکیل می‌گردد، بیش از ۵ سال باشد می‌تواند سن خود را اصلاح نماید.

به موجب رأی وحدت رویه شماره ۵۹۹-۱۳۷۴/۴/۱۳ مرجع رسیدگی و اظهار نظر نسبت به درخواست تغییر تاریخ تولد کمتر از ۵ سال در صلاحیت دادگاههای دادگستری است که البته امکان یا عدم امکان رسیدگی ماهوی موضوع مورد اختلاف رویه قضایی می‌باشد که البته نظر غالب بر عدم امکان رسیدگی ماهیتی است.

مبحث پنجم - مراجع قانون کار:

عبارتند از هیئت‌های تشخیص و حل اختلاف پیش‌بینی شده در قانون کار که به اختلافات کارگر و کارفرما می‌پردازند البته این مراجع دارای وضعیت خاصی بوده به نحوی که نمی‌توان بطور قاطع این مراجع را، مرجع حقوقی غیردادگستری اعلام نمود چرا که ارتباط اختلافات کارگر و کارفرما به نظم عمومی و آنکه حقوق کار از شاخه‌های حقوق عمومی است این مراجع را به مراجع اداری نزدیک می‌نماید، خصوصاً اینکه آرای قطعی این مراجع قابل اعتراض در دیوان عدالت اداری به عنوان تنها مرجع عمومی اداری است. هیئت تشخیص متشکل از سه عضو می‌باشد که عبارتند از نماینده وزارت کار و امور اجتماعی، نماینده کارگران به انتخاب قانون هماهنگی شوراهای اسلامی کار استان و نماینده مدیران صنایع به انتخاب انجمن های صنفی کارفرمایان استان (ماده‌ی ۱۵۸ قانون کار).

رأی هیئت در مورد پیمانهای دسته جمعی ظرف ده روز و در سایر موارد ظرف پانزده روز قابل اعتراض در هیئت حل اختلاف است. اعضای هیئت حل اختلاف نیز عبارتند از:

الف - سه نفر نمایندگان کارگران استان، ب - سه نفر نمایندگان کارفرمایان و ج - سه نفر نماینده دولت شامل ۱- مدیر کل کار و امور اجتماعی ۲ - فرماندار و ۳ - رئیس دادگستری محل و یا نمایندگان آنها (ماده‌ی ۱۶۰ قانون کار).
رأی این هیئت قطعی و توسط اجرای احکام مدنی حوزه قضایی مربوطه اجرا می‌گردد.

مطابق بند ۲ ماده‌ی ۱۱ قانون دیوان عدالت اداری آرای قطعی هیئت تشخیص و آرای هیئت حل اختلاف تنها از حیث نقض قوانین و مقررات یا مخالفت با آنها قابل شکایت در دیوان عدالت اداری است.

تست های فصل سوم - مراجع اداری

- ۱ - دعوای پیمانکار علیه اداره دولتی به خواسته یکصد میلیون ریال اجرت عملیات ساختمانی انجام شده موضوع قرارداد فی مابین چنانچه اجرت مزبور به دستور رئیس اداره پرداخت نشده باشد: (آزاد ۷۸)
 - (۱) در صلاحیت دادگاه عمومی است.
 - (۲) در صلاحیت دیوان عدالت اداری است
 - (۳) ابتدا باید در دیوان عدالت اداری تخلف رئیس اداره اثبات و سپس دادگاه عمومی اقامه دعوا شود.
 - (۴) خواهان مخیر است که دیوان عدالت اداری یا دادگاه عمومی را مرجع قرار دهد.
- ۲ - اگر شهرداری از صدور پروانه ساختمان خودداری کند، مرجع الزام آن کجاست؟ (وکالت ۸۲، سراسری ۷۹)
 - (۱) شورای شهر (۲) دیوان عدالت اداری (۳) دادگاه عمومی (۴) وزارت کشور
- ۳ - دیوان عدالت اداری: (سراسری ۸۱)
 - (۱) از مراجع عمومی اداری است.
 - (۲) تنها مرجع اختصاصی اداری است.
 - (۳) از مراجع اختصاصی اداری است.
 - (۴) تنهामرجع عمومی اداری است.
- ۴ - دعوای تصرف عدوانی علیه شرکت دولتی در صورتی که متصرف بدون استناد به قانون ملک را تصرف نموده باشد: (آزاد ۷۵، ۷۷)
 - (۱) در صلاحیت دیوان عدالت اداری است.
 - (۲) در صلاحیت دادگاه عمومی محل وقوع ملک است.
 - (۳) در صلاحیت دادگاه عمومی محل شرکت دولتی است.
 - (۴) در صلاحیت دادسرا است.
- ۵ - تصحیح اشتباه در ثبت جنس صاحب سند سجلی با کدام یک از مراجع زیر است؟ (سراسری ۷۷)
 - (۱) اداره ثبت احوال
 - (۲) دادگاه عمومی
 - (۳) هیئت حل اختلاف ثبت احوال.
 - (۴) دیوان عدالت اداری
- ۶ - هر گاه دیوان عدالت اداری به صلاحیت و شایستگی سایر مراجع اداری قرار عدم صلاحیت صادر کند، پس از قطعیت قرار، پرونده باید توسط دیوان عدالت اداری:
 - (۱) به دیوان عدالت اداری کشور برای تعیین مرجع صالح فرستاده شود.
 - (۲) به شورای عالی اداری برای تعیین مرجع صالح فرستاده شود.
 - (۳) به مرجع صالح اداری فرستاده شود و مرجع مرجع اولیه مکلف به رسیدگی است.
 - (۴) به مرجع صالح اداری فرستاده شود اما مرجع مرجع اولیه می تواند تبعیت ننماید.
- ۷ - آرای قطعی مراجع اداری....
 - (۱) همگی قابل اعتراض در دیوان عدالت اداری هستند مگر خلاف آن تصریح شود.
 - (۲) قابل اعتراض در دیوان عدالت اداری نیست مگر خلاف آن تصریح شود.
 - (۳) معمولاً قابل اعتراض در دیوان عالی کشور به عنوان عالی ترین مرجع قضایی هستند.
 - (۴) با توجه به قید قطعی، این آراء قابل اعتراض در هیچ مرجعی نیستند.
- ۸ - شکایت از آرای هیئت حل اختلاف کارگر و کارفرما، در صلاحیت (آزاد ۸۴)
 - (۱) شورای کارگاه است.
 - (۲) شعب تشخیص دیوان عدالت اداری است.
 - (۳) شعب دیوان عدالت اداری است.
 - (۴) اداره کار است.
- ۹ - تکلیف ملکی که یک واحد دولتی و یک شرکت خصوصی مشاعاً مالک آن می باشند و به موجب تصمیم قطعی اداره ثبت غیر قابل افراز تشخیص داده شده، چیست؟ (ارشاد ۹۱)
 - (۱) دیوان عدالت اداری دستور فروش آن را صادر می نماید.
 - (۲) به درخواست هر یک از شرکا دادگاه عمومی محل وقوع ملک دستور فروش آن را صادر می نماید.
 - (۳) به درخواست هر یک از شرکا ملک را اداره ثبت می فروشد تا پول آن تقسیم شود.
 - (۴) به درخواست هر یک از شرکا دادگاه عمومی محل اقامت شریک متقاضی افراز، دستور فروش آن را صادر می نماید.
- ۱۰ - چنانچه امری در دادگاه عمومی حقوقی مطرح شود و دادگاه آن را در صلاحیت مرجعی غیر قضایی بداند، باید... (ارشاد ۹۱)
 - (۱) قرار رد دعوا صادر کند.
 - (۲) قرار عدم صلاحیت صادر کند و پرونده را به همان مرجع غیر قضایی بفرستد.
 - (۳) قرار عدم استماع دعوا صادر کند.
 - (۴) از خود نفی صلاحیت کند و پرونده را برای تشخیص صلاحیت به دیوان عالی کشور بفرستد.
- ۱۱ - آرای قطعی هیئت تشخیص و هیئت حل اختلاف کارگر و کارفرما در کجا اجرا می شود و مشمول چه مقرراتی است؟ (ارشاد ۹۱)
 - (۱) اجرای ثبت - مقررات اجرایی ثبت
 - (۲) اجرای وزارت کار - قانون اجرای احکام مدنی
 - (۳) اجرای دادگستری - قانون اجرای احکام مدنی
 - (۴) اجرای وزارت کار - مقررات اجرایی وزارت کار

فصل چهارم - دادرسان و اشخاص وابسته

گفتار اول - دادرسان

در کنار دادرسان، کارمندان اداری نیز حضور دارند که غالباً اقدام به انجام امور دفتری نظیر ثبت لوایح و دادخواست‌ها، ارسال اخطاریه‌ها و... می‌نمایند. این افراد مشمول قانون استخدام کشوری بوده و علی‌الاصول تخلفات ایشان در هیئت‌های بدوی و تجدیدنظر رسیدگی به تخلفات اداری مطرح می‌شود که البته به جهت عدم ارتباط با آیین دادرسی مدنی، بررسی آنها به حقوق اداری ارجاع گردیده، در اینجا فقط به دادرسان می‌پردازیم.

مبحث اول - نحوه انتخاب دادرسان:

به موجب ماده ۲ آئین‌نامه اجرایی قانون گزینش و استخدام قضات مصوب ۱۳۷۹ همه ساله تعداد قضات مورد نیاز توسط کارگزینی قوه قضائیه به اداره گزینش و استخدام قضات اعلام می‌گردد به موجب ماده ۱ آئین نامه کلیه افراد واجد شرایط اعم از زن و مرد حق شرکت در آزمون‌های فوق را دارند.

در واقع با تغییر مقررات، هم اکنون امکان استخدام قضات زن نیز مهیاست مطابق ماده واحده قانون اصلاح تبصره ۵ قانون الحاق ۵ تبصره به قانون شرایط انتخاب قضات دادگستری مصوب ۱۳۷۴، بانوان می‌توانند با پایه قضایی جهت تصدی پست‌هایی مانند مشاور دیوان عدالت اداری، مشاور دادگاه خانواده، دادیاری، مستشاری اداره حقوقی قوه قضائیه و... به استخدام در آیند.

شرایط عمومی داوطلبان عبارت است از تابعیت اصلی ایران، ایمان و عدالت و تعهد عملی نسبت به موازین اسلامی، وفاداری به نظام جمهوری اسلامی ایران، نداشتن سوءپیشینه مؤثر کیفری، داشتن حداقل ۲۲ سال سن تمام، داشتن صحت مزاج و توانایی کار و عدم اعتیاد به مواد مخدر، طهارت مولد و دارا بودن کارت پایان خدمت یا معافیت قانونی و یا سپردن تعهد طبق قانون، در هر صورت با جمع شرایط، اداره گزینش و استخدام قضات صرفنظر از مجتهدین که البته بسیار محدودند، از بین افراد ذیل اقدام به استخدام می‌نماید:

بند اول - فارغ التحصیلان دانشگاهی

که عبارتند از دارندگان مدارک کارشناسی حقوق، علوم قضایی و الهیات گرایش فقه و مبانی حقوق اسلامی. ابتدائاً از این افراد امتحان کتبی از دروس آئین دادرسی کیفری و آئین دادرسی مدنی (با ضریب ۳)، ادبیات، عربی، متون فقه و زبان خارجه انگلیسی یا فرانسه (با ضریب ۲) معارف اسلامی، ادبیات فارسی، حقوق مدنی و تجارت و نیز حقوق جزای عمومی و اختصاصی (با ضریب یک) به عمل می‌آید که داوطلبان می‌بایست معدل ۱۲ از بیست از مواد بالا را کسب نمایند، قبول‌شدگان این آزمون متعاقباً مورد مصاحبه (آزمون شفاهی) و گزینش قرار می‌گیرند.

بند دوم - فارغ التحصیلان حوزوی:

از طلابی که دوره سطح را تمام کرده باشند آزمون کتبی از جلدین کفایه الاصول، مکاسب (بیع و خیارات)، تحریر الوسیله، مباحث قضا و شهادت و حدود و قصاص و دیات، آیین دادرسی کیفری و آیین دادرسی مدنی به عمل آمده و متعاقباً مورد مصاحبه (آزمون شفاهی) و گزینش قرار می‌گیرند.

این داوطلبان نیز باید معدل ۱۲ از ۲۰ کسب نمایند، آزمون شفاهی نیز از تحریر الوسیله به عمل می‌آید.

بند سوم - دارندگان مدارک کارشناسی علوم قضایی دانشکده علوم قضایی و خدمات اداری قوه قضائیه:

این افراد از شرکت در آزمون کتبی معافند و صرفاً از ایشان اختباری اخذ می‌گردد.

بند چهارم - پذیرفته‌شدگان آزمون جامعه مدرسین حوزه علمیه قم:

کسانی که در این آزمون شرکت و نمره قبولی اخذ می‌نمایند نیز بعد از مصاحبه و گزینش استخدام می‌شوند

پس از انجام مراحل بالا در مورد هر یک از دسته های مذکور، این پذیرفته شدگان توسط اداره گزینش و استخدام قضات جهت صدور ابلاغ کار آموزی به اداره کل آموزش قوه قضاییه معرفی می گردند مدت کار آموزی حداقل یک سال و حداکثر دو سال می باشد پس از گذراندن موفقیت آمیز دوره کار آموزی و انجام مراسم تحلیف در حضور رییس قوه قضاییه یا نماینده وی با ابلاغ قضایی در محل تعیین شده به انجام وظیفه مشغول می شوند. (ماده ی ۹ آیین نامه)

ایثارگران به موجب ماده ی ۱۱ آیین نامه اولاً در شرایط مساوی اولویت جذب و استخدام دارند ثانیاً در هر محل که متمایل به خدمت باشند در اولویتند.

مبحث دوم - گروه های شغلی و ضوابط تغییر مقام و ارتقای گروه:

نصب قضات علی الاصول باید با توجه به پایه آنها انجام می شود با این حال به موجب ماده واحده قانون راجع به تجویز تعیین پایه و سمت قضایی توسط شورای عالی قضایی، به رییس قوه قضاییه اجازه داده شده است که بدون توجه به پایه قضایی اقدام به نصب قضات نماید.

در هر حال به موجب آیین نامه ی تعیین گروه های شغلی و ضوابط مربوط به تغییر مقام و ارتقای گروه قضات مصوب سال ۱۳۷۴ هشت گروه قضایی وجود دارد که قضات دارای پایه ۴ تا ۱۱ در این گروه ها تقسیم بندی و جای می گیرند. در این آیین نامه ضوابط تغییر مقام و ارتقای گروه قضات پیش بینی شده است به موجب این ضوابط برای تعیین توانایی و ارزشیابی قضات نظریه رییس مستقیم و دادسرای انتظامی قضات یا دادگاه عالی انتظامی ملاک عمل خواهد بود که این اقدامات از طریق دفتر ارزشیابی قضات انجام می گیرد.

دارندگان مشاغل قضایی در ازای دارا بودن یا احراز دو پایه قضایی بالاتر از حداقل پایه تعیین شده برای گروه شغلی و یا سه سال توقف در هر گروه تا نیل به گروه بالاتر از حقوق و مزایای یک گروه بالاتر استفاده خواهند کرد استفاده از مزایای پایه قضایی مانع استفاده از امتیاز توقف و بالعکس نیست البته استفاده از این امتیاز در هر گروه فقط برای یکبار ممکن است.

مبحث سوم - حقوق، حدود و مسئولیت های دادرسان:

بند اول - حقوق دادرسان:

الف - مصونیت از تعقیب کیفری:

برابر این قاعده، قاضی تا زمانی که در مقام قضاوت است، نمی تواند تحت تعقیب کیفری قرار گیرد. در قانون اخیرالتصویب نظارت بر رفتار قضات مصوب ۱۳۹۰/۷/۱۷ خورشیدی، برخلاف مقرره ی سابق بین جرایم عمدی و غیرعمدی تفاوت گذاشته شده است. با این توضیح که ماده ی ۳۹ این قانون در خصوص ارتکاب جرایم عمدی اعلام می دارد: «هرگاه قاضی در مظان ارتکاب جرم عمدی قرار گیرد، دادستان^۱ موضوع را بررسی و چنانچه دلایل و قرائن، دلالت بر توجه اتهام داشته باشد، تعلیق وی از سمت قضائی را تا صدور رأی قطعی توسط مرجع ذیصلاح و اجرای آن، از دادگاه عالی تقاضا می کند. دادگاه مذکور پس از رسیدگی به دلایل، تصمیم مقتضی اتخاذ می نماید. علاوه براین، برابر تبصره ۱- مرجع کیفری صالح می تواند تعلیق قاضی را جهت اقدام مقتضی از دادستان درخواست نماید. و مطابق تبصره ۲- دادستان مکلف است، پیش از اظهارنظر راجع به تعلیق قاضی به وی اعلام کند که می تواند ظرف یک هفته پس از ابلاغ، اظهارات خود را به طور کتبی یا با حضور در دادسرا اعلام نماید. دادگاه عالی نیز در صورت اقتضاء به همین ترتیب اقدام می نماید و نهایتاً اینکه برابر تبصره ۳- در صورتی که درخواست تعلیق قاضی از سوی دادسرا یا دادگاه عالی رد شود و پس از آن دلیل جدیدی کشف شود، مرجع کیفری صالح می تواند بررسی مجدد موضوع تعلیق را از دادستان درخواست نماید و ماده ی ۴۰ همین قانون

^۱ منظور دادستان انتظامی است.

در مقام بیان نحوه اقدام در خصوص جرایم غیر عمدی مقرر می‌دارد: «تعقیب قاضی در جرائم غیر عمدی، پس از اعلام مرجع کیفری و اجازه دادستان صورت می‌گیرد مگر آن که تعقیب یا اجرای حکم مستلزم جلب یا بازداشت قاضی باشد که در این صورت مطابق ماده‌ی (۳۹) این قانون عمل می‌شود.» و برابر تبصره - احضار قاضی که برابراین ماده، بدون تعلیق، مورد تعقیب قرار می‌گیرد و نیز احضار قاضی به عنوان شاهد و مطلع فقط از طریق رئیس کل دادگستری استان و به صورت محرمانه انجام می‌شود. علاوه براین، وفق ماده‌ی ۴۱ این قانون، هرگونه احضار، جلب و بازداشت قضات و بازرسی محل سکونت، محل کار و اماکنی که در تصرف آنان است، بدون رعایت موادی که گذشت، ممنوع است و مرتکب به مجازات بازداشت غیرقانونی محکوم می‌شود.

برابر ماده‌ی ۴۲، قاضی تعلیق شده در ایام تعلیق از یک سوم تمام حقوق و مزایا برخوردار و در صورت برائت یا منع تعقیب، مستحق دریافت مابقی آن است. و نهایتاً بدیهی است که تعقیب و یا محکومیت کیفری و یا عدم هریک، مانع تعقیب و محکومیت انتظامی نیست. (م. ۴۳)

ب - قاعده‌ی منع تغییر دادرس:

به جهت ایجاد امنیت شغلی برای دادرس پس از نصب، دادرس غیر قابل تغییر است انفصال و تغییر محل خدمت وی نیز، منوط به شرایط خاصی است، اصل ۱۶۴ قانون اساسی این مسأله را بدین نحو بیان نموده است:

«قاضی را نمی‌توان از مقامی که شاغل آن است بدون محاکمه و ثبوت جرم یا تخلفی که موجب انفصال است به طور موقت یا دائم منفصل کرد یا بدون رضای او محل خدمت و سمتش را تغییر داد مگر به اقتضای مصلحت جامعه با تصویب رئیس قوه قضاییه پس از مشورت با رئیس دیوان عالی کشور و دادستان کل، نقل و انتقال دوره‌ای قضات بر طبق ضوابط کلی که قانون تعیین می‌کند صورت می‌گیرد»

مهمترین نکته قابل طرح این است که اصل ۱۶۴ دارای دو بخش مجزای از هم می‌باشد، در ابتدای اصل عدم امکان انفصال دائم یا موقت و سپس عدم امکان تغییر محل خدمت یا سمت مورد تصریح قرار گرفته، که به موجب تفسیر شورای نگهبان قید انتهای اصل تنها ناظر به قسمت دوم آن است یعنی اینکه مطابق اصل ۱۶۴ صرفاً تغییر محل خدمت یا تغییر سمت به اقتضای مصلحت جامعه و با تصمیم رئیس قوه قضاییه و بعد از مشورت با رئیس دیوان عالی کشور و دادستان امکان پذیر است و نه انفصال دائم و یا موقت دادرس. علاوه بر آن به موجب قانون نقل و انتقال دوره‌ای قضات مصوب ۱۳۷۵ قضاتی که بعد از تصویب این قانون استخدام می‌گردند و قضاتی که دارای کمتر از پانزده سال سابقه کار قضایی باشند مکلفند در هر یک از محل‌های قضایی درجه ۱ و ۲ و ۳ به مدت پنج سال انجام وظیفه نمایند، مطابق تبصره‌ی ۲ ماده‌ی ۲ این قانون ادامه خدمت قضایی بیش از پنج سال در محل پایین‌تر منوط به تمایل قاضی و موافقت رئیس قوه قضاییه است رسیدگی به تقاضاهای نقل و انتقال قضات هر سال یک بار انجام می‌پذیرد (ماده‌ی ۵ قانون مذکور). به موجب بند ب ماده‌ی ۱ قانون وظایف و اختیارات رئیس قوه قضاییه مصوب سال ۱۳۷۸ انتقال قضات داوطلب به تهران و سایر شهرستانهایی که با کمبود شدید قاضی مواجه‌اند در صورت مصلحت می‌تواند بدون رعایت قانون فوق باشد.

بند دوم - حدود و مسئولیت‌های دادرسان:

صرف نظر از محدودیت‌هایی مانند ممنوعیت از ورود به فعالیت‌های سیاسی و ایجاد حزب و روزنامه سیاسی، داوری و... دادرسان دارای مسئولیت‌های زیر می‌باشند.

الف - مسئولیت کیفری:

بعضی اعمال خلاف قانون قضات مانند بازداشت غیرقانونی (ماده ۵۷۵ ق.م.ا)، استنکاف از احقاق حق (ماده ۵۹۷ ق.م.ا) و... دارای وصف مجرمانه می‌باشند، این جرایم مطابق تبصره ۱ ماده ۴ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب قابل رسیدگی در دادگاه کیفری استان تهران می‌باشند.

ب - مسئولیت مدنی:

مطابق اصل ۱۷۱ قانون اساسی: «هرگاه در اثر تقصیر یا اشتباه قاضی در موضوع یا در حکم یا در تطبیق حکم بر مورد خاص ضرر مادی یا معنوی متوجه کسی گردد در صورت تقصیر، مقصر طبق موازین اسلامی ضامن است و در غیر این صورت خسارت به وسیله دولت جبران می‌شود و در هر حال از متهم اعاده حیثیت می‌گردد.»

ایراد مهم وارده بر مقرر اول این اصل این است که در صورت تقصیر، شخص قاضی مسئولیت دارد و این اصل خصوصاً در موردی که میزان خسارات سنگین باشد با فلسفه جبران تمامی خسارات وارده هماهنگی ندارد، بهتر بود دولت مسئول جبران کلیه زیان‌های وارده تلقی می‌شد و در صورت تقصیر دادرس، برای دولت حق مراجعه مورد پیش‌بینی قرار می‌گرفت.

ج - مسئولیت انتظامی:

با بررسی مسئولیت مدنی و کیفری، جایگاه مسئولیت انتظامی نیز تا حدی روشن می‌گردد این مسئولیت برعکس دو مورد قبل متوجه موقعیت شغلی شخص می‌شود و منظور از تخلف انتظامی عدم انجام وظایف شغلی و یا تجاوز از حدود اختیارات قانونی است، اختیاراتی که بالذات، مرتبط با وظایف شغلی دادرس است، رسیدگی به این تخلفات نیز در مراجع ویژه انتظامی قضات صورت می‌گیرد که به جهت اهمیت موضوع در مبحث بعدی به نحو مستقل به بررسی آنها می‌پردازیم.

مبحث چهارم - مراجع انتظامی قضات

مبنای سازمان و صلاحیت و همچنین انواع تخلفات و نحوه رسیدگی به آنها، قانون جدیدالتصویب «نظارت بر رفتار قضات» است که در جلسه علنی روز یکشنبه مورخ هفدهم مهر ماه یک هزار و سیصد و نود مجلس شورای اسلامی تصویب و در تاریخ ۱۳۹۰/۷/۲۷ به تأیید شورای نگهبان رسیده است. بر مبنای این قانون مراجع انتظامی در مفهوم عام آن به دو دسته اول: دادسرا و دادگاه عالی انتظامی قضات (مواد ۴ تا ۴۳ این قانون) و دوم - دادگاه عالی رسیدگی به صلاحیت قضات (مواد ۴۴ تا ۵۳ این قانون) تقسیم می‌گردد. حتماً توجه شود که سازمان و صلاحیت و نحوه رسیدگی این دو کاملاً متفاوت از یکدیگرند.

بند نخست - دادسرا و دادگاه عالی انتظامی قضات (موضوع مواد ۴ تا ۴۳ قانون نظارت بر رفتار قضات)

در این بند مرجع عمومی رسیدگی به تخلفات قضات رسیدگی می‌گردد که شامل دادسرای انتظامی قضات، دادگاه عالی انتظامی قضات و دادگاه عالی تجدیدنظر انتظامی قضات می‌باشد. به ترتیب به بررسی هر یک از این موارد می‌پردازیم:

الف - دادسرای انتظامی قضات

وضعیت دادسرای انتظامی قضات تقریباً مشابه دادسرای عمومی است. یعنی علی‌الاصول تحقیقات مقدماتی و مراحل اولیه رسیدگی به تخلف توسط دادسرا به عمل آمده و در صورت صدور کیفرخواست این موضوع در دادگاه عالی انتظامی قضات مورد بررسی قرار می‌گیرد. برابر ماده ۹ قانون نظارت...، ریاست دادسرا به عهده دادستان است که باید حداقل دارای بیست سال سابقه کار قضائی باشد و در ده سال اخیر خدمت خود محکومیت انتظامی درجه سه یا بالاتر نداشته باشد و وفق ماده ۱۰ همین قانون، دادستان به تعداد کافی معاون و دادیار دارد. دادیار و معاون دادسرا باید حداقل دارای پانزده سال سابقه کار قضائی باشند و در ده سال اخیر خدمت قضائی

خود محکومیت انتظامی درجه سه یا بالاتر نداشته باشند.

تصمیم دادسرا مبنی بر منع تعقیب، قطعی و غیرقابل شکایت است، در دادرسی انتظامی عکس دادرسی عمومی، دادیار همواره مکلف به تبعیت از نظر دادستان نیست و در موردی که دادیار نظر بر مجرمیت و دادستان نظر بر منع تعقیب داشته باشد، حق اختلاف با وی را دارد. در این صورت موضوع جهت حل اختلاف نزد دادگاه عالی انتظامی قضات ارسال می‌شود و نظر دادگاه لازم‌الاتباع است.

برابر م. ۱۱ قانون نظارت بر رفتار قضات: «وظایف و اختیارات دادسرا عبارت است از:

۱- بازرسی و کشف تخلفات انتظامی قضات و تعقیب انتظامی آنان در هر مقام و رتبه

۲- نظارت مستمر بر عملکرد قضات، ارزشیابی آنان و تحقیق در اعمال و رفتار منافعی با حیثیت و شأن قضائی با رعایت حریم خصوصی آنان

۳- پیشنهاد تعلیق قاضی از خدمت قضائی به دادگاه عالی

۴- پیشنهاد تشویق قضات دارای خدمات علمی یا عملی برجسته به رئیس قوه قضائیه

۵- پیشنهاد جابه‌جایی قضات به رئیس قوه قضائیه در اجرای اصل یکصد و شصت و چهارم (۱۶۴) قانون اساسی

۶- بازرسی و تهیه گزارش در مورد عملکرد قضات برحسب درخواست رئیس قوه قضائیه

۷- سایر وظایف به موجب قوانین خاص

تبصره - درخواست تعلیق قاضی و صدور کیفرخواست و قرار تعلیق تعقیب انتظامی فقط برعهده دادستان است. در غیاب دادستان یا موارد ردّ دادرسی، معاون اول وی این امور را برعهده دارد.»

ب - دادگاه عالی انتظامی قضات:

۱ - سازمان:

به موجب مواد ۴ و ۵ قانون نظارت بر رفتار قضات، هر شعبه دادگاه انتظامی متشکل از یک رئیس و دو مستشار می‌باشد. علاوه براین، به موجب تبصره م. ۴ دادگاههای مذکور به تعداد لازم عضو معاون دارد که می‌تواند توسط رییس دادگاه انتظامی، جایگزین هر یک از اشخاص مذکور گردد. این افراد باید حداقل دارای ۲۵ سال سابقه قضایی و در ۱۰ سال گذشته، محکومیت انتظامی درجه ۳ و بالاتر نداشته باشند. روسای شعب دادگاه‌های عالی و تجدیدنظر انتظامی در بالاترین گروه شغلی و عضو معاون هر یک از این دادگاه‌های مذکور، به ترتیب در یک و دو گروه پایین‌تر قرار می‌گیرند.

۲ - صلاحیت:

۲. الف - در ارتباط با قضات

دادگاه عالی انتظامی مرجع عمومی رسیدگی به تخلفات قضات است و علی‌الاصول بعد از صدور کیفرخواست در دادسرا و یا بنا به درخواست رئیس قوه قضائیه، این مرجع شروع به رسیدگی می‌نماید. به طور کلی برابر م. ۶: «امور زیر در صلاحیت دادگاه عالی است:

۱- رسیدگی به تخلفات انتظامی قضات

۲- رسیدگی به پیشنهاد دادستان در مورد تعلیق قاضی از خدمت قضائی

۳- ترفیع پایه قضائی

۴- حل اختلاف بین دادستان انتظامی و دادیار انتظامی موضوع ماده (۲۸) این قانون

۵- رسیدگی به اعتراض به قرار تعلیق تعقیب انتظامی

۶- اظهارنظر در خصوص اشتباه یا تقصیر قاضی موضوع اصل یکصد و هفتاد و یکم (۱۷۱) قانون اساسی و ماده (۳۰) این قانون

۷- سایر امور به موجب قوانین خاص»

۲۸. ب - در ارتباط با وکلای دادگستری

الف - رسیدگی به تخلفات اعضای هیئت مدیره، دادرسان و دادستان دادگاه انتظامی در انجام وظایف ایشان، که با ارجاع موضوع از طریق رییس قوه قضاییه به دادستان کل کشور و احاله آن از جانب شخص اخیر به دادگاه عالی انتظامی قضات صورت می‌پذیرد. (ماده ۲۱ لایحه قانون استقلال...).

ب - تجدیدنظر نسبت به آرای دادگاه انتظامی کانون.

ج - رسیدگی به شکایت از عدم صدور پروانه وکالت و کارآموزی وکالت.

د - تأیید صلاحیت کاندیداهای عضویت هیئت مدیره کانون و مرجع اعتراض به نتایج انتخابات هیئت مدیره.

۲. ج - در ارتباط با کارشناسان رسمی دادگستری

رسیدگی به تخلفات اعضای هیئت مدیره، دادستان و بازرسان کانون کارشناسان با کیفر خواست دادرسرای انتظامی قضات در صلاحیت این دادگاه است.

۲. د - در ارتباط با هیئت‌های حل اختلاف مالیاتی

دادگاه عالی انتظامی در صورتی صالح است که عضو تحت پیگرد قاضی شاغل باشد. البته این رسیدگی مع‌الواسطه و از طریق دادستان مالیاتی و کیفرخواست دادرسرای انتظامی است. بنابراین اگر عضو متخلف قاضی بازنشسته دادگستری باشد و یا نماینده صنفی که مالیات آنها مورد بررسی قرار می‌گیرد بر طبق قاعده‌ی عام صلاحیت (اصل ۱۵۹ قانون اساسی و...) با اعلام دادستان انتظامی مالیاتی در محاکم دادگستری مورد تعقیب قرار می‌گیرد. (ماده ۲۹ قانون مالیاتهای مستقیم)

ج - دادگاه عالی تجدیدنظر انتظامی قضات

۱ - سازمان: همانند دادگاه عالی انتظامی است و در صورت درخواست دادستان یا صلاحدید دادگاه، یکی از معاونان یا دایاران به نمایندگی از دادستان در جلسه محاکمه حضور خواهد داشت.

۲ - صلاحیت

۲. الف - تجدیدنظر از آرای صادره از دادگاه عالی انتظامی قضات در صورتی که محکومیت از نوع درجه ۶ و یا بالاتر باشد ظرف یک ماه از تاریخ ابلاغ رای. (م. ۳۶)

۲. ب - اعاده دادرسی نسبت به محکومیت‌های انتظامی قضات در دادگاه عالی تجدیدنظر انتظامی در صورتی که از درجه ۵ به بالا باشد. یعنی اگر رای در دادگاه عالی انتظامی قطعی شده باشد، مرجع اعاده‌ی دادرسی خود دادگاه صادرکننده خواهد بود. بدیهی است، در صورت تأیید وجود یکی از جهات اعاده دادرسی موضوع ماده ۲۷۲ ق.آ.د. حکم مقتضی توسط آن صادر خواهد شد.

د - نکات مربوط به آیین رسیدگی تخلفات انتظامی:

در این قسمت نکات مهم دادرسی انتظامی مورد بحث قرار می‌گیرد بدیهی است این مسائل ارتباطی به صلاحیت و رسیدگی دادگاه عالی رسیدگی به صلاحیت قضایی پیدا نمی‌کند.

نکته‌ی نخست - درجات محکومیت‌های انتظامی:

برابر ماده‌ی ۱۳: «مجازات‌های انتظامی قضات سیزده درجه به شرح زیر است:

- ۱- توبیخ کتبی بدون درج در سابقه خدمتی
- ۲- توبیخ کتبی با درج در سابقه خدمتی
- ۳- کسر حقوق ماهانه تا یک سوم از یک ماه تا شش ماه
- ۴- کسر حقوق ماهانه تا یک سوم از شش ماه تا یک سال
- ۵- کسر حقوق ماهانه تا یک سوم از یک سال تا دو سال
- ۶- تنزل یک پایه قضائی و در مورد قضات نظامی تنزل یک درجه نظامی یا رتبه کارمندی
- ۷- تنزل دو پایه قضائی و در مورد قضات نظامی تنزل دو درجه نظامی یا دو رتبه کارمندی
- ۸- انفصال موقت از یک ماه تا شش ماه
- ۹- انفصال موقت از شش ماه تا یک سال
- ۱۰- خاتمه خدمت از طریق بازنشستگی با داشتن حداقل بیست و پنج سال سابقه و بازخرید خدمت در صورت داشتن کمتر از بیست و پنج سال سابقه
- ۱۱- تبدیل به وضعیت اداری و در مورد قضات نظامی لغو ابلاغ قضائی و اعاده به یگان خدمتی
- ۱۲- انفصال دائم از خدمت قضائی
- ۱۳- انفصال دائم از خدمات دولتی»

نکته‌ی دوم - انواع تخلفات:

تخلفات انتظامی به ۴ دسته کلی تقسیم می‌گردند:

دسته‌ی نخست، تخلفاتی که سبک‌ترند و با توجه به اهمیت و شرایط ارتکاب، مجازات درجه ۱ تا ۴ دارند. همانند درج نکردن مشخصات، ناخوانا نوشتن، به کاربردن کلمات سبک، عدم حضور در جلسه رسیدگی بدون عذر موجه و اهمال در انجام وظایف. (م. ۱۴)^۲ دسته‌ی دوم، تخلفاتی که مجازات درجه ۴ تا ۷ دارند، همانند صدور رای غیرمستند و مستدل، تجدید جلسه بدون عذر

^۲ مرتکبان هر یک از تخلفات ذیل با توجه به اهمیت و شرایط ارتکاب، به یکی از مجازات‌های انتظامی درجه یک تا چهار محکوم می‌شوند:

۱- درج نکردن مشخصات خود یا امضاء نکردن زیر صورتجلسات، اوراق تحقیق و تصمیمات یا ناخوانا نوشتن یا به کار بردن کلمه یا عبارت سبک و ناپسند

۲- عدم اعلام ختم دادرسی در دادگاه و ختم تحقیقات در دادسرا یا تأخیر غیرموجه کمتر از یک ماه در صدور رأی و اجرای آن

۳- عدم حضور عضو دادگاه در جلسه رسیدگی بدون عذر موجه یا شرکت نکردن وی در مشاوره و صدور رأی و امضاء آن یا عدم تشکیل جلسه رسیدگی در روز مقرر بدون عذر موجه

۴- عدم نظارت منتهی به بی‌نظمی متصدیان امور شعب مراجع قضائی بر عملکرد اداری شعب

۵- عدم اعمال نظارت مراجع عالی قضائی نسبت به مراجع تالی و دادستان نسبت به دایار و بازپرس از حیث دادن تعلیمات و تذکرات لازم و اعلام تخلفات، مطابق قوانین مربوط

۶- بی‌نظمی در ورود به محل کار و خروج از آن یا عدم حضور در نوبت کشیک، جلسات هیأت‌ها و کمیسیون‌هایی که قاضی موظف به شرکت در آنها است، بدون عذر موجه و بیش از سه مورد در ماه یا سه نوبت متوالی

۷- غیبت غیرموجه و حداکثر به مدت یک تا پنج روز متوالی یا متناوب در یک‌دوره سه ماهه

موجه. (م. ۱۵).^۳ دسته‌ی سوم، تخلفاتی که مجازات درجه ۶ تا ۱۰ دارند همانند سوءاستفاده از اموال عمومی و دولتی و خودداری از پذیرش لوایح و مستندات. (م. ۱۶)^۴ دسته‌ی چهارم، تخلفاتی که مجازات درجه ۸ تا ۱۳ دارند همانند گزارش خلاف واقع و رفتار خلاف شأن قضایی. (م. ۱۷)^۵

دسته‌ی چهارم، مجازات درجه ۱۲ تا ۵ دارند تخلف از قوانین موضوعه که برای آن مجازات پیش‌بینی نشده است. (م. ۱۸)^۶

۸- اهمال در انجام وظایف محوله

۹- اعلام نظر ماهوی قاضی پیش از صدور رأی

^۳ مرتکبان هر یک از تخلفات ذیل با توجه به اهمیت و شرایط ارتکاب به یکی از مجازاتهای انتظامی درجه چهار تا هفت محکوم خواهند شد:

۱- صدور رأی غیرمستدل یا غیرمستدل

۲- غیبت غیرموجه از شش تا سی‌روز در یک دوره سه ماهه یا خودداری غیرموجه از عزیمت به محل خدمت یا ترک خدمت به مدت کمتر از سی‌روز

۳- دستور تعیین وقت دادرسی خارج از ترتیب دفتر اوقات بدون علت موجه

۴- تأخیر یا تجدید وقت دادرسی بدون وجود جهت قانونی و بدون ذکر آن

۵- رعایت نکردن مقررات مربوط به صلاحیت رسیدگی اعم از ذاتی یا محلی

۶- رفتار خارج از نزاکت حین انجام وظیفه یا به مناسبت آن

۷- تأخیر غیرموجه بیش از یک ماه در صدور رأی و اجرای آن

۸- عدم رعایت مقررات مربوط به تشکیل جلسه دادرسی و ابلاغ وقت رسیدگی

۹- خودداری از اعلام تخلفات کارکنان اداری، ضابطان، وکلاء دادگستری، کارشناسان رسمی دادگستری، مشاوران حقوقی قوه قضائیه و مترجمان رسمی به

مراجع مربوط، در موارد الزام قانون

^۴ مرتکبان هر یک از تخلفات زیر با توجه به اهمیت و شرایط ارتکاب، به یکی از مجازاتهای انتظامی درجه شش تا ده محکوم می‌شوند:

۱- سوء استفاده از اموال دولتی، عمومی و توقیفی

۲- خودداری از اعتبار دادن به مفاد اسناد ثبتی بدون جهت قانونی

۳- خودداری از پذیرش مستندات و لوایح طرفین و وکلاء آنان جهت ثبت و ضبط فوری در پرونده

۴- خودداری غیرموجه از عزیمت به محل خدمت در موعد مقرر یا ترک خدمت بیش از سی‌روز

۵- استنکاف از رسیدگی و امتناع از انجام وظایف قانونی

^۵ مرتکبان هر یک از تخلفات ذیل با توجه به اهمیت و شرایط ارتکاب، به یکی از مجازاتهای انتظامی درجه هشت تا سیزده محکوم می‌شوند:

۱- گزارش خلاف واقع و مغرضانه قضات نسبت به یکدیگر

۲- اشتغال همزمان به مشاغل مذکور در اصل یکصد و چهل و یکم (۱۴۱) قانون اساسی یا کارشناسی رسمی دادگستری، مترجمی رسمی، تصدی دفتر

ازدواج، طلاق و اسناد رسمی و اشتغال به فعالیتهای تجاری موضوع ماده (۱) قانون تجارت

۳- خارج کردن مستندات و لوایح طرفین از پرونده

۴- خروج از بی‌طرفی در انجام وظایف قضائی

۵- پذیرفتن هرگونه هدیه یا خدمت یا امتیاز غیرمعارف به اعتبار جایگاه قضائی

۶- رفتار خلاف شأن قضائی

تبصره - رفتار خلاف شأن قضائی عبارت است از انجام هرگونه عملی که در قانون، جرم عمدی شناخته می‌شود و یا خلاف عرف مسلم قضات است به نحوی که قضات آن را مذموم بدانند.

^۶ تخلف از قوانین موضوعه که در این قانون یا سایر قوانین، برای آن مجازات پیش‌بینی نشده است با توجه به اهمیت و شرایط ارتکاب، مستلزم یکی از مجازاتهای انتظامی درجه دو تا پنج است.

تبصره - اگر تخلف از قانون، عمدی و برای اجرای مقصودی له یا علیه یکی از اصحاب دعوی یا به لحاظ پذیرفتن توصیه و مغلوب نفوذ شدن صورت گیرد و منتهی به تضییع حق یا تأخیر در انجام وظیفه یا ترک آن گردد، مرتکب نسبت به اهمیت و شرایط ارتکاب، به یکی از مجازاتهای انتظامی درجه هشت تا سیزده محکوم می‌شود.

نکته‌ی سوم - قابلیت تجدیدنظر آرای دادگاه عالی انتظامی

آرای صادره نسبت به شاکی همیشه قطعی است، حتی گذشت شاکی نیز هیچ تأثیری در تعقیب نخواهد داشت شاکی حق اعتراض به آرای برائت را ندارد ولی دادستان واجد این حق است. (ماده‌ی ۳۶)

نکته چهارم - مرور زمان، اثر استرداد شکایت، استعفا و ...

برابر ماده‌ی ۲۵: «در موارد زیر تعقیب انتظامی موقوف می‌شود:

- ۱- موضوع پرونده انتظامی قبلاً رسیدگی شده باشد
- ۲- موضوع پرونده انتظامی مشمول مرور زمان شده باشد
- ۳- قاضی که تخلف به وی منسوب است، فوت شده یا بازنشسته، بازخرید، مستعفی و یا به هر نحو دیگر از خدمت قضائی به طور دائم منفک شده باشد.

تبصره - مدت مرور زمان تعقیب انتظامی از تاریخ وقوع تخلف و یا آخرین اقدام تعقیبی سه سال است.»

نکته پنجم - تعلیق تعقیب انتظامی:

مطابق ماده‌ی ۳۹ قانون مذکور، در موارد خاص و تحت شرایطی مانند سابقه خوب کاری، تجارب قضایی، درجه علاقه‌مندی و... و با احراز موضوع دادستان می‌تواند تعقیب انتظامی را معلق نماید به شرط اینکه این تخلف مستلزم مجازات انتظامی از درجه ۸ یا بالاتر نباشد ثانیاً در دو سال قبل از آن، تعقیب دیگری صورت نگرفته باشد و ثالثاً: خود قاضی ظرف ۲۰ روز از تاریخ ابلاغ قرار، درخواست رسیدگی به تخلف را نداشته باشد. در صورت درخواست قاضی مبنی بر رسیدگی و احراز تخلف، وی به مجازات انتظامی مربوطه محکوم می‌گردد، در هر حال در صورت استفاده از این امتیاز و احیاناً ارتکاب تخلف ظرف ۲ سال، مجدداً تحت عنوان تعدد تخلف، مورد پیگرد قرار خواهد گرفت.

نکته ششم - رسیدگی به تخلفات رییس قوه، قضات دادگاه انتظامی و...

به موجب ماده‌ی ۱ قانون مسئولیت قوه قضاییه، رسیدگی به تخلفات رییس قوه قضاییه که در ارتباط شغل خود مرتکب شده در دادگاه انتظامی قضات مورد رسیدگی قرار می‌گیرد حکم صادره قطعی است و بلافاصله به اجرا در می‌آید و اگر محکومیت انفصال داشته باشد از طریق رییس جمهور به اطلاع رهبری می‌رسد. (ماده‌ی ۲ قانون مذکور)

برابر ماده‌ی ۷ قانون نظارت بر رفتار قضات، به تخلفات اعضاء دادگاه‌های عالی و عالی تجدیدنظر و دادستان توسط هیأتی مرکب از رؤساء شعب دیوان عالی کشور که با حضور دوسوم آنان رسمیت می‌یابد رسیدگی می‌شود. ملاک در صدور رأی، نظر اکثریت حاضرین است. رسیدگی در این هیأت منوط به صدور کیفرخواست از جانب دادستان کل کشور است. همچنین به موجب ماده‌ی ۱۷ آیین نامه دادرها و دادگاه‌های ویژه روحانیت به تخلفات قضات و کارمندان دادرها و دادگاه ویژه که در حین کار و یا به سبب خدمت مرتکب شده‌اند زیر نظر مستقیم دادستان منصوب و رییس شعبه اول رسیدگی می‌شود. (تبصره‌ی م. ۲ قانون نظارت...)

نکته هفتم - اثر تغییر وضعیت از اداری به قضایی و بالعکس

به موجب تبصره‌ی م. ۷ قانون نظارت...، به تخلفات کارمندان که تغییر وضعیت قضایی داده‌اند در ایام کارمندی همچنین اشخاصی که از شغل قضایی به اداری تغییر وضعیت داده‌اند و تخلف مربوط به تصدی شغل قضایی باشد در هر حال در دادگاه انتظامی رسیدگی می‌شود.

بند دوم - دادگاه عالی رسیدگی به صلاحیت قضات (موضوع مواد ۴۴ تا ۵۳ قانون نظارت بر رفتار قضات)

به موجب ماده‌ی ۴۴ قانون نظارت...، وظیفه این دادگاه رسیدگی به صلاحیت قضاتی است که صلاحیت آنان توسط مقامات مصرحه در این قانون مورد تردید قرار گرفته است.

روند رسیدگی:

روند رسیدگی در دادگاه عالی رسیدگی به صلاحیت انتظامی دارای سه مرحله است.

مرحله اول: اظهار تردید توسط مقامات تردیدکننده که عبارتند از:

۱. رئیس قوه قضائیه
۲. رئیس دیوان عالی کشور
۳. دادستان کل کشور
۴. روسای شعب دادگاه عالی و تجدیدنظر انتظامی قضات
۵. دادستان انتظامی قضات
۶. رئیس سازمان قضایی نیروهای مسلح (صرفاً در مورد قضات شاغل در این سازمان)

مرحله دوم: بررسی کمیسیون کارشناسی:

مقامات بالا در صورت اظهار تردید ابتدائاً می‌بایست موضوع را به کمیسیون کارشناسی ارجاع دهند که اعضای این کمیسیون عبارتند از:

۱. معاون قضایی رئیس قوه قضائیه.
۲. معاون قضایی رئیس دیوان عالی کشور
۳. معاون حقوقی و امور مجلس وزیر دادگستری.
۴. دادستان انتظامی قضات

کمیسیون به دبیری دادستان انتظامی قضات به طریق مقتضی موضوع را بررسی نموده و حداکثر ظرف ۱۰ روز نتیجه را به دادگاه عالی صلاحیت اعلام می‌نماید.

مرحله سوم: دادگاه عالی صلاحیت و تجدیدنظر آن:

الف - برابر ماده‌ی ۴۹ این قانون، دادگاه عالی صلاحیت و تجدیدنظر آن از سه عضو تشکیل می‌شود و در تهران مستقر است. رئیس و اعضاء دادگاه عالی صلاحیت از بین قضات گروه یازده و رئیس و اعضاء تجدیدنظر آن از بین قضات گروه دوازده توسط رئیس قوه قضائیه تعیین می‌شوند. قضات یاد شده باید حداقل بیست سال سابقه کار قضائی داشته باشند. مطابق تبصره همین ماده، در صورتی که در بالاترین گروه به تعداد کافی قاضی نباشد یا از رسیدگی معذور باشند، اعضاء دادگاه عالی تجدیدنظر صلاحیت، از بین قضات گروه یازده و بالاتر توسط رئیس قوه قضائیه تعیین می‌شوند. وفق م. ۵۰ قانون، دادگاههای مذکور در این فصل، با حضور تمامی اعضاء رسمیت می‌یابد و رأی اکثریت مناط اعتبار است. ابلاغ رأی با دفتر دادگاه است. برابر تبصره این ماده، تصمیمات به نشانی اعلام شده توسط قاضی به کمیسیون به نحو محرمانه ابلاغ می‌شود و هرگاه قاضی آدرس اعلام نکرده باشد، آخرین نشانی موجود در محل خدمت وی معتبر است و نهایتاً مطابق ماده‌ی ۵۱، چنانچه نظر کمیسیون یا دادگاههای مذکور در این فصل بر تأیید صلاحیت قاضی است، پرونده مختومه می‌شود.

ب - این دادگاه به موضوع رسیدگی نموده و اگر اکثریت نظر به عدم صلاحیت قاضی داشته باشند می‌توانند نامبرده را به یکی از مجازاتهای مندرج در ماده‌ی ۴۶ این قانون محکوم کند.

این مجازاتها عبارتند از:

- ۱ - تبدیل وضعیت از قضایی به اداری و در مورد قضات نظامی لغو ابلاغ قضایی و اعاده به یگان خدمتی. ۲ - بازخریدی
- ۳ - بازنشستگی در صورت دارا بودن شرایط ۴ - انفصال دائم از مشاغل قضایی. ۵ - انفصال دائم از مشاغل دولتی.

ج - نکات مربوط به دادگاه عالی صلاحیت

نکته ۱: برابر م. ۴۷ این قانون، چنانچه عدم صلاحیت قاضی ناشی از عدم توانایی وی در انجام وظایف محوله باشد، حسب مورد به تنزل مقام (سمت قضائی) یا تبدیل به وضعیت اداری محکوم می‌شود.

نکته ۲: رأی دادگاه عالی صلاحیت ظرف یک ماه از تاریخ ابلاغ قابل تجدیدنظر از طرف محکوم‌علیه در دادگاه عالی تجدیدنظر صلاحیت است. محکوم‌علیه می‌تواند تقاضای تجدیدنظر خود را به دفتر دادگاه تقدیم نماید.

نکته ۳: علی‌رغم ظاهر و عنوان قانون تردید مقامات تردیدکننده نمی‌تواند اقتراحی و ابتدا به ساکن باشد و باید مبتنی برخلاف و یا دلایل معتبر باشد زیرا اولاً صلاحیت قاضی شاغل تا زمان تردید محرز بوده و بنابراین با توجه به اصول صحت و استصحاب خلاف آن می‌بایست اثبات گردد و ثانیاً نصوص این قانون، بحث از شکایت، شاکی، عمل ارتكابی قاضی مشتکی عنه و... نموده که دلالت بر بررسی تخلف در دادگاه عالی دارد.

نکته ۴: مطابق ماده‌ی ۶ قانون مذکور چنانچه عمل ارتكابی قاضی مشتکی عنه عنوان جزایی نیز داشته باشد مدارک مربوط، به مرجع قضایی صالح ارسال خواهد شد البته رأی دادگاه کیفری تأثیری در حکم دادگاه عالی صلاحیت نخواهد داشت.

گفتار دوم - اشخاص وابسته به دادگستری

در گفتار قبل کارمندان دادگستری (کارمندان قضایی) مورد بررسی قرار گرفتند و همانطور که از عنوان بحث پیداست در این گفتار به معرفی اشخاص وابسته خواهیم پرداخت افرادی که اگر چه حضور مستمر در دادگستری ندارند و فاقد رابطه استخدامی با آنها در عین حال به دلیل ارتباط زیاد (خصوصاً در مورد وکلای دادگستری) معرفی ایشان ضروری به نظر می‌رسد، ابتدائاً وکلای دادگستری و سپس به صورت اجمالی کارشناسان رسمی مورد بررسی قرار می‌گیرند:

مبحث اول - وکلای دادگستری

به موجب ضوابط حاکم بروکالت دادگستری صرفاً وکلا می‌توانند به نیابت از دیگری وارد محاکمه و رسیدگی شوند و بقیه افراد از چنین حقی برخوردار نمی‌باشند و حتی تظاهر به وکالت به موجب ماده‌ی ۵۵ قانون وکالت مصوب ۱۳۱۵ جرم تلقی شده است، با این حال بر این اصل نیز استثنائاتی وارد شده است که مهم‌ترین آنها ذیل بررسی خواهد شد، علاوه بر آن به موجب ماده‌ی ۳۲ قانون اصلاح پاره‌ای از قوانین دادگستری مصوب ۱۳۵۶ رییس قوه قضاییه از حق الزامی کردن وکالت در طرح یا دفاع دعاوی برخوردار است، که متعاقباً این موضوع نیز در این مبحث بررسی خواهد شد.

بند اول - مهم‌ترین استثنائات اصل عدم امکان مداخله غیر وکلای دادگستری در محاکمات:

الف - وکالت اتفاقی - افرادی که واجد معلومات کافی برای وکالت باشند سه بار در سال برای اقربای نسبی و سببی خود تا درجه ۲ از طبقه ۳ می‌توانند از کانون وکلای دادگستری مجوز وکالت اخذ نمایند (ماده ۲ قانون وکالت) آیین‌نامه این موضوع در سال ۱۳۷۸ به تصویب رییس قوه قضاییه رسیده است که مطابق آن کانون وکلای دادگستری حق دارد از داوطلبان مصاحبه یا اختباری گرفته و مبلغی بابت این موضوع دریافت نماید و...

ب - امور حسبی - مطابق ماده‌ی ۱۵ قانون امور حسبی و تبصره ذیل آن و به دلیل ماهیت خاص این امور، اشخاص ذی‌نفع حق دارند نماینده بفرستند و یا مشاوره (غیر از وکلای دادگستری) همراه خود داشته باشند.

ج - نماینده‌های حقوقی ادارات - ماده ۳۲ ق. آ. د. م مرقوم می‌دارد:

«وزارت‌خانه‌ها، مؤسسات دولتی و وابسته به دولت، شرکت‌های دولتی و نهادهای انقلاب اسلامی و مؤسسات عمومی غیردولتی، شهرداری‌ها و بانک‌ها می‌توانند علاوه بر استفاده از وکلای دادگستری برای طرح هر گونه دعوا یا دفاع و تعقیب دعاوی مربوط، از اداره حقوقی خود یا کارمندان رسمی خود با داشتن یکی از شرایط زیر به عنوان نماینده حقوقی استفاده نمایند:

۱. دارا بودن لیسانس در رشته حقوق با دو سال سابقه کارآموزی در دفاتر حقوقی دستگاههای مربوط
۲. دو سال سابقه کار قضایی یا وکالت به شرط عدم محرومیت از اشتغال به مشاغل قضاوت یا وکالت تشخیص احراز شرایط یاد شده به عهده بالاترین مقام اجرایی سازمان یا قائم مقام قانونی وی خواهد بود.

ارائه معرفی‌نامه نمایندگی حقوقی به مراجع قضایی الزامی است.»

بنابراین افراد مذکور نیز با جمع شرایط و بدون داشتن پروانه وکالت دادگستری، در محاکمات و دعاوی مداخله می‌نمایند و بنابراین باید از استثنائات اصل فوق قلمداد گردند.

در خصوص این ماده باید به این نکته توجه داشت که با توجه به استثنایی بودن حکم مذکور و اینکه این جواز در ق.آ.د.م. منصوص شده، ادارات صرفاً در دعاوی حقوقی می‌توانند از این ماده استفاده نمایند، با این حال رویه قضایی توجه چندانی به این چهره استثنایی نداشته و این ماده را در همه موارد، قابل اعمال می‌داند.

بند دوم - سازمان و ارکان کانون وکلای دادگستری

الف - کلیات:

کانون وکلا، تشکیلاتی است مستقل که به موجب ماده یک لایحه قانونی استقلال کانون وکلای دادگستری در نقاطی که حداقل ۶۰ وکیل دادگستری به شغل وکالت اشتغال داشته باشند تشکیل می‌گردد و تا قبل این زمان، وکلای مناطق فوق تابع مقررات و نظامات کانون وکلای مرکز خواهند بود، مطابق تبصره‌ی ۲ ماده‌ی ۶ قانون کیفیت اخذ پروانه وکالت دادگستری محدوده حوزه هر کانون به پیشنهاد وزیر دادگستری و تصویب رئیس قوه قضاییه مشخص خواهد شد.

تعیین تعداد کارآموزان وکالت برای هر کانون به موجب تبصره‌ی ماده‌ی ۱ قانون کیفیت اخذ پروانه وکالت دادگستری مصوب ۱۳۷۶ بر عهده‌ی کمیسیون مشگل از رئیس دادگستری استان، رئیس شعبه اول دادگاه انقلاب و رئیس کانون وکلا می‌باشد که به دعوت رئیس کانون حداقل یکبار در سال تشکیل و اتخاذ تصمیم می‌نماید.

ب - محدودیت محلی فعالیت وکلا:

مطابق ماده‌ی ۶ قانون کیفیت اخذ پروانه وکالت دادگستری مصوب ۱۳۷۶ «وکلا نمی‌توانند در غیر از محلی که برای آنجا پروانه وکالت دریافت کرده‌اند دفتر وکالت تاسیس نمایند و همچنین نمی‌توانند عملاً فعالیت وکالتی خود را در محل دیگری متمرکز نمایند. تخلف از این حکم مستوجب مجازات انتظامی درجه ۳ در نوبت اول، درجه ۴ در نوبت دوم و درجه ۵ در نوبت سوم خواهد بود. به این تخلف در دادسرا و دادگاه انتظامی کانون رسیدگی خواهد شد که تخلف در حوزه آن انجام شده است و در صورت عدم توجه و رسیدگی کانون اخیر، کانون متبوع وکیل مزبور نیز حق رسیدگی خواهد داشت.»

ج - ارکان کانون وکلای دادگستری

۱ - هیئت عمومی:

وفق ماده‌ی ۳ لایحه قانونی استقلال... هیئت عمومی هر کانون، از وکلای پایه یک و دو که در آن حوزه اشتغال به وکالت دارند تشکیل می‌گردد، مشروط بر اینکه محکومیت انتظامی از درجه ۴ به بالا نداشته و در حال تعلیق از وکالت نباشند، البته در نظام حقوقی فعلی به

افراد واجد شرایط پروانه وکالت پایه یک اعطا می‌شود و اگر وکیل غیر پایه یک وجود داشته باشد یا مربوط به گذشته‌اند که بسیار نادرند و یا آنهایی هستند که در پی محکومیت انتظامی تنزل پایه یافته‌اند.

کارگشایان که به موجب تبصره ۲ ماده ۱ قانون وکالت مصوب ۱۳۱۵ پروانه کارگشایی اخذ کرده‌اند عضو هیئت عمومی کانون وکلا محسوب نمی‌شوند البته به موجب ماده ۳۲ قانون اصلاح پاره ای از قوانین دادگستری مصوب ۱۳۵۶ از سال تصویب، صدور پروانه کارگشایی ممنوع گردید.

۲ - هیئت مدیره:

کانون وکلا به وسیله هیئت مدیره اداره می‌گردد، این هیئت مدیره در کانون مرکز از ۱۲ نفر عضو اصلی و ۶ نفر عضو علی‌البدل و در سایر کانونها از ۵ نفر عضو اصلی و سه نفر عضو علی‌البدل تشکیل می‌گردد، اعضای هیئت مدیره از بین واجدین شرایط برای مدت دو سال انتخاب شده و انتخاب مجدد آنها برای یک دوره دیگر منعی ندارد.

مرجع رسیدگی به صلاحیت نامزدهای انتخاباتی هیئت مدیره، دادگاه عالی انتظامی قضات می‌باشد، برابر ماده ۲۰ آیین نامه لایحه قانونی استقلال، رییس کانون وکلا نماینده قانونی کانون در کلیه مراجع رسمی است و اعمال اداری و حقوقی کانون را انجام می‌دهد و ریاست هیئت مدیره با اوست.

۳ - دادرسی انتظامی کانون:

یکی از ارکان کانون وکلا، دادرسی انتظامی است که وظیفه آن رسیدگی به تخلفات انتظامی وکلای دادگستری می‌باشد و علی‌الاصول تمامی تخلفات در صورت صدور کیفر خواست دادرسی قابل بررسی در دادگاه انتظامی خواهند بود، اعضای دادرسی برای مدت دو سال توسط هیئت مدیره انتخاب می‌شوند.

۴ - دادگاه انتظامی وکلا

این دادگاه دارای سه عضو اصلی و دو عضو علی‌البدل بوده که برای مدت دو سال توسط هیئت مدیره انتخاب می‌شوند.

۵ - اداره معاضدت قضایی

به موجب ماده ۲۴ قانون وکالت مصوب ۱۳۱۵، این واحد به منظور بررسی درخواستهای معاضدت و عندالاقضاء تعیین وکیل معاضدتی در کانون وکلا تأسیس می‌گردد، اداره معاضدت قضایی دارای دبیرخانه، شعبه عرایض و شعبه قضایی است.

۶ - کمیسیون کارآموزی

این کمیسیون مرکب از ۵ نفر از وکلایی که واجد شرایط عضویت هیئت مدیره‌اند، کارآموزان وکالت زیر نظر این کمیسیون تکالیف قانونی مربوطه را انجام می‌دهند.

بند سوم - وکالت معاضدتی و تسخیری

الف - وکالت معاضدتی: به موجب ماده ۲۳ قانون وکالت، وکلای دادگستری مکلفند همه ساله در سه دعوای حقوقی به عنوان معاضدت بنا به ارجاع کانون (واحد معاضدت قضایی) قبول وکالت نموده و اگر موکل محکوم‌له واقع شود، یک پنجم حق‌الوکاله را به کانون تسلیم نمایند.

ب - وکالت تسخیری: در رسیدگی به جرایم در دو فرض از جانب دادگاه وکیل تسخیری تعیین خواهد شد:

اول - به موجب تبصره‌ی ۱ ماده‌ی ۱۸۶ ق. آ. د. ک، در جرایمی که مجازات قانونی آنها قصاص نفس، اعدام، رجم و حبس ابد است در صورت عدم معرفی وکیل از جانب متهم، دادگاه راساً اقدام به تعیین وکیل تسخیری خواهد نمود مگر در خصوص جرایم منافی عفت که در این فرض متهم نمی‌تواند بجز در موارد مصرحه ماده‌ی ۱۸۷ ق. آ. د. ک تقاضای تغییر وکیل تسخیری کند.

دوم - علاوه بر آن ماده‌ی ۲۲۰ همان قانون پیش‌بینی کرده است اگر در هنگام رسیدگی به جرائم اطفال و علی‌رغم اعلام دادگاه، ولی یا سرپرست قانونی طفل حاضر نشود یا اقدام به تعیین وکیل ننماید دادگاه برای طفل وکیل تسخیری تعیین خواهد کرد.

بدیهی است در هر دو مورد بالا در صورت معرفی وکیل تعیینی، وکالت تسخیری زائل خواهد شد.

بند چهارم - طرق اخذ پروانه کارآموزی و وکالت دادگستری

معمول‌ترین راه اخذ پروانه وکالت شرکت در آزمون کارآموزی وکالت و طی دوره کارآموزی می‌باشد که ابتدائاً مورد بررسی قرار می‌گیرد.

علاوه بر آن افراد دیگری نیز بدون شرکت در آزمون و طی دوره کارآموزی، پروانه وکالت پایه یک دریافت می‌نمایند، که متعاقباً مورد بررسی قرار خواهند گرفت.

الف - شرکت در آزمون

قبلاً گفته شد کانونهای وکلا موظفند حداقل یک بار در سال با تصویب تعداد کارآموزان مورد نیاز توسط کمیسیون موضوع تبصره ماده‌ی ۱ قانون کیفیت اخذ پروانه اقدام به برگزاری آزمون نمایند، افرادی که دارای دانشنامه لیسانس یا بالاتر حقوق یا فقه و مبانی حقوق اسلامی و یا معادل آن از مدارک حوزوی باشند با جمع سایر شرایط، حق شرکت در این آزمون را خواهند داشت.

مواد آزمون کارآموزی وکالت عبارتند از: دروس حقوق مدنی، حقوق تجارت، آیین دادرسی مدنی، آیین دادرسی کیفری، حقوق جزا و اصول فقه، علاوه بر آن به موجب ماده‌ی ۳ قانون مذکور ۳۰٪ سهمیه مورد نیاز کانون وکلا هر حوزه به ایثارگران اختصاص می‌یابد که از بین ایثارگرانی که بیشترین نمره را آورده‌اند انتخاب خواهند شد.

بعد از قبولی در آزمون کارآموزی وکالت و انتخاب محل فعالیت با توجه به رتبه کارآموز، دوره کارآموزی زیر نظر کمیسیون کارآموزی آغاز می‌گردد، انجام تکالیف کارآموزی افتخاری و مجانی است با این حال کارآموز می‌تواند تحت نظر وکیل سرپرست قبول وکالت نماید که در این صورت از موکل حق الزحمه دریافت می‌نماید. (ماده‌ی ۳۸ آیین نامه اجرایی لایحه قانون استقلال) کارآموزان وکالت مطابق تبصره‌ی ۳ ماده‌ی ۶ قانون کیفیت اخذ پروانه، حق وکالت در دعاوی که مرجع تجدید نظر آنها دیوان عالی کشور است را ندارند.

در هر حال متعاقباً پس از طی دوره کارآموزی و انجام تکالیف مقرر و تأیید مراتب توسط کمیسیون کارآموزی کارآموز مجاز به شرکت در آزمون اختبار خواهد شد، این آزمون توسط کمیسیون کارآموزی در دو مرحله به صورت کتبی و شفاهی برگزار می‌گردد به افرادی که آزمون اختبار را با موفقیت سپری کنند پروانه وکالت پایه یک تسلیم می‌گردد. البته قبل تسلیم، ایشان باید در حضور ریاست کانون و دست کم دو نفر از اعضای هیئت مدیره قسم یاد کرده و صورت مجلس قسم و قسم‌نامه را امضا نمایند.

ب - اخذ پروانه وکالت بدون آزمون و کارآموزی

۱ - دارندگان سابقه قضایی که فاقد دانشنامه لیسانس باشند.

وفق بند الف ماده‌ی ۸ لایحه قانونی استقلال، افرادی که دارای ۱۰ سال متوالی یا ۱۵ سال متناوب سابقه خدمت قضایی بوده و لااقل ۵ سال ریاست یا عضویت دادگاه داشته باشند و از طرف دادگاه عالی انتظامی سلب صلاحیت قضایی نشده باشند می‌توانند پروانه وکالت دریافت نمایند.

۲ - دارندگان سابقه قضایی که دارای دانشنامه لیسانس باشند.

ایشان افرادی هستند که دارای دانشنامه لیسانس بوده و ۵ سال سابقه خدمت قضایی داشته باشند و از طرف دادگاه عالی انتظامی سلب صلاحیت قضایی نشده باشند (بندب ماده‌ی ۸ لایحه قانونی...).

۳ - نمایندگان مجلس:

نمایندگان مجلس شورای اسلامی با گذراندن یک دوره کامل نمایندگی و دارا بودن لیسانس قضایی یا گواهی پایان تحصیلات سطوح عالی از حوزه علمیه قم و ۵ سال سابقه کار قضایی در محاکم می‌توانند پروانه وکالت دریافت نمایند.

۴ - افسران بازنشسته نیروهای مسلح:

که دارای دانشنامه لیسانس در رشته حقوق بوده و حداقل ۵ سال متوالی یا ۸ سال متناوب در مشاغل قضایی سازمان نیروهای مسلح خدمت نموده و از اشتغال به وکالت محروم نشده باشند می‌توانند نائل به اخذ پروانه پایه یک وکالت گردند. (ماده واحد قانون اجازه وکالت دادگستری به افسران قضایی لیسانسیه حقوق بازنشسته نیروهای مسلح شاهنشاهی مصوب ۱۳۵۱).

ج - اشخاصی که دارای وضعیت خاص کارآموزی می‌باشند

مدت کارآموزی ۱۸ ماه است با این حال گروههای زیر دارای وضعیت خاص کارآموزی می‌باشند:

۱ - مطابق تبصره ماده‌ی ۸ لایحه قانونی کسانی که دارای دانشنامه لیسانس بوده و دو سال خدمت قضایی داشته باشند از انجام کارآموزی معافند.

۲ - وفق تبصره‌ی ۳ ماده‌ی ۲ قانون کیفیت اخذ پروانه، مدت کارآموزی اعضای هیئت علمی دانشکده‌های حقوق نصف مدت سایر کارآموزان است.

۳ - مطابق بند (د) الحاقی به ماده‌ی ۸ لایحه قانونی... کلیه کسانی که دارای لیسانس حقوق یا گواهی پایان تحصیلات سطوح عالی از حوزه علمیه قم بوده و دارای حداقل ۵ سال سابقه کار متوالی یا ۱۰ سال متناوب در سمت‌های حقوقی دستگاههای دولتی و وابسته به دولت و نهادها و نیروهای مسلح باشند و بعد از ۷۳/۴/۱۵ با داشتن ۳۰ سال سابقه خدمت بازنشسته شوند با نصف مدت کارآموزی و بدون رعایت شرط سنی می‌توانند پروانه وکالت تحصیل نمایند.

بند پنجم - حقوق، حدود و مسئولیت وکلای دادگستری:

الف - حقوق وکلای دادگستری

۱ - ممنوعیت تعلیق وکیل: به موجب ماده‌ی ۱۷ لایحه قانونی استقلال هیچ وکیلی را نمی‌توان از شغل وکالت معلق یا ممنوع نمود، مگر به موجب حکم قطعی دادگاه انتظامی

۲ - برخورداری از تأمینات شغل قضا در مقام دفاع: به موجب تبصره ماده‌ی واحده انتخاب وکیل توسط اصحاب دعوا مصوب مهرماه ۱۳۷۰ مجمع تشخیص مصلحت نظام «وکیل در موضوع دفاع، از احترام و تأمینات شاغلین شغل قضا برخوردار می‌باشد.»

شاغلین شغل قضا در صورتی می‌توانند مورد تعقیب کیفری قرار گیرند که دادگاه عالی انتظامی قضات قرار تعلیق آن را پس از رسیدگی و وجود دلایل صادر نمایند، بنابراین می‌توان نظر داد که تعقیب کیفری وکیل نیز به اتهام جرمی که در موضع دفاع مرتکب شده است، مستلزم طی همان مراحل است که برای تعقیب کیفری قضات مقرر است گر چه موضوع اخیر به هیچ عنوان مورد پذیرش رویه قضایی قرار نگرفته است.

۳ - حمایت کیفری: هر کس نسبت به وکیل دادگستری در حین انجام وظیفه وکالتی یا به سبب آن توهین نماید به ۱۵ روز تا سه ماه زندان محکوم می‌شود. (ماده ۲۰ لایحه قانونی استقلال کانون وکلای دادگستری)

ب - حدود و مسئولیتهای وکلای دادگستری

صرف نظر از ممنوعیتهایی مانند عدم امکان عضویت وکلای دادگستری در شوراهای حل اختلاف و... وکلای دادگستری نیز مانند قضات دارای مسئولیت‌های خاص حرف‌ای بوده که مهم‌ترین آنها در مبحث تخلفات انتظامی وکلا مورد بررسی قرار می‌گیرند، علاوه بر آن مطابق ماده‌ی ۱۲ لایحه قانونی استقلال در صورتی که وکیل دادگستری یا زوجه او با دادرس یا دادستان یا دادیار یا بازپرس قرابت نسبی یا سببی تا درجه سوم از طبقه دوم داشته باشد مستقیماً یا با واسطه از قبول وکالت در آن دادگاه یا نزد آن دادستان یا دادیار یا بازپرس ممنوع است.

بند ششم - تخلفات و مراجع انتظامی وکلا:

الف - دادرسی انتظامی وکلا

طریق معمول پیگیری تخلفات وکلا گزارش به دادرسی انتظامی است، این دادرسی پس از اطلاع از وقوع تخلف اقدام به رسیدگی نموده و در صورت احراز موضوع و صدور کیفرخواست، رسیدگی از طریق دادگاه انتظامی ادامه می‌یابد.

ب - دادگاه انتظامی وکلا

علی‌رغم اینکه کیفرخواست دادرسی انتظامی معمول‌ترین روش، طرح تخلفات است راههای دیگری نیز به نحو استثنایی توسط قانونگذار احصا شده‌اند که با توجه به مراتب مذکور، سایر موارد شروع به رسیدگی عبارتند از:

۱ - درخواست رییس قوه قضاییه: وفق ماده‌ی ۱۶ لایحه قانونی در صورتی که رییس قوه به جهتی از جهات وکیل را قابل تعقیب بداند با ذکر دلایل امر، از دادگاه انتظامی وکلا تقاضای رسیدگی می‌نماید و در صورت عدم قبول رأی صادره حق تجدید نظر نیز خواهد داشت.

۲ - درخواست دادستان استان: به موجب ماده‌ی ۱۵ لایحه قانونی در صورتی که رییس دادگاه یا دادستان شهرستان و یا رییس دادگاه یا دادستان استان تخلفی از وکیل مشاهده نماید که قابل تعقیب باشد باید مراتب را کتباً به دادرسی انتظامی وکلا اطلاع دهند در صورتی که دادرسی مزبور موضوع را قابل تعقیب تشخیص دهد پرونده را با صدور کیفرخواست به دادگاه انتظامی وکلا ارجاع می‌کند و در غیر اینصورت نظر خود را با ذکر دلیل به دادستان استان اطلاع می‌دهد و اگر دادستان مزبور به نظر دادرسی انتظامی وکلا تسلیم نشد رأساً از دادگاه انتظامی وکلا رسیدگی به موضوع را تقاضا می‌نماید.

لازم به ذکر است به اعتقاد بعضی اساتید حقوق صرفاً افراد مصرحه در ماده صدرالذکر در صورت اعلام شکایت، شاکی تلقی می‌گردند و اعلام تخلفات از جانب سایر قضات نیز می‌بایست از طریق ایشان به عمل آید.

۳ - درخواست رییس کانون راساً یا به تقاضای ۶ نفر از اعضای هیئت مدیره: البته این روش تعقیبی نیز مشابه بند قبل به نحو غیر مستقیم صورت می‌گیرد. (ماده‌ی ۷۴ آیین نامه لایحه قانون)

ج - مجازاتهای انتظامی وکلا:

درجه ۱: اخطار کتبی بدون درج در پرونده	درجه ۴: تنزل درجه
درجه ۲: توبیخ کتبی با درج در پرونده	درجه ۵: ممنوعیت از وکالت از ۳ ماه تا ۳ سال
درجه ۳: توبیخ کتبی با درج در روزنامه رسمی و مجله کانون	درجه ۶: محرومیت دائم از شغل وکالت

د - تعلیق وکیل در حال تعقیب:

مقامات و افراد ذیل در صورتی که ادامه اشتغال وکیل در حال تعقیب انتظامی را به مصلحت ندانند حق خواهند داشت از دادگاه انتظامی کانون تقاضای تعلیق وی را تا پایان رسیدگی انتظامی بنمایند.

۱. رییس قوه قضاییه
۲. رییس هیئت مدیره کانون

۳. رئیس هیئت مدیره بنا به تقاضای ۶ نفر از اعضای هیئت مدیره، بدیهی است در این مورد رئیس کانون مکلف به طرح تقاضاست و اختیاری در جهت استنکاف وجود ندارد.

در صورت رد تقاضای رئیس قوه و رئیس کانون حسب مورد ایشان ظرف ۱۰ روز حق اعتراض دارند که مرجع اعتراض نیز دادگاه انتظامی قضات می باشد که رأی آن در این خصوص قطعی است.

ه - تعلیق وکیل تحت پیگرد کیفری:

به موجب ماده‌ی ۸۷ آیین نامه اجرایی لایحه قانونی در صورتی که نسبت به وکیلی کیفر خواست در ارتکاب جرمی صادر شود، دادستان عمومی موظف است نسخه‌ای از آن را به کانون ارسال دارد و این درخواست به دادگاه انتظامی ارجاع می گردد در صورتی که ادامه شغل وکالت برای نامبرده خلاف شئون وکالت تلقی گردد وکیل موقتاً تعلیق می گردد. این حکم فوراً به مرحله اجرا در می آید در مورد محکومیت قطعی وکیل به ارتکاب جنایت مطلقاً و در سایر موارد در صورتی که دادگاه انتظامی وکلا ادامه وکالت را منافی شئون بداند محرومیت وکیل در روزنامه رسمی و مجله کانون آگهی و به دادگاهها ابلاغ می شود.

و - اعتراض به تصمیمات مراجع انتظامی کانون:

۱ - تصمیمات دادسرا

قرار منع تعقیب از طرف شاکی و رئیس کانون ظرف مدت ۱۰ روز پس از ابلاغ قابل شکایت در دادگاه انتظامی وکلا خواهد بود (ماده ۱۳ لایحه قانونی استقلال) و رأی دادگاه کانون مبنی بر استواری قرار منع تعقیب قطعی و غیر قابل شکایت است و در واقع با صدور آن پرونده مختومه تلقی می شود (ماده‌ی ۷۵ آیین نامه لایحه قانونی استقلال)

۲ - تصمیمات دادگاه

الف. رأی تعلیق: رأی دادگاه مبنی بر تعلیق یا عدم تعلیق همانطور که گذشت قابل تجدیدنظر است (ماده ۱۸ لایحه قانونی استقلال) ب. رأی برائت: از طرف شاکی، رئیس و دادسرای کانون، رئیس قوه قضاییه و دادستان استان (در صورتی که ایشان تعقیب کننده باشد) قابل اعتراض در دادگاه عالی انتظامی قضات است.

۳ - رأی محکومیت: نسبت به وکیل، رئیس و دادسرای کانون تا درجه ۳ قطعی و از درجه ۴ به بالا ظرف ۱۰ روز قابل تجدیدنظر خواهد بود. (ماده ۱۳ لایحه قانونی استقلال)

کلیه آرای نسبت به شاکی، رئیس قوه و دادستان استان (در صورتی که تعقیب کننده باشند) ظرف ۱۰ روز قابل تجدیدنظر است. (ماده ۷۵ آیین نامه لایحه قانونی استقلال)

ز - مرور زمان، استرداد شکایت استعفا‌ی مشتکی عنه و آثار آن:

مدت مرور زمان دو سال از تاریخ وقوع تخلف یا آخرین اقدام تعقیبی است، این موضوع از قواعد آمره بوده و نیاز به ایراد ندارد، با این حال استرداد شکایت یا استعفاء مانع تعقیب و رسیدگی انتظامی نیست لیکن استرداد شکایت موجب تخفیف مجازات می باشد. (ماده ۸۵ آیین نامه لایحه قانونی استقلال)

ح - عفو و تشدید مجازات انتظامی:

هیچ تخلفی را نمی توان عفو کرد و اگر موجبی برای تخفیف باشد دادگاه می تواند مجازات حداقل را عندالافتضاء، تعیین نموده و یا یک درجه تخفیف دهد. (ماده ۸۳ آیین نامه لایحه قانونی استقلال)

محکومین به مجازات انتظامی چنانچه مرتکب تخلفی نظیر مورد حکم شوند به مجازاتی تا دو درجه بالاتر از مجازات مورد حکم محکوم خواهند شد. (ماده ۸۴ آیین نامه لایحه قانونی استقلال)

ط - تعقیب انتظامی و اثر آن بر تعقیب کیفری یا حقوقی و بالعکس:

علی‌الاصول تعقیب انتظامی مانع تعقیب کیفری یا حقوقی نمی‌باشد از طرف دیگر چنانچه دو جنبه کیفری و انتظامی غیرقابل تفکیک باشند رسیدگی انتظامی موکول به فراغ از جنبه کیفری است. (ماده ۷۳ آیین نامه لایحه قانونی استقلال) به نظر می‌رسد تعقیب کیفری به هیچ عنوان نمی‌تواند موکول به فراغ از جنبه انتظامی باشد اما در دعوای مسئولیت مدنی و کیل، ابتدائاً تقصیر وکیل که یکی از ارکان دعوای مسئولیت می‌باشد، باید به وسیله مرجع انتظامی احراز گردد.

بند هفتم - پروانه مشاوره حقوقی موضوع ماده ۱۸۷:

در اجرای ماده ۱۸۷ قانون برنامه سوم توسعه مصوب ۷۹/۱/۲۷ قوه قضاییه اجازه یافت تا نسبت به تأیید صلاحیت فارغ‌التحصیلان رشته حقوق برای صدور مجوز تأسیس موسسات مشاوره حقوقی اقدام نماید، آیین‌نامه این قانون در همان سال به تأیید رییس قوه قضاییه رسید.

مطابق این آیین‌نامه پروانه مشاوره حقوقی اشخاص دارای صلاحیت به امضای شخص منصوب رییس قوه قضاییه می‌رسد (ماده ۱۴ آیین‌نامه) مدت اعتبار پروانه دو سال می‌باشد که قابل تمدید است.

از اشخاص واجد شرایط، امتحان کتبی و شفاهی به عمل می‌آید با این حال اعضای هیئت علمی دانشکده‌های حقوق که دارای مدرک دکترای تأیید شده بوده و دست کم دارای سه سال سابقه تدریس در دروس حقوقی می‌باشند از شرکت در آزمون معافند. (ماده ۸ آیین نامه و تبصره آن)

بعد از قبولی در آزمون‌های مذکور و پس از احراز صلاحیت، این افراد شش ماه دوره کارآموزی را مانند کارآموزان قضایی زیر نظر قوه قضاییه سپری می‌نمایند، اشخاص زیر از انجام کارآموزی معافند:

۱. افرادی که حداقل شش ماه سابقه کار قضایی داشته باشند.

۲. اعضای هیئت علمی دانشکده‌های حقوق که دارای مدرک دکترای در یکی از رشته‌های حقوقی می‌باشند و حداقل پنج سال از آغاز استخدام رسمی آنها گذشته باشد.

پذیرفته شدگان مشاوره حقوقی منفرداً یا مشترکاً باید ظرف شش ماه طبق مقررات مربوط به ثبت تشکیلات و مؤسسات غیرتجاری نسبت به ثبت مؤسسه اقدام نمایند، در غیر اینصورت مجوز صادره باطل خواهد شد مگر اینکه هیئت اجرایی این مدت را حداکثر برای یک بار به مدت شش ماه دیگر تمدید کند.

مشاوران حقوقی پس از اخذ پروانه به مدت دو سال مشاور حقوقی پایه دو و تنها حق شرکت در محاکم کیفری که به جرایم مستوجب تعزیر و محاکم حقوقی که به دعوای با خواسته کمتر از صد میلیون ریال یا خواسته غیرمالی رسیدگی می‌کنند را خواهند داشت، پس از انقضای این مدت و در صورت نداشتن تخلف، پروانه مشاوره پایه یک به این افراد اعطا می‌گردد.

آن دسته از مشاوران حقوقی که دارای مدرک تحصیلی کارشناسی ارشد به بالا می‌باشند حق درخواست صدور پروانه تخصصی دارند در این صورت حق الوکاله و حق‌المشاوره آنها ۲۵٪ بیشتر از تعرفه است، تعرفه مشاورین حداکثر تا ۶۰٪ تعرفه وکلای پایه یک دادگستری است و میزان حق‌المشاوره همه ساله تعیین خواهد شد.

موارد تخلف مشاورین حقوقی همان مواردی است که در مورد وکلای دادگستری در قوانین و مقررات، مقرر گردیده است.

مبحث دوم - کارشناسان رسمی دادگستری

بند اول - تشکیلات کارشناسان رسمی دادگستری

الف - شورای عالی کارشناسان رسمی

این شورا دارای ۱۸ عضو است که به انتخاب کارشناسان کل کشور و به تناسب تعداد کارشناسان عضو هر کانون در تهران برای مدت چهار سال تشکیل می‌شود و انتخاب مجدد آنها برای یک دوره دیگر بلا مانع است، این شورا وظیفه تنظیم سیاستهای کلی، تأمین امکانات، نظارت بر حسن انجام امور، صدور احکام انتصاب اعضای هیئت مدیره، روسای هر کانون و... را به عهده دارد (ماده ۳ و ۷ قانون کارشناسان رسمی دادگستری مصوب ۸۱).

ب - کمیسیون صلاحیت و اولویت‌های اخلاقی

این کمیسیون از پنج عضو اصلی و دو عضو علی البدل تشکیل می‌شود، دو عضو اصلی و یک عضو علی البدل از بین حقوقدانان توسط رییس قوه قضاییه انتخاب می‌شود و بقیه اعضا از بین کارشناسان رسمی به پیشنهاد شورای عالی کارشناسان و تأیید رییس قوه قضاییه منصوب می‌شوند، مدت عضویت هر عضو چهار سال است.

ج - کانون کارشناسان رسمی دادگستری استانها

این کانونها در مراکز استانهایی که حداقل ۳۰ نفر کارشناس مقیم دارند تشکیل می‌گردد و دارای شخصیت حقوقی مستقل است تا زمانی که کانون کارشناسان در یک استان تشکیل نشده باشد، کارشناسان رسمی آن استان عضو نزدیکترین کانون آن استان می‌باشند. ارکان هر کانون عبارتند از:

۱. مجمع عمومی (عادی و فوق العاده)
۲. هیئت مدیره
۳. بازرسان
۴. دادرای انتظامی
۵. دادگاه انتظامی

اعضای هیئت مدیره بازرسان و دادستان انتظامی توسط مجمع عمومی عادی انتخاب می‌شود (مواد ۵، ۶، ۸ قانون) مدت عضویت اعضای هیئت مدیره نیز ۴ سال می‌باشد.

د - مراجع و نحوه رسیدگی به تخلفات انتظامی کارشناسان:

شکایت شاکی ابتدائاً در دفتر کانون ثبت و هیئت مدیره عندالافتضاء آن را به دادرای انتظامی می‌فرستد (ماده ۵۹ آیین نامه) در صورت رد شکایت از جانب هیئت مدیره این تصمیم ظرف ده روز از تاریخ ابلاغ قابل اعتراض در دادرای کانون می‌باشد، به موجب ماده ۲۱ قانون مذکور، مرجع تعقیب تخلفات کارشناسان هر کانون، دادرای انتظامی کانون است دادستان کانون از بین کارشناسان رسمی به وسیله مجمع عمومی عادی همان کانون به مدت ۴ سال انتخاب می‌شود، دایاران دادرای انتظامی به تعداد لازم به پیشنهاد دادستان و تصویب هیئت مدیره انتخاب می‌شوند.

مرجع تعقیب تخلفات انتظامی اعضای هیئت مدیره و دادستان و بازرسان کانون استانها دادرای انتظامی قضات می‌باشد (تبصره ماده ۲۱ قانون).

مرجع رسیدگی و صدور رأی نسبت به تخلفات کارشناسان، دادگاه انتظامی همان کانون می‌باشد این دادگاه مرکب از سه عضو است که برای مدت ۴ سال انتخاب می‌شوند ریاست دادگاه با عضو حقوقدانی است که رییس قوه قضاییه معرفی می‌نماید و باید دست کم دارای ده سال سابقه کار قضایی باشد عضو دوم رییس کانون و یا یکی از اعضای هیئت مدیره به انتخاب رییس می‌باشد و عضو سوم یک کارشناس در رشته کارشناسی تحت پیگرد می‌باشد که وی نیز به وسیله رییس کانون انتخاب می‌شود.

مراجع قضایی با مشاهده تخلف، پرونده را برای رسیدگی به کانون می‌فرستند اگر موضوع قابل تعقیب تشخیص شود پرونده برای رسیدگی به دادسرای کانون ارسال می‌شود و اگر کانون معتقد به تعقیب نباشد مراتب را به مرجع مزبور اعلام می‌نماید در صورتی که مرجع قضایی نظر کانون را نپذیرد رأساً موضوع را به دادسرای انتظامی ارجاع می‌نماید (ماده ۶۵ قانون).

در هر حال بعد از رسیدگی دادسرا در صورتی که عقیده بر تخلف باشد کیفرخواست و در غیر این صورت قرار منع تعقیب صادر می‌شود این قرار ظرف ۳۰ روز پس از ابلاغ از طرف شاکی یا رئیس هیئت مدیره در دادگاه انتظامی قابل اعتراض است و اگر قرار تأیید گردد پرونده مختومه می‌شود، این قرار غیر قابل شکایت است در صورت صدور کیفرخواست ظرف ۱۰ روز از طریق کانون به وسیله پست سفارشی پیشتاز به کارشناس ابلاغ گردیده، وی نیز ظرف مدت یک ماه از تاریخ ابلاغ پاسخ خود را کتباً از طریق دفتر کانون و یا مستقیماً به دادگاه کانون تسلیم می‌نماید عدم رعایت این مقرره موجب نقض حکم است.

ه - تخفیف، تشدید مجازات و تکرار تخلف

دادگاه انتظامی کانون کارشناسان برخلاف کانون وکلا امکان تخفیف در مجازات را ندارند البته تکرار تخلف نیز از عوامل مشدد نمی‌باشد در عین حال به موجب تبصره ۴ ماده ۲۶ قانون، هیئت مدیره از تمدید پروانه کسانی که سه بار ظرف سه سال به مجازات انتظامی محکوم شوند خودداری می‌نماید این کارشناسان می‌توانند پس از دو سال از تاریخ لغو پروانه دوباره درخواست تمدید نمایند مگر اینکه به مجازات انتظامی ممنوعیت دائم یا موقت از اشتغال محکوم شده باشند.

و - تجدید نظر از آرای صادره

در صورت تأیید قرار منع پیگرد دادسرا در دادگاه، این تصمیم غیرقابل شکایت است چرا که اولاً نمی‌توان شاکی را محکوم‌علیه تلقی کرد و ثانیاً حق شکایت نیز برای دادسرا پیش‌بینی نشده است، برعکس اگر حکم براءت صادر شود شاکی محکوم‌علیه و موضوع قابل شکایت خواهد بود.

سایر تصمیمات دادگاه انتظامی کانون کارشناسان ظرف یک ماه پس از ابلاغ از سوی هیئت مدیره کانون به محکوم‌علیه قابل تجدیدنظرخواهی در دادگاه تجدید نظر کارشناسان رسمی می‌باشد.

ز - مرور زمان استرداد شکایت، استعفاء مشتکی‌عنه و آثار آن:

مرور زمان نسبت به کارشناس مانند قضات و وکلا دو سال از تاریخ وقوع تخلف یا آخرین اقدام تعقیبی می‌باشد (ماده ۷۰ آیین نامه)، شکایت شاکی باعث قطع مرور زمان نمی‌شود بلکه در صورت وقوع تخلف دستور پیگیری هیئت مدیره قاطع مرور زمان مذکور می‌باشد، این مرور زمان نیز از مقررات آمره می‌باشد، استرداد شکایت و استعفاء مشتکی‌عنه، مانع تعقیب و رسیدگی انتظامی نمی‌باشد.

ح - تعلیق کارشناس

به موجب ماده ۲۵ قانون ریس قوه قضاییه، وزیر دادگستری و یا سه نفر از اعضای هیئت مدیره می‌توانند به جهت سوء رفتار یا اعمال منافی با شئون و حیثیت کارشناس و ارائه ادله، تعلیق موقت کارشناس را از دادگاه انتظامی کارشناسان تا صدور حکم درخواست نمایند برای اجرای موقت این رأی نص صریحی وجود نداشته و رأی فوق توسط طرفین قابل تجدیدنظر است در هر حال دادسرای انتظامی در این صورت مکلف می‌شود ظرف سه ماه پرونده تخلف را به دادگاه بفرستد، برخلاف قانون سابق تعلیق کارشناسان تحت تعقیب کیفری پیش‌بینی نشده است.

بنابراین در مانحن‌فیه: اولاً: برخلاف قضات و وکلا، درخواست تعلیق موکول به تعقیب انتظامی نمی‌باشد. ثانیاً: تعقیب در هر حال توسط دادسرا انجام می‌شود و افراد مذکور حق ندارند رأساً از دادگاه رسیدگی به تخلف را درخواست نمایند.

بند دوم - کارشناسان موضوع ماده ۱۸۷

هیئت مقرر در ماده ۲ آیین‌نامه اجرایی ماده ۱۸۷ قانون برنامه سوم توسعه که تحت ریاست معاون قضایی ریس قوه قضاییه می‌باشد اقدام به اعطای پروانه کارشناسی می‌نماید علاوه بر آن رسیدگی به درخواست‌های اخذ پروانه مشاوره حقوقی و کارشناسی رسیدگی به تخلفات مشاورین و کارشناسان نیز در این هیئت صورت می‌گیرد.

تست‌های فصل چهارم - کارمندان و اشخاص وابسته

۱ - بر اساس متن فعلی اصل ۱۶۴ قانون اساسی که حاوی قاعده منع تغییر دادرس است و تفسیر شورای نگهبان از این اصل: (آزاد ۷۷)

(۱) انفصال دائم یا موقت قاضی حتی در صورتی که مصلحت جامعه اقتضاء نماید از صلاحیت رییس قوه قضاییه خارج است.

(۲) انفصال موقت قاضی در صورتی که مصلحت جامعه اقتضاء نماید در صلاحیت ریاست قوه قضاییه است.

(۳) انفصال دائم یا موقت قاضی در صورتی که مصلحت جامعه اقتضاء نماید پس از مشورت با رییس دیوان عالی کشور و دادستان کل کشور در صلاحیت رییس قوه قضاییه است.

(۴) انفصال موقت قاضی در صورتی که مصلحت جامعه اقتضاء نماید در صورت تصویب شورای عالی قضایی با رییس قوه قضاییه است.

۲ - درخواست تعلیق وکیل دادگستری از سوی وزیر دادگستری: (سراسری ۸۱)

(۱) مستلزم این نیست که وکیل تحت تعقیب باشد و رسیدگی به درخواست در صلاحیت دادگاه عالی انتظامی قضات است که رأی قطعی صادر می‌کند.

(۲) در صورتی پذیرفته می‌شود که وکیل تحت تعقیب باشد و رسیدگی به درخواست در صلاحیت دادگاه انتظامی قضات است که رأی قطعی صادر می‌کند.

(۳) مستلزم این نیست که وکیل تحت تعقیب باشد و رسیدگی به درخواست در صلاحیت دادگاه انتظامی وکلاء است که رأی آن قابل تجدید نظر در دادگاه عالی انتظامی قضات است.

(۴) در صورتی پذیرفته می‌شود که وکیل تحت تعقیب باشد و رسیدگی به درخواست در صلاحیت دادگاه انتظامی وکلاء است که رأی آن قابل تجدید نظر در دادگاه عالی قضات است.

۳ - کارمندانی که به عنوان نماینده حقوقی مؤسسات دولتی، در دادگاه‌ها اقدام می‌نمایند باید دارای شرایطی باشند. تشخیص احراز این شرایط با... .. است. (وکالت ۸۳)

(۱) رییس دادگاه مربوط (۲) رییس دادگستری مربوط (۳) بالاترین مقام اجرایی مؤسسه (۴) کانون وکلای حوزه مربوط

۴ - هرگاه قاضی تحت پیگرد انتظامی استعفا داده و یا عزل شود، برابر رویه موجود، تعقیب انتظامی او..... (آزاد ۸۴)

(۱) در هیچ صورتی منتفی نمی‌شود.

(۲) در صورتی که استعفای او پذیرفته و یا عزل شود منتفی می‌شود.

(۳) در صورتی که استعفای او پذیرفته شود منتفی نمی‌شود، اما با عزل او منتفی می‌شود.

(۴) در صورتی که استعفای او پذیرفته شود منتفی می‌شود، اما با عزل او منتفی نمی‌شود.

۵ - مرور زمان تعقیب انتظامی قاضی..... (کارشناسی ارشد و وکالت ۸۳)

(۱) دوسال است و از تاریخ وقوع تخلف یا آخرین اقدام تعقیبی قانونی شروع می‌شود.

(۲) سه سال است و از تاریخ وقوع تخلف یا آخرین اقدام تعقیبی قانونی شروع می‌شود.

(۳) سه سال است و در هر حال از تاریخ وقوع تخلف شروع می‌شود.

(۴) طبق مقررات فعلی منتفی است.

۶ - وکلا دادگستری مکلفند همه ساله در ۰۰۰ دعوای حقوقی به عنوان معاضدت قبول وکالت کنند چنانچه موکل، محکوم‌له واقع شد ۰۰۰ حق الوکاله متعلق به کانون است.

(۱) دو-۱/۲ (۲) سه-۱/۵ (۳) چهار-۱/۴ (۴) پنج-۲/۳

۷ - انجام کلیه اعمال اداری و حقوقی کانون وکلا به عهده کیست؟

(۱) رییس کانون (۲) هیئت مدیره کانون (۳) دبیر خانه کانون (۴) نایب رییس کانون

۸ - دادرسی انتظامی وکلا پس از رسیدگی به تخلف وکیل، قرار منع تعقیب او را صادر کرده است، این قرار از ناحیه چه کسی قابل اعتراض است و مهلت اعتراض چند روز است؟

(۱) فقط از طرف شاکی ظرف ۲۰ روز از تاریخ ابلاغ (۲) فقط از طرف رییس کانون ظرف ۲۰ روز از تاریخ ابلاغ

(۳) از طرف شاکی و رییس کانون ظرف ۱۰ روز پس از تاریخ ابلاغ (۴) از طرف شاکی یا دادستان ظرف ۱۰ روز پس از ابلاغ

۹ - هرگاه دادگاه انتظامی وکلا حکم برائت وکیل را صادر کند چه کسی حق تقاضای تجدیدنظر را دارد؟

(۱) شاکی خصوصی که تعقیب به موجب شکایت او بوده است (۲) رییس کانون وکلا (۳) دادرسی انتظامی وکلا (۴) هر سه مورد

۱۰ - مرجع تجدیدنظر آرای دادگاه انتظامی وکلا کدام است.

(۱) دادگاه تجدید نظر استان (۲) دیوان عالی کشور (۳) دادگاه عالی انتظامی وکلا (۴) دادگاه عالی انتظامی قضات

۱۱ - پاسخ به دعوا در دادگاه حقوقی به نمایندگی از شخص حقیقی مستلزم داشتن..... (آزاد ۷۹)

(۱) اجازه وکالت از رییس دادگستری و وکالت‌نامه معتبر است. (۲) وکالت‌نامه رسمی و تحصیلات حقوقی به تأیید رییس دادگاه است.

(۳) جواز وکالت از کانون وکلای دادگستری و وکالت‌نامه معتبر است. (۴) پروانه وکالت و وکالت‌نامه معتبر است.

۱۲ - در کدام محل، کانون وکلا می‌تواند تشکیل شود؟ (سراسری ۷۹)

(۱) در حوزه قضایی هر استان که تعدادی وکلای آن به شصت نفر برسد

(۲) در هر حوزه قضایی با هر تعداد وکیل که رییس قوه قضاییه مصلحت بداند

(۳) در هر حوزه قضایی و با هر تعداد وکیل به پیشنهاد کانون وکلا مرکز و با موافقت رییس قوه قضاییه

۴) در حوزه قضایی هر استان که تعداد وکلای آن به سی نفر برسد

۱۳ - در کدام یک از موارد زیر دادگاه دادگستری باید از پذیرش وکیل دادگستری خودداری کند: (وکالت ۷۷)

۱) در صورتی که پرونده مربوط به تخلف انتظامی وکیل در دادرسی انتظامی کانون وکلاء در جریان رسیدگی است.

۲) در صورتی که پرونده مربوط به تخلف انتظامی وکیل در دادگاه انتظامی کانون وکلاء در جریان رسیدگی است.

۳) در صورتی که زوج وکیل با دادرس دادگاه قرابت سببی تا درجه سوم از طبقه دوم داشته باشد.

۴) وقتی که وکیل یا زوج او نفع شخصی در دعوی که اقامه شده است داشته باشد

۱۴ - رسیدگی به تخلفات دادیاران انتظامی وکلای دادگستری، در صلاحیت کدام دادگاه است؟

۱) عالی انتظامی قضات، با ارجاع ریاست قوه قضاییه یا دادستان کل. ۲) عالی انتظامی قضات، با ارجاع ریاست کانون وکلای مربوط.

۳) عالی انتظامی قضات، با ارجاع دادستان استان مربوط. ۴) تجدید نظر انتظامی وکلاء، با ارجاع وزیر دادگستری.

۱۵ - تعلیق وکیل دادگستری به در خواست رییس قوه قضاییه:

۱) ممکن است و رای آن از دادگاه انتظامی کانون وکلاء صادر می شود و فوراً قابل اجرا می باشد اما قابل شکایت است.

۲) ممکن نیست.

۳) ممکن است و رای آن از دادگاه انتظامی کانون وکلاء صادر می شود و پس از قطعیت فوراً قابل اجرا می باشد.

۴) ممکن است و رای آن از دادگاه عالی انتظامی قضات صادر می شود و فوراً قابل اجرا اما قابل شکایت است.

۱۶ - محدوده حوزه هر کانون از کانون های وکلاء:

۱) با پیشنهاد وزیر دادگستری و تصویب رییس قوه قضاییه تعیین می شود.

۲) با پیشنهاد وزیر داد گستری و تصویب مجلس شورای اسلامی تعیین می شود.

۳) با پیشنهاد رییس دادگستری محل و تصویب رییس حوزه قضایی مربوطه تعیین می شود.

۴) با پیشنهاد رییس کانون وکلاء مرکز و تصویب هیئت مدیره کانون مربوطه تعیین می شود.

۱۷ - رسیدگی به تخلف قاضی عضو هیئت حل اختلاف مالیاتی: (سراسری ۸۵)

۱) در هر حال، در صلاحیت دادگاه عالی انتظامی قضات است. ۲) در هر حال، در صلاحیت هیئت رسیدگی به تخلفات اداری است.

۳) اگر قاضی شاغل دادگستری باشد، در صلاحیت دیوان عالی کشور است ۴) اگر قاضی شاغل دادگستری باشد، در صلاحیت دادگاه عالی انتظامی قضات است.

۱۸ - رسیدگی به درخواست تجویز اعاده دادرسی نسبت به احکام دادگاه عالی انتظامی قضات در صلاحیت است و در صورتی قابل طرح است که محکومیت از

درجه به بالا باشد. (سراسری ۸۴)

۱) دیوان عالی کشور - ۵ ۲) دیوان عالی کشور - ۴ ۳) دادگاه تجدیدنظر انتظامی - ۵ ۴) دادگاه عالی تجدیدنظر انتظامی - ۵

۱۹ - هر گاه کارمند قضایی مرتکب جرم سنگینی شود، تعلیق کارمند مظنون از شغل خود توسط (آزاد ۸۵)

۱) دادستان عمومی مربوط، از دادگاه عالی انتظامی قضات تقاضا می شود. ۲) دادستان انتظامی، از دادگاه عالی انتظامی قضات تقاضا می شود.

۳) دادستان عمومی مربوط، از محکمه ی عالی انتظامی تقاضا می شود. ۴) دادستان انتظامی، از محکمه ی عالی انتظامی تقاضا می شود

۲۰ - هر گاه دادستان شهرستان تخلف وکیل دادگستری را به دادرسی انتظامی کانون وکلاء اعلام نماید، اما داسرا تخلف را قابل تعقیب نداند، دادستان استان: (سراسری ۸۵)

۱) می تواند رأساً به موضوع رسیدگی کند ۲) نمی تواند اقدام دیگری علیه وکیل انجام دهد

۳) می تواند رأساً رسیدگی به موضوع را از دادگاه انتظامی وکلاء در خواست نماید ۴) می تواند رأساً رسیدگی به موضوع را از دادگاه عالی انتظامی قضات در خواست نماید

۲۱ - اعضای هیئت علمی دانشکده های حقوق که دارای مدرک دکترای تأیید شده بوده و دست کم دارای سه سال سابقه تدریس در دروس حقوقی باشند، برای اخذ پروانه

از کانون وکلای داگستری

۱) از شرکت در آزمون و کارآموزی معافند. ۲) از شرکت در آزمون معاف نیستند ولی از کارآموزی معافند.

۳) مکلف به شرکت در آزمون و کارآموزی می باشند ۴) از شرکت در آزمون معافند ولی از کارآموزی معاف نیستند.

فصل پنجم - صلاحیت مراجع حقوقی

گفتار اول - صلاحیت ذاتی

نکات عمده صلاحیت ذاتی در فصول سابق مورد بررسی قرار گرفته و بنابراین صلاحیت ذاتی هر یک از مراجع مذکور به مباحث مربوطه ارجاع گردیده و در این گفتار صرفاً به طور خلاصه وار به بررسی چند نکته دیگر می‌پردازیم.

نکته اول - آشنایی با اصطلاحات صنف، نوع، درجه

در یک طبقه‌بندی کلی سازمان قضاوتی ایران به دو صنف مراجع قضایی (حقوقی) و اداری تقسیم می‌گردند، مراجع از لحاظ نوع به دو دسته عمومی و استثنایی تقسیم می‌شوند درجه مرجع نیز ناظر به سلسله مراتب موجود است، به عنوان مثال، مرجع عمومی حقوقی به لحاظ درجه به دو دسته بدوی و تجدیدنظر تقسیم می‌شود.

نکته دوم - خصوصیات قواعد صلاحیت ذاتی

که در فصل اول مورد بررسی قرار گرفت و در آنجا طرح شد که این مقررات از قواعد آمره‌اند بنابراین توافق برخلاف آنها بلااثر بوده و نیازی به طرح توسط ذینفع ندارند و دادگاه رأساً مکلف به رعایت آنها می‌باشد.

نکته سوم - مناط صلاحیت

به موجب ماده‌ی ۲۶ ق.آ.د.م تشخیص صلاحیت یا عدم صلاحیت هر دادگاه اعم از اینکه مربوط به صلاحیت ذاتی باشد یا محلی باشد همان دادگاه است و مناط صلاحیت تاریخ تقدیم دادخواست است.

گفتار دوم - صلاحیت محلی

مبحث اول - اصل دادگاه محل اقامت خوانده

در صلاحیت محلی اصل اولیّه، اقامه دعوا در محل اقامت خوانده است و علی‌الاصول هر دعوایی باید در این محل اقامه گردد، به عنوان نمونه اگر خواهان مقیم مشهد و خوانده مقیم شیراز باشد خواهان مشهدی از نظر قواعد صلاحیت محلی ملزم به اقامه دعوا در دادگاه عمومی شیراز است؛ دلیل وضع این قاعده اصل برائتی است که به نفع خوانده در جریان است زیرا خواهان مدعی امری شده که هنوز به اثبات نرسیده است و این امکان وجود دارد که بعد از رسیدگی نامبرده محکوم به بی‌حقی گردد و منطقی نیست خواننده بدون دلیل متحمل خسارت و زحمت گردد، این اصل از اصول مسلم حاکم بر دادرسی حتی در سایر کشورهای جهان می‌باشد.

به موجب ماده‌ی ۱۱ ق.آ.د.م «دعوا باید در دادگاهی اقامه شود که خوانده، در حوزه قضایی آن اقامتگاه دارد و اگر خواننده در ایران اقامتگاه نداشته باشد، در صورتی که در ایران محل سکونت موقت داشته باشد، در دادگاه همان محل باید اقامه گردد و هرگاه در ایران اقامتگاه و یا محل سکونت موقت نداشته ولی مال غیرمنقول داشته باشد، دعوا در دادگاهی اقامه می‌شود که مال غیرمنقول در حوزه آن واقع است و هرگاه مال غیرمنقول هم نداشته باشد، خواهان در دادگاه محل اقامتگاه خود، اقامه دعوا خواهد کرد.»

این ماده در فرضی که خواهان و خوانده هر دو فاقد اقامتگاه در ایرانند و خوانده نیز محل سکونت و یا مال غیر منقولی نداشته باشد ساکت است، به اعتقاد بعضی اساتید در این فرض خواهان مقیم خارج می‌تواند در هر یک از دادگاههای ایران اقدام به طرح دعوا نماید، شاید این استدلال نیز خالی از منطقی نباشد که از ملاک همین ماده استفاده کرده و ماده‌ی ۱۱ را حاکم بر خواهان فاقد اقامتگاه نیز نماییم و قائل به این شویم که در این فرض خواهان در محل سکونت موقت و در صورت عدم وجود محل سکونت موقت در ایران در محل وقوع مال غیر منقول خود اقامه دعوا نماید.

مبحث دوم - مفهوم اقامتگاه و آثار آن:

بند اول - اقامتگاه اشخاص حقیقی:

به موجب ماده‌ی ۱۰۰۲ ق.م: «اقامتگاه هر شخصی عبارت از محلی است که شخص در آنجا سکونت داشته و مرکز مهم امور او نیز در آنجا باشد، اگر محل سکونت شخصی غیر از مرکز مهم امور او باشد، مرکز امور او اقامتگاه محسوب می‌شود.»

اقامتگاه علی‌الاصول با توجه به معیارهای این ماده تعیین می‌گردد و علی‌القاعده اعلام خواهان در مشخص نمودن اقامتگاه خواننده محمول بر صحت تلقی می‌شود مگر اینکه خلاف آن با توجه به دلایل موجود در پرونده محرز بوده و یا خلاف آن اثبات گردد، تغییر اقامتگاه در جریان دادرسی تأثیری بر صلاحیت دادگاه نخواهد داشت، زیرا به موجب ماده‌ی ۲۶ ق.آ.د.م مناط صلاحیت تاریخ تقدیم دادخواست است مگر در مواردی که خلاف آن مقرر شده باشد.

هیچ کس نمی‌تواند بیش از یک اقامتگاه داشته باشد (ماده ۱۰۰۳ ق.م) البته طرفین یا یکی از آنها می‌توانند به موجب ماده‌ی ۱۰۱۰ ق.م ضمن معامله یا قراردادی، برای اجرای تعهدات حاصله از آن معامله محلی غیر از اقامتگاه حقیقی خود تعیین کنند در این صورت محل انتخابی صرفاً نسبت به دعاوی راجع به همان معامله اقامتگاه فرد محسوب خواهد شد.

تغییر اقامتگاه بوسیله سکونت حقیقی در محل دیگر به عمل می‌آید مشروط بر اینکه مرکز مهم امور او نیز به همان محل انتقال یافته باشد (ماده ۱۰۰۴ ق.م).

اقامتگاه زن شوهردار همان اقامتگاه شوهر است مع ذلک زنی که شوهر او اقامتگاه معلومی ندارد و همچنین زنی که با رضایت شوهر خود و یا با اجازه محکمه مسکن علیحده انتخاب کرده می‌تواند اقامتگاه شخصی علی‌حده نیز داشته باشد، در مورد اقامتگاه زنی که پس از نکاح هنوز به خانه شوهر نرفته و یا در حال نشوز است بین حقوقدانان اختلاف وجود دارد بعضی معتقدند با توجه به اطلاق این ماده و چهره استثنایی قسمت ذیل آن اقامتگاه تابع شوهر است و عده ای دیگر معتقد به اعتبار محل سکونت واقعی به عنوان اقامتگاه می‌باشند، نظر اول منطقی‌تر می‌نماید.

اقامتگاه صغیر و محجور همان اقامتگاه ولی یا قیم آنهاست (ماده ۱۰۰۶ ق.م) در خصوص این ماده توضیح دو نکته ضروری به نظر می‌رسد اولاً اقامتگاه زن صغیری که شوهر دارد اقامتگاه شوهر اوست زیرا گذشته از مصلحت خانواده، ماده‌ی ۱۰۰۵ نسبت به ۱۰۰۶ درباره محجوران خاص است، ثانیاً جایی که شوهر محجور است اقامتگاه زن تابع ولی یا قیم شوهر قرار نمی‌گیرد زیرا از جمع دو ماده ۱۰۰۵ و ۱۰۰۶ نتیجه می‌شود که ماده‌ی ۱۰۰۵ صرفاً ناظر به موردی است که شوهر، رهبری و اداره خانواده را به عهده دارد و در صورت حجر شوهر اقامتگاه زن باید برطبق قواعد عمومی، مرکز مهم امور او باشد.

اقامتگاه مأمورین دولتی محلی است که در آنجا مأموریت ثابت دارند (ماده ۱۰۰۷ ق.م) مأموریت ثابت مندرج در این ماده تنها ناظر به جایی که قید مدت وجود ندارد، نمی‌باشد، بلکه علاوه بر آن هر گاه طول مدت مأموریت به نحوی باشد که عرفاً ثابت شمرده شود باز هم اقامتگاه براساس ماده‌ی ۱۰۰۷ ق.م تعیین خواهد شد.

اقامتگاه افراد نظامی که در ساخلو هستند، محل ساخلو آنهاست (ماده‌ی ۱۰۰۸ ق.م).

اگر اشخاص کبیر که معمولاً نزد دیگری کار یا خدمت می‌کنند در منزل کارفرما یا مخدوم خود سکونت داشته باشند، اقامتگاه آنها همان اقامتگاه کارفرما یا مخدوم آنها خواهد بود (ماده‌ی ۱۰۰۹ ق.م).

اقامتگاه زندانیان صرفاً در صورتی که محکومیت ابد داشته باشند و یا طول مدت زندان به اندازه‌ای باشد که عرفاً ثابت شمرده شود به وحدت ملاک مواد ۱۰۰۷، ۱۰۰۸ و ۱۰۰۹ ق.م زندان خواهد بود.

بند دوم - اقامتگاه اشخاص حقوقی:

به موجب ذیل ماده‌ی ۱۰۰۲ ق. م «... اقامتگاه اشخاص حقوقی مرکز عملیات آنها خواهد بود.» با این حال قانون تجارت که مقدم‌التصویب است در ماده‌ی ۵۹۰ مقرر می‌دارد: «اقامتگاه شخص حقوقی محلی است که اداره شخص حقوقی در آنجاست» در جمع بین این دو ماده اختلاف است:

عده‌ای معتقدند ق. م در این خصوص ناسخ قانون تجارت است، عده‌ای دیگر قانون تجارت را ناظر به اقامتگاه تجاری و ق. م را ناظر به اقامتگاه مدنی می‌دانند و نهایتاً گروهی دیگر معتقدند که مرکز عملیات همان مرکز امور مهم و اداره اصلی است، با توجه به جمع مواد ۱۱، ۲۲ و ۲۳ ق.آ.د.م و همچنین ماده‌ی ۱ قانون ثبت شرکتها مصوب ۱۳۱۰ که بیان می‌دارد: «هر شرکتی که در ایران تشکیل و مرکز اصلی آن در ایران باشد، شرکت ایرانی محسوب می‌شود»، نظر اخیر صحیح می‌باشد چرا که منظور از مرکز اصلی عملیات همان محل اداره اصلی اعمال شرکت است نه محل اجرای عملیات، این استنباط با بند ۱ ماده ۱۰۰۲ ق. م که مرکز مهم امور را معیار تعیین اقامتگاه می‌داند نیز انطباق دارد.

بند سوم - اقامتگاه انتخابی:

همانطور که گذشت به موجب ماده‌ی ۱۰۱۰ ق. م اشخاص حقیقی و حقوقی می‌توانند اقدام به تعیین اقامتگاه انتخابی نمایند، این ماده مرقوم می‌دارد: «اگر ضمن معامله یا قراردادی طرفین معامله یا یکی از آنها برای اجرای تعهدات حاصله از آن معامله محلی غیر از اقامتگاه حقیقی خود انتخاب کرده باشد نسبت به دعاوی راجعه به آن معامله، همان محلی که انتخاب شده است اقامتگاه او محسوب خواهد شد و همچنین است در صورتی که برای ابلاغ اوراق دعوا و احضار و اخطار محلی را غیر از اقامتگاه حقیقی خود معین کند.» نکات ذیل قابل طرح است:

- ۱- اعتبار اقامتگاه انتخابی نسبی و محدود به همان رابطه حقوقی است و نسبت به شخص ثالث اثری ندارد.
- ۲- تغییر اقامتگاه تنها با رضایت دو طرف امکان دارد مگر اینکه شرط به سود یکی از آنها باشد که در این صورت مشروطه حق صرف‌نظر از آن را خواهد داشت.
- ۳ - اگر اقامتگاه انتخابی حاوی شهر و محل اقامت باشد هم دادگاه صالح معین می‌شود و هم محل ابلاغ ولی هر گاه شهر معینی انتخاب شود این موضوع صرفاً ناظر به تعیین دادگاه صالح است و ابلاغ‌ها باید به محل اقامت واقعی فرستاده شود.
- ۴- اختیار تعیین محل ابلاغ بدون تعیین اقامتگاه مندرج در قسمت ذیل ماده‌ی ۱۰۱۰ ق. م به موجب مواد ۷۸ و ۸۰ ق.آ.د.م مقید گردیده است یعنی اینکه اگر آدرسی در خارج از اقامتگاه حقیقی اعلام شده باشد صرفاً در صورتی قابل ترتیب اثر است که در محل اقامتگاه انتخابی و یا در شهر مقر دادگاهی باشد که به دعوا رسیدگی می‌نماید در غیر این صورت این موضوع مورد توجه قرار نخواهد گرفت.

مبحث سوم - انحرافات وارده بر اصل دادگاه محل اقامت خوانده:

بر این اصل نیز مانند اصول دیگر بنا بر مصالحی استثنائاتی وارد شده و انحرافات نسبت به آن به وجود آمده است که به سه دسته کلی تقسیم می‌شوند:

دسته اول، موارد تعیین دادگاه مشخص، انحرافات است که در این دسته قرار می‌گیرند غالباً استثنائاتی واقعی بر اصل بوده و خواهان مکلف شده که در دادگاه مشخصی به غیر دادگاه محل اقامت خوانده طرح دعوا کند، دسته دوم موارد انتخاب از میان دادگاه‌های مختلف است که در این موارد این اختیار به خواهان داده شده است که از بین چند دادگاه یکی از آنها را انتخاب نماید و در همان دادگاه دادخواست تنظیم کند و نهایتاً تعدیل اصل، سابقاً گفته شد قواعد صلاحیت محلی تکمیلی بوده و بنابراین در مواردی توافق برخلاف آن و امکان

رسیدگی توسط دادگاهی که دارای صلاحیت محلی نیست وجود دارد، بنابراین در مواردی این اصل از این جهت مورد تعدیل قرار گرفته است.

بند اول - موارد تعیین دادگاه مشخص:

الف - دعاوی مربوط به اموال غیرمنقول:

بزرگترین و مهمترین استثناء وارده بر اصل ماده‌ی ۱۱ ق.آ.د.م، دعاوی مربوط به اموال غیرمنقول است، ماده‌ی ۱۲ این قانون مقرر می‌دارد: «دعاوی مربوط به اموال غیرمنقول اعم از دعاوی مالکیت، مزاحمت، ممانعت از حق، تصرف عدوانی و سایر حقوق راجع به آن در دادگاهی اقامه می‌شود که مال غیرمنقول در حوزه آن واقع است. اگر چه خواننده در آن حوزه مقیم نباشد.»

فلسفه وضع این قاعده احتراز از مشکلاتی نظیر رسیدگی به ادله، معاینه و تحقیق محل، کارشناسی و... می‌باشد بدیهی است این امور در محل وقوع مال غیرمنقول با سهولت بیشتری انجام خواهد پذیرفت.

نکات مربوط به بند اول:

الف) منظور از سایر حقوق در ماده‌ی ۱۲ ق.آ.د.م با توجه به ماده‌ی ۲۹ قانون مدنی حق انتفاع و ارتفاق می‌باشد.

ب) دعاوی مطالبه وجوه مربوط به غیرمنقول و نیز اجرت‌المثل آن در غیر مورد عقود و قراردادهای و با توجه به مفهوم ماده‌ی ۲۰ قانون مدنی جزء دعاوی غیرمنقول محسوب گردیده و در صلاحیت دادگاه محل وقوع آن است؛ دعاوی به خواسته مطالبه وجوه قراردادی و یا الزام به انجام تعهد قراردادی که موضوع آن حتی به طور مستقیم مال غیرمنقول باشد مانند تعهد به تسلیم مال غیرمنقول با توجه به اطلاق ماده‌ی ۲۰ قانون مدنی منقول است. «رای وحدت رویه شماره ۳۱ - ۱۳۶۳/۹/۵».

ب - تأمین دلایل و امارات:

مطابق ماده‌ی ۱۴ ق.آ.د.م تأمین دلایل و امارات از دادگاهی درخواست می‌شود که دلایل و امارات مورد درخواست، در حوزه آن واقع است چرا که تکلیف خواهان و دادگاه محل اقامت خواننده در بسیاری موارد با توجه به اینکه محل دلایل و امارات در حوزه دیگری قرار دارد باعث دشواری فراوان می‌گردد، بنابراین قانونگذار با ایجاد این انحراف، قاعده‌ای منطقی جهت انجام بهتر امور ایجاد نموده است.

لازم به ذکر است این موضوع مستنداً به آیین‌نامه اجرایی ماده ۱۸۹ برنامه توسعه سوم به شورای حل اختلاف واگذار شده است.

ج - دعاوی مربوط به اموال منقول و غیرمنقول:

مطابق ماده‌ی ۱۵ ق.آ.د.م در صورتی که موضوع دعوا مربوط به اموال منقول و غیرمنقول باشد در دادگاهی اقامه می‌شود که مال غیرمنقول در حوزه آن واقع است به شرط آنکه دعوا در هر دو قسمت ناشی از یک منشاء باشد، وضع این قاعده منطقی است زیرا حتی در فرضی که دعوا به اموال منقول و غیرمنقول ارتباط پیدا کند باز هم همان ضرورتی که در مورد ماده‌ی ۱۲ ق.آ.د.م مطرح شد، وجود خواهد داشت.

همان طور که از ظاهر ماده نیز استنباط می‌گردد شرط اصلی اعمال ماده ۱۵ ق.آ.د.م این است که دعوا در هر دو قسمت ناشی از یک منشا باشد بنابراین در صورتی که دعوا مربوط به اموال منقول و غیرمنقولی باشد که هیچ ارتباطی به یکدیگر ندارد، هر یک از این دعاوی باید حسب مورد در دادگاه محل اقامت خواننده و یا مال غیرمنقول و... طرح گردد.

د - دعاوی طاری: مستنداً به ماده‌ی ۱۷ ق.آ.د.م: «هر دعوائی که در اثنای رسیدگی به دعوی دیگر از طرف خواهان یا خواننده یا شخص ثالث یا از طرف متداعیین اصلی بر ثالث اقامه شود، دعوی طاری نامیده می‌شود این دعوا اگر با دعوی اصلی مرتبط یا دارای یک منشا باشد در دادگاهی طرح می‌شود که دعوی اصلی در آنجا اقامه شده است.»

فلسفه وضع ماده ۱۷ روشن است دعاوی طاری فرع بر دعوی اصلی می‌باشند و بنابراین در صورت وجود شرایط یعنی ارتباط کامل یا وجود منشا واحد با دعوی اصلی باید در دادگاهی طرح شود که به دعوی اصلی رسیدگی می‌نماید. توضیح مختصر دعاوی جلب، ورود ثالث و دعوی تقابل که از دعاوی طاری می‌باشند، به فهم موضوع کمک می‌کنند.

۱ - دعاوی ورود ثالث:

مطابق ماده‌ی ۱۳۰ ق.آ.د.م: «هرگاه شخص ثالثی در موضوع دادرسی اصحاب دعوی اصلی برای خود مستقلاً حقی قایل باشد و یا خود را در محو شدن یکی از طرفین ذینفع بداند، می‌تواند تا وقتی که ختم دادرسی اعلام نشده است وارد دعوا گردد چه اینکه رسیدگی در مرحله بدوی باشد یا مرحله تجدید نظر در این صورت نامبرده باید دادخواست خود را به دادگاهی که دعوا در آنجا مطرح است تقدیم و در آن منظور خود را به طور صریح اعلام نماید.»

به عنوان مثال اگر الف به عنوان مالک علیه ب دعوی خلع ید طرح نماید و بعد از شروع رسیدگی، شخص ج با در دست داشتن سند مالکیت یا ادله مثبت دیگری، خود را مالک موضوع دعوا بداند می‌تواند وارد رسیدگی شود به این شخص وارد ثالث گویند و وی تا زمانی که دادرسی جریان داشته باشد می‌تواند وارد دعوی اصلی گردد.

۲ - جلب شخص ثالث:

وفق ماده‌ی ۱۳۵ ق.آ.د.م عبارت است از اینکه هرگاه «هر یک از اصحاب دعوا که جلب شخص ثالثی را لازم بدانند باید تا پایان جلسه اول دادرسی جهات و دلایل خود را اظهار کرده و ظرف سه روز پس از جلسه با تقدیم دادخواست از دادگاه در خواست جلب او را بنمایند، چه دعوا در مرحله نخستین باشد یا تجدید نظر.» بنابراین جلب ثالث موقعی مطرح می‌شود که متداعیین ورود شخص دیگری را در رسیدگی لازم بدانند و با انجام تشریفات لازمه ثالث را وارد رسیدگی نمایند به عنوان مثال اگر الف دعوی خلع ید به طرفیت ب طرح نماید و ب موضوع دعوا را از شخص د خریداری کرده باشد ب می‌تواند جهت تقویت موضع خود تا پایان جلسه اول بدوی یا تجدید نظر اقدام به جلب شخص د نماید.

۳ - دعوی تقابل:

مطابق ماده‌ی ۱۴۱ ق.آ.د.م خوانده می‌تواند در مقابل ادعای خواهان تا پایان اولین جلسه دادرسی، اقامه دعوا نماید، چنین دعوائی در صورتی که با دعوی اصلی ناشی از یک منشا بوده یا ارتباط کامل داشته باشد دعوی تقابل نامیده می‌شود و توأمان رسیدگی می‌شود و چنانچه دعوی متقابل نباشد در دادگاه صالح به طور جداگانه رسیدگی خواهد شد بین دو دعوا وقتی ارتباط کامل موجود است که اتخاذ تصمیم در هر یک موثر در دیگری باشد.

بنابراین خوانده نیز می‌تواند متقابلاً دعوی دیگری که دارای ارتباط کامل با دعوی اصلی است به طرفیت خوانده طرح نماید به عنوان مثال اگر الف به عنوان مالک رسمی دعوی خلع ید به طرفیت ب طرح نموده باشد شخص ب نیز که دارای مبیعه‌نامه از خواهان است متقابلاً می‌تواند اقدام به طرح دعوی الزام به تنظیم سند رسمی نماید، روشن است در همه مصادیق فوق باید دعوی طاری در ضمن پرونده اصلی مورد رسیدگی قرار گیرد.

مطابق ماده‌ی ۱۸ قانون: «عنوان احتساب، تهاثر یا هر اظهاریه‌ای که دفاع محسوب می‌شود. دعوای طاری نبوده مشمول ماده ۱۷ نخواهد بود.» با این حال به نظر می‌رسد عناوین ماده خصوصاً در مورد تهاثر ناظر به مورد اغلب است و اگر واقعاً اختلاف و منازعه‌ای در خصوص موضوع وجود داشته باشد به دلیل نیاز به رسیدگی باید دعوای مستقل طرح گردد زیرا به را حتی نمی‌توان از اصل مندرج در ماده‌ی ۴۸ ق.آ.د.م و اصول حقوق دفاع و تناظر و... صرف نظر کرد.

ه - دعوای راجع به ترکه متوفی تا زمانی که ترکه تقسیم نشده است:

مستنداً به ماده‌ی ۲۰ ق.آ.د.م: «دعوای راجع به ترکه متوفی اگر چه خواسته دین و یا مربوط به وصایای متوفی باشد تا زمانی که ترکه تقسیم نشده در دادگاه محلی اقامه می‌شود که آخرین اقامتگاه متوفی در ایران آن محل بوده و اگر آخرین اقامتگاه متوفی معلوم نباشد رسیدگی به دعوای یاد شده در صلاحیت دادگاهی است که آخرین محل سکونت متوفی در ایران در حوزه آن بوده است» شرط بسیار مهم اعمال این ماده عدم تقسیم ترکه است بدیهی است در صورت تقسیم، مطابق قواعد عام صلاحیت عمل می‌شود.

و - دعوای راجع به توقّف یا ورشکستگی:

مطابق ماده‌ی ۲۱ ق.آ.د.م دعوای راجع به توقّف یا ورشکستگی باید در دادگاهی اقامه شود که شخص متوقّف یا ورشکسته در حوزه آن اقامت داشته است و چنانچه در ایران اقامت نداشته باشد، در دادگاهی اقامه می‌شود که متوقّف یا ورشکسته در حوزه آن برای انجام معاملات خود شعبه یا نمایندگی داشته یا دارد این ماده عام بوده و شامل اشخاص حقیقی یا حقوقی متوقّف یا ورشکسته می‌باشد.

ز - دعوای خاص مربوط به شرکتهای بازرگانی:

وفق ماده‌ی ۲۲ ق.آ.د.م: «دعوای راجع به ورشکستگی شرکتهای بازرگانی که مرکز اصلی آنها در ایران است، همچنین دعوای مربوط به اصل شرکت و دعوای بین شرکت و شرکاء و اختلافات حاصله بین شرکا و دعوای اشخاصی دیگر علیه شرکت تا زمانی که شرکت باقی است و نیز در صورت انحلال تا وقتی که تصفیه امور شرکت در جریان است در مرکز اصلی شرکت اقامه می‌شود.» در برخورد با هر یک از انحرافات، باید به این نکته توجه شود که گاه ممکن است اصل محل اقامت خواننده و استثناء بر یکدیگر منطبق گردند و در عمل اقامه دعوا در محل اقامت خواننده به عمل آید و چهره استثنایی وجود نداشته باشد به عنوان مثال در ماده‌ی ۲۲ اگر در دعوای راجع به ورشکستگی، اصل شرکت و یا دعوای بین شرکت و شرکا شخص دیگری به عنوان خواهان علیه شرکت اقامه دعوا نماید مطابق قاعده عام (دادگاه محل اقامت خواننده) عمل می‌شود و مواد ۲۲ و ۱۱ بریکدیگر منطبق می‌گردند. ولی اگر شرکت خواهان دعوای فوق باشد مسلماً استثناء بر اصل ماده‌ی ۱۱ ق.آ.د.م تلقی خواهد شد چرا که در این فرض شرکت در محل اقامت خود (خواهان) اقامه دعوا می‌نماید.

ح - دعوای اعسار:

مطابق ماده‌ی ۲۴ ق.آ.د.م: «رسیدگی به دعوای اعسار به طور کلی با دادگاهی است که صلاحیت رسیدگی نخستین دعوای اصلی را دارد یا ابتدائاً به آن رسیدگی نموده است.»

اعسار به معنای نداری و دارای دو چهره است:

- ۱- اعسار از هزینه دادرسی: منظور ادعای شخصی است که قادر به پرداخت هزینه دادرسی نمی‌باشد.
 - ۲- اعسار از محکوم به: یعنی ناتوانی از پرداخت میزان محکومیت توسط محکوم علیه.
- اعسار ممکن است به واسطه عدم کفایت دارایی یا عدم دسترسی به مال به طور موقت باشد. (ماده ۵۰۴ ق.آ.د.م)

ط - دعوای مربوط به اسناد ثبت احوال:

ماده‌ی ۲۵ ق.آ.د.م در این خصوص مرقوم می‌دارد «هرگاه سند ثبت احوال در ایران تنظیم شده باشد و ذی نفع مقیم خارج از کشور باشد رسیدگی با دادگاه محل صدور سند است و اگر محل تنظیم سند و اقامت خواهان هر دو خارج از کشور باشد در صلاحیت دادگاه عمومی شهرستان تهران خواهد بود.»

در این ماده شایع‌ترین فرض یعنی صورتی که محل اقامت ذی‌نفع در ایران باشد مورد بررسی قرار نگرفته است علت عدم تصریح نیز وجود ماده ۴ قانون ثبت احوال می‌باشد مطابق ماده ۴ قانون ثبت احوال رسیدگی به شکایات اشخاص ذی‌نفع از تصمیمات هیئت حل اختلاف و همچنین رسیدگی به دعاوی راجع به سایر اسناد ثبت احوال در صلاحیت دادگاه محل اقامت خواهان است.

گفتار سوم - اختلاف در صلاحیت و مراجع حل اختلاف

مبحث اول - انواع اختلاف در صلاحیت

بند اول - اختلاف نفی در صلاحیت: اگر دعوی در مشهد طرح شود و دادگاه واقع در آن، قرار عدم صلاحیت نسبت به دادگاه عمومی تهران صادر و پرونده را به تهران ارسال کند و در نقطه مقابل دادگاه عمومی تهران نیز معتقد به صلاحیت دادگاه مشهد باشد و نسبت به آن قرار عدم صلاحیت صادر نماید اختلاف نفی صلاحیت تحقق می‌یابد در حقیقت، اینجا هیچ‌یک از دادگاهها خود را صالح به رسیدگی نمی‌دانند.

بند دوم - اختلاف اثباتی در صلاحیت: در صورتی است که در آن واحد دو یا چند مرجع خود را صالح به رسیدگی بدانند، در این فرض دادرسی تا حل اختلاف ادامه می‌یابد.

مبحث دوم - مراجع حل اختلاف در صلاحیت:

بند اول - دیوان عالی کشور

الف - مواردی که دیوان عالی کشور مرجع حل اختلاف است

۱ - دادگاهها حوزه‌های قضایی دو استان مختلف:

هرگاه اختلاف بین دو دادگاه مستقر در دو استان مختلف باشد دیوان به عنوان عالی‌ترین مرجع قضایی در کشور مستنداً به تبصره‌ی ماده‌ی ۲۷ ق.آ.د.م اقدام به حل اختلاف می‌نماید و نظر دیوان در این خصوص لازم‌الاتباع است.

۲ - دادگاههای مختلف یک استان

در جایی است که اختلاف بین دو یا چند دادگاه غیر هم‌عرض در حوزه قضایی یک استان رخ دهد مانند اختلاف بین دادگاه عمومی و انقلاب در این مورد هم دیوان عالی کشور اقدام به حل اختلاف می‌نماید. (م ۲۸ ق.آ.د.م).

۳ - دیوان عالی کشور و دادگاه تجدیدنظر استان

در این خصوص نظر مرجع عالی که دیوان عالی کشور می‌باشد، لازم‌الاتباع است.

۴ - محاکم دادگستری و دیوان عدالت اداری (ماده‌ی ۲۲ قانون دیوان عدالت اداری)

ب - مواردی که دیوان عالی کشور مرجع صالح تعیین می‌کند

در صورتی که دادگاههای عمومی، انقلاب، نظامی با اعتقاد به صلاحیت مراجع غیر دادگستری از خود نفی صلاحیت کنند نمی‌توانند مستقیماً اقدام به ارسال پرونده به مرجع غیردادگستری نمایند بلکه باید پرونده مستقیماً به دیوان عالی کشور ارسال گردد تا دیوان اقدام به تعیین مرجع صالح نماید. (م ۲۸ ق.آ.د.م)

در این مورد هم قانونگذار در ماده‌ی ۲۸ از اصطلاح حل اختلاف استفاده کرده که قابل انتقاد به نظر می‌رسد زیرا در این فرض دیوان صرفاً اقدام به تعیین مرجع صالح می‌نماید و اختلافی محقق نشده تا رفع گردد.

بند دوم - دادگاه تجدیدنظر استان

الف - دادگاههای هم‌عرض یک استان: هرگاه اختلاف بین دادگاههای مشابه در یک استان مثلاً بین دو دادگاه عمومی یا انقلاب باشد حل اختلاف توسط دادگاه تجدیدنظر استان صورت می‌گیرد (ماده‌ی ۲۷ ق.آ.د.م).

ب - اختلاف بین دادگاه بدوی و تجدیدنظر: که در اینجا نظر دادگاه عالی (دادگاه تجدیدنظر) لازم‌الاتباع است.

ضمناً در تمام موارد رسیدگی خارج از نوبت صورت گرفته و نظر مرجع حل اختلاف لازم‌الاتباع است و این قواعد مطابق ماده‌ی ۵۸ ق.آ.د.ک، در امور کیفری نیز مجری است.

تست‌های فصل پنجم: صلاحیت

- ۱- تشخیص این امر که دعوا یا امر بخصوصی در صلاحیت مراجع قضایی است و یا باید در مراجع اداری مطرح شود در واقع تشخیص..... مرجع است. (سراسری ۸۳)
- (۱) درجه قضاوت (۲) نوع (۳) صنف (۴) نوع و درجه قضاوت
- ۲- هرگاه دادگاه عمومی تهران به صلاحیت دادگاه عمومی کرج قرار عدم صلاحیت صادر کند و این دادگاه نیز دادگاه انقلاب شیراز را صالح بداند، اختلاف در صلاحیت..... (آزاد ۸۴)
- (۱) محقق می‌شود و حل آن با دیوان عالی کشور است. (۲) محقق نمی‌شود.
- (۳) محقق می‌شود و حل آن با دادگاه تجدید نظر استان تهران است. (۴) محقق می‌شود و حل آن با دادگاه تجدید نظر استان فارس است.
- ۳- هرگاه شعبه شرکتهای ملکی را غصب نماید، مالک ملک دعوی خلع ید را باید در دادگاه محل..... اقامه کند. (وکالت ۸۳)
- (۱) اقامت خود (۲) وقوع ملک (۳) شعبه شرکت (۴) مرکز اصلی شرکت
- ۴- شخصی به نام علی از شخص دیگری به نام حسن که مقیم فرانسه است ده میلیون ریال طلبکار است حسن در ایران فاقد اقامتگاه و محل سکونت موقتی و مال غیر منقول است. در صورتی که علی بخواهد علیه وی در دادگاههای ایران اقامه دعوا نماید باید دادخواست خود را به دادگاه: (وکالت ۷۸)
- (۱) اقامتگاه سابق خوانده تقدیم نماید. (۲) اقامتگاه خود تقدیم نماید (۳) عمومی تهران تقدیم نماید. (۴) محلی که خوانده سابقا در آنجا مال غیر منقول داشته باشد.
- ۵- هرگاه محمد که مقیم کرج است خانه‌ای در بوشهر را به شخصی که مقیم اصفهان است، بفروشد و بخواهد برای مطالبه ثمن طرح دعوا نماید، دعوا خود را در کدامیک از دادگاههای عمومی باید اقامه نماید؟ (سراسری ۷۹)
- (۱) کرج (۲) اصفهان (۳) بوشهر (۴) کرج یا بوشهر به انتخاب محمد
- ۶- هرگاه شخصی که اقامتگاه او شهرستان کرج است دعوی به خواسته خلع ید از باغ خود واقع در رامسر به طرفیت شرکت سهامی خاص که مرکز اصلی آن در شهرستان رشت می‌باشد اقامه نماید رسیدگی به این دعوا در صلاحیت کدامیک از دادگاههای عمومی است. (وکالت ۸۰)
- (۱) رامسر (۲) رشت (۳) کرج (۴) یکی از دادگاههای رامسر یا رشت به انتخاب خواهان
- ۷- خواهان با اجتماع چه شرایطی می‌تواند هریک از دادگاههای محل وقوع عقد، محل اجرای عقد یا محل اقامت خوانده را برای اقامه دعوا انتخاب نماید: (آزاد ۷۸، سراسری ۷۵)
- (۱) باید که دعوا راجع به مال غیر منقول بوده و از عقد یا قرارداد ناشی شده باشد.
- (۲) باید که دعوا راجع به مال منقول یا غیر منقول بوده و از عقد یا قرارداد ناشی شده باشد.
- (۳) باید که دعوا راجع به مال منقول بوده و از عقد یا قرارداد ناشی شده باشد.
- (۴) چنین حق انتخابی در هیچ صورتی برای خواهان وجود ندارد.
- ۸- دعوا مطالبه اجاره‌بهای مال غیر منقول..... (آزاد ۷۸)
- (۱) باید در محل وقوع مال غیر منقول اقامه شود. (۲) باید در دادگاه محل اقامت خوانده اقامه شود.
- (۳) باید در دادگاه وقوع عقد اقامه شود. (۴) خواهان می‌تواند دعوا را در محل وقوع مال غیر منقول یا محل انعقاد عقد اجاره اقامه نماید.
- ۹- کدام دسته از دعوی زیر دعوی طاری است..... (سراسری ۷۶)
- (۱) ورود ثالث، جلب ثالث، دعوا متقابل
- (۲) جلب ثالث، دعوا تهاتر، دعوا متقابل
- (۳) دعوا تهاتر، جلب ثالث، نسخ معامله
- (۴) ورود ثالث، جلب ثالث، اعتراض شخص ثالث، اعاده دادرسی
- ۱۰- دعوی طاری در صورتی در صلاحیت دادگاهی است که به دعوی اصلی رسیدگی می‌کند که: (سراسری ۷۷)
- (۱) با دعوی اصلی ناشی از یک منشاء باشد و یا با آن ارتباط کامل داشته باشد.
- (۲) از نظر صلاحیت محلی در صلاحیت دادگاهی باشد که به دعوی اصلی رسیدگی می‌کند. (۴) طرفین دعوا با آن موافق باشند.
- (۳) در جلسه اول دادرسی اقامه شود.
- ۱۱- دادگاه صالح برای رسیدگی به دعوی راجع به ترکه متوفایی که آخرین محل زندگی او تهران، اموال غیر منقول او در شیراز و ورثه او در اصفهان هستند، دادگاه: (سراسری ۸۱، قضاوت ۷۸)
- (۱) اصفهان است (۲) منتخب ورثه است (۳) شیراز است (۴) تهران است
- ۱۲- دعوی راجع به توقف یا ورشکستگی باید در دادگاهی اقامه شود: (سراسری ۸۱)
- (۱) که شخص متوقف برای انجام معاملات خود نمایندگی داشته است
- (۲) که بیشترین اموال شخص متوقف در حوزه آن واقع است.
- (۳) که شخص متوقف یا ورشکسته در حوزه آن اقامت داشته باشد.
- (۴) که بیشترین معاملات شخص متوقف در حوزه آن انجام شده است.
- ۱۳- هرگاه سند ثبت احوال در ایران تنظیم شده و ذی‌نفع مقیم خارج از کشور است: (وکالت ۸۳ و ۷۹ و سراسری ۸۱)
- (۱) رسیدگی با دادگاه عمومی تهران است.
- (۲) دادگاههای ایران صلاحیت رسیدگی ندارند
- (۳) رسیدگی با دادگاه محل صدور سند است.
- (۴) دادگاه آخرین اقامتگاه ذی‌نفع در ایران صالح است.
- ۱۴- چنانچه محل تنظیم سند ثبت احوال و محل اقامت خواهان هر دو خارج از کشور باشد، دعوی مربوط به سند در صلاحیت کدام دادگاه است؟ (سراسری ۷۸ و ۸۰)
- (۱) آخرین محل اقامت خواهان در ایران (۲) دادگاه تجدید نظر استان تهران (۳) دادگاه عمومی شهرستان تهران. (۴) خواهان در انتخاب دادگاه آزاد است.
- ۱۵- مناط صلاحیت دادگاه در رسیدگی به دعوا: (وکالت ۷۹)
- (۱) تاریخ اجرای حکم است
- (۲) تاریخ صدور حکم است
- (۳) تاریخ رسیدگی در مرحله تجدید نظر است
- (۴) تاریخ تقدیم دادخواست است مگر در موردی که خلاف آن مقرر شود.
- ۱۶- تشخیص صلاحیت یا عدم صلاحیت هر دادگاه نسبت به دعوا که به آن رجوع شده است: (وکالت ۷۲)
- (۱) با دادگاه حقوقی یک است. (۲) با خود آن دادگاه است. (۳) با دادگاه بالاتر است. (۴) با دیوان عالی کشور است.
- ۱۷- دعوی اضافی در کدام دادگاه اقامه می‌شود؟
- (۱) در دادگاه محل اجرای قرارداد (۲) در دادگاهی که دعوی اصلی در آن مطرح است. (۳) در دادگاه محل اقامت خوانده (۴) در دادگاه محل اقامات خواهان
- ۱۸- دعوی راجع به اموال غیر منقول که از قرارداد ناشی شده باشد:
- (۱) در دادگاهی اقامه می‌شود که مال غیر منقول در حوزه آن است.
- (۲) در دادگاهی اقامه می‌شود که قرارداد در حوزه آن منعقد شده است.
- (۳) در دادگاهی اقامه می‌شود که قرارداد در حوزه آن می‌بایست اجرا شود.
- (۴) خواهان مخیر است در دادگاه محل اقامت خوانده یا محل انعقاد قرارداد طرح دعوا کند.
- ۱۹- هرگاه دعوا راجع به اموال غیر منقول متعددی می‌باشد که در حوزه‌های قضایی مختلف واقع شده اند:
- (۱) خواهان باید در دادگاه محل اقامت خوانده دعوا را مطرح کند.

- (۲) خواهان می‌تواند در دادگاه محل اقامت خود طرح دعوا را مطرح کند.
- (۳) خواهان باید در دادگاه محلی اقامه دعوا کند که ارزش مال غیر منقول واقع در آن بیشتر از بقیه اموال غیر منقول است.
- (۴) خواهان می‌تواند در هر یک از دادگاه‌های حوزه‌های قضایی که اموال غیر منقول در آنها قرار داد، طرح دعوا نماید.
- ۲۰ - کدامیک از موارد زیر دعوای طاری نیست؟**
- (۱) عنوان احتساب (۲) تهاثر (۳) هر اظهاری که دفاع محسوب شود (۴) هر سه مورد
- ۲۱ - هرگاه رسیدگی به دعوا منوط به اثبات ادعایی باشد که رسیدگی به آن در صلاحیت دادگاه دیگری است:**
- (۱) قاضی دادگاه با صدور قرار عدم صلاحیت پرونده را به دادگاه دیگر ارسال می‌کند.
- (۲) رسیدگی به دعوا ادامه می‌یابد و ذی‌نفع می‌تواند در صورت صدور حکم تقاضای اعاده دادرسی کند.
- (۳) رسیدگی به دعوا تا اتخاذ تصمیم نهایی از مرجع صلاحیتدار متوقف می‌شود.
- (۴) قاضی دادگاه قرار عدم استماع دعوا را صادر می‌کند تا مرجع صلاحیتدار اتخاذ تصمیم نماید.
- ۲۲ - هرگاه رسیدگی به دعوا منوط به اثبات ادعایی باشد که رسیدگی به آن در صلاحیت دادگاه دیگر است بعد از توقف رسیدگی به دعوا، خواهان مکلف است ظرف.... در دادگاه صالح اقامه دعوا کند و رسید آن را به دفتر دادگاه رسیدگی کننده تسلیم نماید.**
- (۱) بیست روز (۲) یک ماه (۳) دو ماه (۴) یک هفته
- ۲۳ - رسیدگی به دعوای اعسار در صلاحیت کدام دادگاه است؟**
- (۱) دادگاهی که دعوای اعسار در آنجا مطرح می‌شود چه دادگاه بدوی باشد یا تجدید نظر
- (۲) خواهان می‌تواند دعوای اعسار را در هر دادگاهی مطرح کند.
- (۳) دادگاهی که اقامتگاه خوانده در آنجا قرار دارد.
- (۴) دادگاهی که صلاحیت رسیدگی نخستین به دعوای اصلی را دارد یا ابتدا به آن رسیدگی کرده باشد.
- ۲۴ - درخواست تأمین دلیل و امارات در صلاحیت: (سراسری ۸۰)**
- (۱) دادگاهی است که درخواست کننده انتخاب می‌کند.
- (۲) دادگاه محل اقامت درخواست کننده است.
- (۳) دادگاه محلی است که دلایل و امارات در حوزه آن قرار دارد.
- ۲۵ - رسیدگی به دعوای مطالبه مال الاجاره مال غیر منقول هرگاه مستأجر مقیم کرج و موجر مقیم ورامین و مورد اجاره تهران واقع باشد، در صلاحیت دادگاه عمومی کدام است؟ (سراسری ۷۷)**
- (۱) ورامین (۲) تهران (۳) کرج (۴) به درخواست مستأجر تعیین می‌شود.
- ۲۶ - هرگاه پس از تقدیم دادخواست نخستین به دادگاه صالح، به موجب قانون، در قلمرو یا نوع چنین دادگاهی تغییر ایجاد شود به گونه ای که صلاحیت خود را از دست بدهد، علی القاعده تغییر ایجاد شده.... (سراسری ۸۵)**
- (۱) در قلمرو و یا نوع، مانع رسیدگی دادگاه است
- (۲) در قلمرو و یا نوع، مانع رسیدگی دادگاه نیست
- (۳) در قلمرو، مانع رسیدگی دادگاه است اما در نوع، مانع رسیدگی نیست
- (۴) در قلمرو، مانع رسیدگی دادگاه نیست اما در نوع، مانع رسیدگی است
- ۲۷ - صلاحیت دادگاه انقلاب نسبت به دادگاه عمومی چگونه است؟ (وکالت ۷۸)**
- (۱) ذاتی است (۲) نسبی است (۳) از جهتی نسبی و از جهتی ذاتی است. (۴) صلاحیت هر دو یکسان است.
- ۲۸ - کدام یک از دعوای زیر باید در دادگاه محل اقامت خوانده اقامه شود:**
- (۱) اعسار از محکوم به (۲) ثمن معامله راجع به غیر منقول (۳) دعوی خلع ید از اموال غیر منقول (۴) ابطال اجرائیه که اجرای ثبت به تقاضای زوجه برای وصول مهریه علیه زوج صادره کرده است.
- ۲۹ - چنانچه اختلاف در صلاحیت بین دادگاه عمومی حوزه یک استان با دادگاه تجدید نظر استان دیگری باشد: (وکالت ۸۳ و سراسری ۸۳)**
- (۱) حل آن با دیوان عالی کشور است (۲) حل آن با هیئت حل اختلاف است. (۳) نظر دادگاه تجدید نظر استان لازم‌الاتباع است. (۴) حل آن با هیئت مشترک دادگاههای تجدید نظر دو استان است.
- ۳۰ - چنانچه دادگاه عمومی، قرار عدم صلاحیت به اعتبار صلاحیت دیوان عدالت اداری صادر کند باید: (وکالت ۸۱ و سراسری ۸۰)**
- (۱) قرار را به خواهان ابلاغ و پس از قطعیت آن، پرونده را به دیوان عدالت اداری بفرستد.
- (۲) پرونده را به دیوان عالی کشور بفرستد و در صورت تأیید قرار صادره در دیوان عالی کشور، پرونده را به دیوان عدالت اداری ارسال کند.
- (۳) پرونده را به دیوان عدالت اداری بفرستد و چنانچه دیوان عدالت اداری صلاحیت خود را نپذیرد، نظر دیوان مذکور برای دادگاه عمومی لازم‌الاتباع است.
- (۴) پرونده را به دیوان عدالت اداری بفرستد و در صورت اختلاف در صلاحیت بین دیوان و دادگاه عمومی حل اختلاف در دیوان عالی کشور به عمل می‌آید.
- ۳۱ - مرجع حل اختلاف در صلاحیت بین دو دادگاه نظامی و انقلاب یک استان: (سراسری ۸۱)**
- (۱) دیوان عالی کشور است (۲) ریاست دادگستری استان است. (۳) دادگاه تجدید نظر استان است. (۴) پیش‌بینی نشده است چون اختلاف قابل تحقق نیست.
- ۳۲ - هرگاه رای از دادگاهی که صلاحیت ذاتی ندارد، علیه خوانده صادر گردیده و نهایی شود:**
- (۱) در هیچ صورتی نمی‌تواند اجرا شود، زیرا قواعد صلاحیت ذاتی دادگاه مربوط به نظم عمومی است.
- (۲) در هیچ صورتی نمی‌تواند اجرا شود، زیرا قواعد صلاحیت ذاتی به تنهایی موجب بطلان رای است.
- (۳) در هر حال باید اجراء شود، زیرا عدم صلاحیت ذاتی دادگاه اگر رای عادلانه باشد به تنهایی موجب بطلان رای نمی‌باشد.
- (۴) در هر حال باید اجراء شود، زیرا استناد به عدم صلاحیت ذاتی مستلزم این است که دعوا یا رای صادره در جریان رسیدگی قرار داشته باشد.
- ۳۳ - در مواردیکه دادگاهها اعم از عمومی، نظامی و انقلاب به صلاحیت مراجع غیر قضایی از خود نفی صلاحیت نمایند پرونده: (وکالت ۷۹)**
- (۱) بایگانی می‌شود. (۲) به مرجع صالح فرستاده می‌شود.
- (۳) برای تشخیص صلاحیت به دادگاه تجدید نظر استان ارسال می‌شود. (۴) برای تشخیص صلاحیت به دیوان عالی کشور ارسال می‌شود.
- ۳۴ - دادگاهی که پس از صدور قرار عدم صلاحیت پرونده به آن ارجاع می‌شود مکلف است:**
- (۱) ظرف یک هفته راجع به صلاحیت اظهار نظر کند. (۲) در اولین جلسه رسیدگی راجع به صلاحیت اظهار نظر کند.
- (۳) خارج از نوبت راجع به صلاحیت اظهار نظر کند. (۴) ظرف ۲ روز راجع به صلاحیت خود اظهار نظر کند.
- ۳۵ - دادگاهی که خواهان دعوا را در آن اقامه نموده است چنانچه فاقد صلاحیت ذاتی باشد: (آزاد ۷۷)**
- (۱) در هیچ صورتی نمی‌تواند به دعوا رسیدگی نماید.

۲) در صورت توافق خواننده و خواهان می‌تواند به دعوا رسیدگی نماید.

۳) در صورت عدم ایراد خواننده می‌تواند به دعوا رسیدگی نماید.

۴) در هیچ صورتی نمی‌تواند به عنوان دادگاه به دعوا رسیدگی نماید اما در صورت توافق طرفین می‌تواند به عنوان داور مرضی‌الطرفین رسیدگی نموده و رأی داور صادر و اختلاف را فیصله دهد.

۳۶- دعوی ابطال دستور اجرای سند رسمی لازم‌الاجرا در صلاحیت... (سراسری ۸۵)

۱) دادگاه عمومی محل مرجعی است که دستور اجرا صادر کرده است ۲) هیئت نظارت اداره ثبت محل اقامت خواننده است

۳) هیئت نظارت اداره ثبت محل تنظیم سند است ۴) دادگاه عمومی محل اقامت خواننده است

۳۷- هر گاه دادگاه عمومی، در دعوی، به صلاحیت اداره ثبت، قرار عدم صلاحیت صادر نماید، باید پرونده را برای: (سراسری ۸۴)

۱) رسیدگی، به اداره ثبت بفرستد. ۲) تعیین مرجع صالح به دیوان عالی کشور بفرستد.

۳) حل اختلاف در صلاحیت، به دیوان عالی کشور بفرستد. ۴) حل اختلاف در صلاحیت، به دادگاه تجدیدنظر استان مربوط بفرستد.

۳۸- اختلافات ناشی از اجرای احکام راجع به دادگاهی است که حکم: (آزاد ۸۴)

۱) را صادر نموده به استثنای اختلاف راجع به مفاد حکم. ۲) در آن قطعی شده حتی اختلاف راجع به مفاد حکم.

۳) توسط آن اجرا می‌شود، حتی اختلاف راجع به مفاد حکم. ۴) توسط آن اجرا می‌شود به استثنای اختلاف راجع به مفاد حکم.

۳۹- در دعوی مطالبه مهریه..... (وکالت ۹۰)

۱) دادگاه محل وقوع عقد نکاح صالح است. ۲) دادگاه محل اقامت زوج صالح است ۳) دادگاه محل اقامت زوجه صالح است ۴) گزینه الف و ب صحیح است.

۴۰- در تعریف دعاوی طاری کدام گزینه صحیح است؟ (استخدام قضات ۹۰)

۱) ضمیمه دعوی اصلی، متقابل، وارد ثالث و اعتراض ثالث ۲) ضمیمه دعوی اصلی، متقابل، وارد ثالث و تغییر دعوا

۳) ضمیمه دعوی اصلی، متقابل، وارد ثالث و جلب ثالث. ۴) ضمیمه دعوی اصلی، متقابل، وارد ثالث ورود و اعتراض ثالث

۴۱- چنانچه حکم فرجام‌خواسته از دادگاهی صادر شده باشد که در زمان صدور حکم، صلاحیت ذاتی داشته اما در زمان رسیدگی فرجامی صلاحیت خود را از دست داده باشد، دیوان عالی کشور، علی‌القاعده..... (ارشد آزاد و سراسری ۹۰)

۱) نباید حکم را به این دلیل فسخ کند مگر دادگاه صالح دادگاه انقلاب باشد. ۲) باید حکم را به این علت فسخ نماید.

۳) باید حکم را به این دلیل فسخ کند مگر دادگاه صالح دادگاه انقلاب باشد. ۴) نباید حکم را به این علت فسخ کند.

۴۲- چنانچه دادگاه عمومی و اداری ثبت در یک محل، همزمان، به دعوی اقرار رسیدگی نمایند، پرونده باید برای فرستاده شود. (ارشد سراسری ۹۰)

۱) تعیین مرجع صالح به دیوان عالی کشور ۲) حل اختلاف در صلاحیت به دادگاه تجدیدنظر استان

۳) حل اختلاف به شورای عالی ثبت ۴) تعیین مرجع صالح ب دادگاه تجدیدنظر استان

۴۳- مناط ایجاد صلاحیت برای دادگاه، تاریخ..... است. (وکالت ۹)

۱) تقدیم دادخواست ۲) اولین جلسه رسیدگی دادگاه ۳) تحقق اختلاف بین طرفین ۴) تحقق واقعه حقوقی یا انعقاد عقود

۴۴- چنانچه اصل دعوی حقوقی در صلاحیت دادگاه انقلاب تهران باشد و موضوع قرار تامین خواسته مال منقولی باشد که در مقر دادگاه انقلاب شیراز است. صدور قرار تامین خواسته (ارشد ۹۱)

۱) در صلاحیت هر یک از دادگاه های انقلاب تهران و شیراز به انتخاب خواهان. ۲) در صلاحیت دادگاه انقلاب تهران است.

۳) در صلاحیت دادگاه انقلاب شیراز است. ۴) ممکن نیست.

۴۵- دعوی به خواسته‌ی یکصد میلیون ریال اجاره‌بهای ملکی تجاری که در تهران واقع است و علیه خوانده‌ای می باشد که مقیم کرمان است در چه مرجعی باید اقامه شود؟ (ارشد ۹۱)

۱) دادگاه عمومی حقوقی کرمان ۲) شورای حل اختلاف تهران ۳) دادگاه عمومی حقوقی تهران ۴) دادگاه عمومی حقوقی محل انعقاد قرارداد اجاره

۴۶- اگر به موجب قراردادی که در اصفهان منعقد شده، شخصی یک باب آپارتمان واقع در تهران و یک دستگاه خودرو خریداری نماید و فروشنده مقیم کرج باشد، دعوی تحویل و تسلیم آپارتمان و خودرو که به موجب یک دادخواست مطرح شده در صلاحیت چه دادگاهی است؟ (وکالت ۸۹)

۱) دادگاه عمومی اصفهان که محل وقوع عقد است. ۲) دادگاه عمومی تهران که محل وقوع آپارتمان است.

۳) دادگاه عمومی کرج که محل اقامت فروشنده (خواننده) است ۴) هر یک از دادگاه‌های عمومی تهران و اصفهان و کرج صالح به رسیدگی هستند

۴۷- چنانچه خواهسته‌ی دعوا مطالبه‌ی یکصد تن گندم باشد که یکصد میلیون ریال تقویم شده باشد و به موجب قراردادی که در کرمانشاه منعقد شده باید در تهران تحویل شود، خواهان می‌تواند دعوا را تنها در دادگاه عمومی اقامه نماید. (وکالت ۹۱)

۱) کرمانشاه یا تهران ۲) کرمانشاه یا محل اقامت خواننده ۳) تهران یا محل اقامت خواننده ۴) کرمانشاه، تهران یا محل اقامت خواننده

۴۸- اگر دادگاه عمومی قرار عدم صلاحیت به شایستگی اداره ثبت محل صادر نماید پرونده را باید به..... (وکالت ۸۷)

۱) دادگاه تجدیدنظر استان بفرستد ۲) سازمان ثبت بفرستد ۳) دیوان عالی کشور بفرستد ۴) اداره ثبت محل بفرستد

۴۹- دعوی بازرگانی و دعوی راجع به اموال منقول که از عقود و قراردادها ناشی شده باشد در صلاحیت کدام یک از مراجع زیر است؟ (وکالت ۸۷)

۱) دادگاه محل اقامت خواننده و خواهان ۲) دادگاه محل وقوع عقد و محل اجرای تعهد

۳) دادگاه محل اقامت خواننده ۴) گزینه های ۲ و ۳

فصل ششم - دعوا، شرایط اقامه و انواع آن

گفتار اول - مفهوم دعوا، انتقال و زوال آن

مبحث اول - مفهوم دعوا

دعوا به صور مختلف مورد تعریف قرار گرفته است، بسته به زاویه دید می‌شود از این مفهوم تعاریف متعددی ارائه کرد که از جمله می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

دعوا در مفهوم اول: توانایی قانونی شخصی که مدعی است حق وی تضییع شده یا مورد انکار قرار گرفته است در مراجعه به مراجع صالحه در جهت به قضاوت گذاردن ادعا و ترتب آثار قانونی و برای طرف مقابل توانایی مقابله با این ادعاست، بنابراین شرایط تحقق این مفهوم این است که اولاً حقی قانونی و مشروع حداقل بر اساس ادعای طرف وجود داشته باشد. ثانیاً این حق حداقل حسب ادعای طرف مورد تجاوز یا انکار قرار گرفته باشد.

دعوا در مفهوم دوم: به معنی منازعه و اختلافی است که در مرجع قضایی مطرح گردیده است، اختلاف این دو مفهوم در این است که در مورد اول تأکید بر روی توانایی طرح دعواست در حالی که در مفهوم دوم موضوع، خود دادرسی است که در مرجع قضایی در حال بررسی است.

مبحث دوم - انتقال دعوا

ممکن است ارادی یا قهری باشد:

بند اول - انتقال ارادی دعوا:

معمولاً با انتقال حق اصلی، دعوا نیز انتقال می‌یابد با این حال این یک قاعده همیشگی نیست و فرضاً اگر حق اصلی دارای خصوصیت منحصرأ شخصی باشد به جای انتقال از بین می‌رود.

بند دوم - انتقال قهری:

با مرگ شخص نیز حق اصلی و حق اقامه دعوا به تبع ترکه به وراثت انتقال می‌یابد، بدیهی است استثناء بالا یعنی جائی که حق اصلی دارای خصوصیت منحصرأ شخصی است در این مورد هم جریان دارد به عنوان مثال اگر مردی علیه همسر خود دعوای تمکین طرح نماید با فوت زن دعوای تمکین منتفی و زایل می‌شود و انتقال دعوا سالبه به انتفاء موضوع خواهد بود.

مبحث سوم - زوال دعوا و دادرسی

بند اول - موارد زوال دعوا در مفهوم اول

الف - صدور حکم قطعی:

صدور حکم قطعی معمول‌ترین طریقه زوال دعوا در این مفهوم است.

ب - زوال حق اصلی:

با از بین رفتن حق اصلی، دعوا نیز زایل می‌گردد که ممکن است به دو صورت ارادی مانند ابراء مافی‌الذمه و یا قهری مانند مالکیت ما فی‌الذمه تحقق یابد.

ج - فوت یکی از طرفین در موارد خاص:

این موضوع نیز می‌تواند گاه باعث زوال دعوا گردد مانند جایی که حق قائم به شخص است نظیر دعوای تمکین و طلاق بدین نحو که اگر زنی بر علیه شوهر خود دعوای طلاق طرح نماید بدیهی است با فوت شوهر دعوا زایل می‌گردد.

د - صرف نظر از دعوا به طور کلی:

در صورتی که مستنداً به بند ج ماده‌ی ۱۰۷ ق.آ.د.م به طور کلی از دعوا صرف نظر گردد دعوا زایل می‌شود، در این فرض قرار سقوط دعوا صادر می‌گردد که تنها قراری است که دارای اعتبار امر قضاوت شده است چرا که به جهت زوال دعوا در مفهوم اول دگر بار همان ادعا قابل طرح نخواهد بود.

بند دوم - زوال دادرسی:

از جمله در موارد ذیل بدون اینکه دعوا بطور کلی از بین برود دادرسی زایل می‌گردد.

۱ - استرداد دادخواست: که مستنداً به بند الف ماده‌ی ۱۰۷ ق.آ.د.م تا اولین جلسه رسیدگی ممکن است و در این صورت دادگاه قرار ابطال دادخواست صادر خواهد نمود.

۲ - استرداد دعوا: که موضوع بند ب و یکی از فروض بند ج ماده‌ی ۱۰۷ ق.آ.د.م است این حق تا زمانی که دادرسی تمام نشده است و پس از ختم مذاکرات در صورت رضایت طرف مقابل قابل اعمال است که در این صورت قرار رد دعوا صادر خواهد شد بدیهی است این قرارها دارای اعتبار امر مختومه نبوده و موضوع مجدداً قابل طرح خواهد بود.

۳ - صدور قرار ها بجز قرار سقوط دعوا و...

گفتار دوم - شرایط اقامه دعوا

در مورد احصاء شرایط اقامه دعوا بین حقوقدانان اختلاف وجود دارد بدین نحو که علاوه بر سه شرط مهم نفع، اهلیت و سمت، شرایط دیگری از جمله اقامه دعوا در مهلت قانونی و اینکه دعوای اقامه شده مختومه نشده باشد و... توسط بعضی از ایشان مورد احصا قرار گرفته است که به دلیل اهمیت کم از بحث پیرامون آنها صرف نظر می‌گردد.

مبحث اول - نفع

این موضوع در ماده‌ی ۲ و بند ۱۰ ماده‌ی ۸۴ ق.آ.د.م مورد تصریح قرار گرفته با این توضیح که صرفاً شخصی حق اقامه دعوا دارد که در موضوع ذی نفع باشد، توضیح این نکته ضروری به نظر می‌رسد که در مورد نفع صرف ادعا در فرض پیروزی کفایت می‌کند، لازم نیست در واقع نفعی وجود داشته باشد؛ در هر حال این نفع باید دارای شرایط ذیل باشد:

بند اول - حقوقی و مشروع باشد

نفعی مورد حمایت قرار می‌گیرد که نامشروع نباشد، نفعی که در تعارض با نظم عمومی و اخلاق حسنه است مشمول این عنوان نبوده و غیرقابل حمایت است، البته مواردی از نرزش در برابر این شرط در رویه قضایی دیده می‌شود همانند رأی وحدت رویه شماره ۶۱۷ سال ۱۳۷۶ هیئت عمومی دیوان عالی کشور که زانی را پدر عرفی طفل تلقی نموده و کلیه تکالیف مربوط به پدر از جمله اخذ شناسنامه را بر وی بار نموده است.

بند دوم - به وجود آمده و باقی باشد

بر این شرط نیز استثنائاتی نظیر ماده‌ی ۱۱۴ ق.آ.د.م در مورد تأمین خواسته نسبت به دیون حال نشده و ماده‌ی ۱۴۹ همان قانون در خصوص تأمین دلیل و ادله و مدارکی که در آینده ممکن است استفاده از آن متعسر گردد، وجود دارد.

بند سوم - شخصی و مستقیم باشد

بنابراین هیچ‌کس نمی‌تواند برای نفع دیگری یا نفعی که مستقیماً در آن نقش ندارد اقامه دعوا کند.

مبحث دوم - اهلیت

یکی دیگر از شرایط اقامه دعوا اهلیت قانونی است، این اهلیت غالباً ناظر به اهلیت تصرف است و نه تمتع.

۱. مطابق ماده ۱۲۱۰ قانون مدنی و رأی وحدت رویه شماره ۳۰ مورخ ۸۳/۱۰/۳ دیوان عالی کشور هر شخص که به سن ۱۸ سالگی رسیده باشد دارای اهلیت قانونی است و حق طرح هر گونه دعاوی مالی و غیرمالی را دارد، مگر اینکه حجر وی به موجب حکم دادگاه اثبات شده باشد.

۲. مطابق ماده ۱۲۱۰ قانون مدنی پسر دارای ۱۵ سال تمام قمری و دختر دارای ۹ سال تمام قمری با توجه به اینکه به سن بلوغ رسیده است حق طرح دعاوی غیرمالی را خواهد داشت.

مبحث سوم - سمت

اگر شخص حقیقی اصیل، اقدام به طرح دعوا نماید، این شرط موضوعاً منتفی است، دراین فرض مفهوم سمت مستغرق در نفع خواهد بود و این موضوع جایی مطرح می شود که شخص حقیقی مع الواسطه اقدام به طرح دعوا نماید که ممکن است به اشکال ذیل باشد، علاوه برآن در مورد وکالت در دعاوی احکام ویژه ای وجود دارد که به ترتیب ضمن همین مبحث مورد بررسی قرار می گیرند

بند اول - قائم مقامی و نمایندگی

گرچه در قانون تفکیک و تمایز دقیقی در نظر گرفته نشده است و گاه اصطلاحات قائم مقامی و نمایندگی به جای یکدیگر به کار رفته اند، با این حال اگر قرار باشد بین این دو تفکیکی قائل شویم باید گفت قائم مقام کسی است که به جانشینی دیگری، دارای حقوق و تکالیفی می گردد مانند منتقل الیه که قائم مقام انتقال دهنده در مورد انتقال است در مقابل، اصطلاح نمایندگی در سه مفهوم بکار رفته و نمایندگی در معنای اعم خود به سه دسته تقسیم می گردد:

الف - نمایندگی قانونی به معنای اخص: که نمایندگی به موجب قانون منصوص شده و اراده هیچ یک از دو طرف در آن تأثیر ندارد مانند ولی قهری نسبت به صغار، وزیر نسبت به وزارتخانه، روسای ادارات نسبت به اداره و...

ب - نمایندگی قضایی: در این نوع نمایندگی، نماینده توسط دادگاه و به موجب رأی دادگاه تعیین می گردد مانند قیم و امین.

ج - نمایندگی قراردادی: که مبنای نمایندگی، قراردادی است که بوسیله طرفین منعقد گردیده است مانند وکلای دادگستری، نمایندگان حقوقی وزارتخانه ها و...

بند دوم - نکات عمده وکالت در دعاوی

الف - کلیات

الف. به موجب اصل ۳۵ قانون اساسی در همه دادگاه ها طرفین دعوا حق دارند برای خود وکیل انتخاب نمایند و اگر توانایی انتخاب وکیل را نداشته باشند باید برای آنها امکانات تعیین وکیل فراهم گردد بنابراین در تمامی دادگاه ها و در تمامی دعاوی باید این حق به عنوان یک اصل راهبردی مورد احترام قرار گیرد.

ب. برابرماده ۳۱ ق.آ.د.م هر شخص می تواند در دعوای حقوقی تا حداکثر دو وکیل انتخاب نماید و تحت شرایطی از وکیل مجانی بهره مند گردد، در امور کیفری این موضوع اهمیت بیشتری پیدا می کند به عنوان مثال ماده ۱۸۶ ق.آ.د.ک به هر متهمی حق داده که از دادگاه تقاضای وکیل کند و چنانچه دادگاه تشخیص دهد که متهم توانایی انتخاب وکیل را ندارد از بین وکلای حوزه قضایی و در صورت عدم امکان از نزدیکترین حوزه مجاور وکیلی برای وی تعیین می نماید و اگر وکیل درخواست حق الوکاله نماید دادگاه حق الزحمه ای متناسب با کار تعیین خواهد کرد که این حق الوکاله از ردیف بودجه مربوط به دادگستری پرداخت خواهد شد و همانطور که

قبلاً گفته شد حتی در جرایمی که مجازات آنها به موجب قانون، قصاص نفس، اعدام، رجم و حبس ابد باشد وجود وکیل الزامی است و در صورت عدم تعیین وکیل انتخابی دادگاه اقدام به تعیین وکیل تسخیری می‌نماید مگر در خصوص جرایم منافی عفت که متهم می‌تواند از حضور یا معرفی وکیل امتناع ورزد.

۲. طرق اعطا و اثبات وکالت در دعاوی

الف. وکالت در دادگاه:

به موجب ماده‌ی ۳۴ ق.آ.د.م وکالت ممکن است در جلسه دادرسی داده شود، در این صورت مراتب در صورتجلسه قید و به امضای موکل می‌رسد.

ب. وکالت در خارج از دادگاه:

۱. وکالت به موجب سند رسمی

وفق ماده‌ی ۳۴ ق.آ.د.م ممکن است وکالت به موجب سند رسمی باشد که در این صورت نیز باید اختیارات مندرج در ماده‌ی ۳۵ این قانون مورد تصریح قرار گیرد.

۲. وکالت به موجب سند عادی

الف. وکالتنامه‌های تنظیمی در ایران: در این وکالتنامه‌ها صحت امضای موکل در وکالتنامه توسط وکیل تأیید می‌گردد و اگر موکل در زندان باشد رئیس زندان یا معاون وی باید مراتب را مورد تأیید قرار دهد. (ماده‌ی ۳۴ ق.آ.د.م).

ب. وکالتنامه‌های تنظیمی در خارج: به موجب همان ماده در صورتی که وکالت در خارج از ایران داده شده باشد باید به گواهی یکی از مأمورین سیاسی کنسولی جمهوری اسلامی ایران برسد، مرجع گواهی وکالت‌نامه اشخاص مقیم در کشورهای فاقد مأمورین سیاسی یا کنسولی ایران به موجب آیین‌نامه‌ای است که توسط وزارت دادگستری با همکاری وزارت خارجه تهیه و به تصویب رئیس قوه قضاییه می‌رسد.

۳. حدود اختیارات وکالت:

به موجب ماده‌ی ۳۵ ق.آ.د.م وکالت در دادگاهها شامل تمامی اختیارات راجع به دادرسی است جز آنچه را که موکل استثنا کرده یا توکیل در آن خلاف شرع باشد، به موجب تبصره‌ی ۲ ماده‌ی ۳۵ «سوگند، شهادت، اقرار، لعان و ایلاء قابل توکیل نمی‌باشند.» با این حال باید موارد مندرج در مواد ۳۵ و ۳۶ قانون مورد تصریح قرار گیرد و الا وکالتنامه شامل این اختیارات نخواهد بود، ذکر بندهای مربوطه نیز کفایت نمی‌نماید.

این موارد عبارتند از: اعتراض به رای، تجدیدنظر، فرجام‌خواهی و اعاده دادرسی، مصالحه و سازش، ادعای جعل یا انکار و تردید نسبت به سند طرف و استرداد سند، تعیین جاعل، وکالت در ارجاع دعوا به داوری و تعیین داور، وکالت در توکیل و تعیین مصدق و کارشناس و دعوای خسارت، استرداد دادخواست یا دعوا، وکالت در جلب، ورود، اعتراض ثالث و دعوا متقابل و دفاع در قبال دعاوی فوق، ادعای اعسار، قبول یا رد سوگند، درخواست صدور برگ اجرایی و تعقیب عملیات آن و اخذ محکوم‌به و وجوه ایداعی.

۴. آثار وکالت:

الف. آثار وکالت نسبت به دادگاه:

به موجب ماده‌ی ۳۱ ق.آ.د.م هر یک از اصحاب دعوا می‌توانند به جای خود تا دو نفر وکیل معرفی نمایند و دادگاه مکلف است وکیل را به جای موکل بپذیرد در نتیجه کلیه اخطارها باید به وکیل ابلاغ شود، مطابق تبصره‌ی ماده‌ی ۴۷ ق.آ.د.م در مواردی که طرح دعوا یا

دفاع بوسیله وکیل جریان یافته و وکیل یاد شده حق وکالت در مرحله بالاتر را دارد کلیه آرا صادره باید به او ابلاغ شود، مبدا مهلت‌ها و مواعد از تاریخ ابلاغ به وکیل محاسبه می‌گردد و ابلاغ به موکل مؤثر در مقام نخواهد بود و اگر وکیل بعد از ابلاغ رأی و قبل از انقضای مهلت تجدیدنظر و فرجام فوت کند یا ممنوع از وکالت شود یا به واسطه قوه قهریه قادر به انجام وظیفه وکالت نباشد، ابتدای مهلت اعتراض از تاریخ ابلاغ به موکل محسوب می‌گردد. (ماده ۴۴ ق. آ. د. م)

ب. آثار وکالت نسبت به وکیل:

با پذیرش قرارداد وکالت تکالیف و تعهدات متعددی برای وکیل بوجود می‌آید از جمله اینکه باید در جلسه دادرسی حاضر گردد و در صورت قصور یا اهمال ممکن است مشمول مسئولیت مدنی، انتظامی و یا حتی کیفری گردد، ماده‌ی ۴۱ ق. آ. د. م در مقام بیان این تکلیف و معاذیر موجهه مقرر می‌دارد: «وکلا مکلفند در هنگام محاکمه حضور داشته باشند مگر اینکه دارای عذر موجهی باشند. جهات ذیل عذر موجه محسوب می‌شود:

۱ - فوت یکی از بستگان نسبی یا سببی تا درجه اول از طبقه دوم.

۲ - ابتلاء به مرضی که مانع از حرکت بوده یا حرکت، مضر تشخیص داده شود.

۳ - حوادث قهری از قبیل سیل و زلزله که مانع از حضور در دادگاه باشد.

۴ - وقایع خارج از اختیار وکیل که مانع از حضور وی در دادگاه شود.

وکیل معذور موظف است عذر خود را به طور کتبی با دلایل آن برای جلسه محاکمه به دادگاه ارسال دارد. دادگاه در صورتی به آن ترتیب اثر می‌دهد که عذر او را موجه بداند، در غیر این صورت جریان محاکمه را ادامه داده و مراتب را به مرجع صلاحیتدار برای تعقیب انتظامی وکیل اطلاع خواهد داد. در صورتی که جلسه دادگاه به علت عذر وکیل تجدید شود، دادگاه باید علت آن و وقت رسیدگی بعدی را به موکل اطلاع دهد. در این صورت، جلسه بعدی دادگاه به علت عدم حضور وکیل تجدید نخواهد شد.»

در مقایسه معاذیر این ماده با موارد مندرج در ماده‌ی ۳۰۶ ق. آ. د. م (اشخاص عادی) به نظر می‌رسد به حق قانونگذار دایره این معاذیر را خصوصاً به موجب بند چهارم توسعه داده است.

ج. آثار وکالت نسبت به موکل:

تمامی اقدامات وکیل در حدود اختیارات به منزله اقدامات موکل خواهد بود و وی مکلف به پرداخت هزینه‌های قانونی است و...

۵. طرق انقضای وکالت:

قرارداد وکالت عقدی است جایز و هر یک از طرفین به موجب ماده‌ی ۱۸۶ قانون مدنی می‌توانند در هر زمانی که اراده کنند اقدام به فسخ آن نمایند، طرق انقضای وکالت عبارتند از:

الف. عزل وکیل

به علت جایز بودن عقد وکالت موکل می‌تواند هر وقت بخواهد وکیل را عزل کند (ماده ۶۷۹ قانون مدنی) در این صورت موکل مکلف است مراتب را به دادگاه و وکیل معزول اطلاع دهد (م ۳۷ ق. آ. د. م) در هر حال عزل، فوت، استعفاء، ممنوع شدن یا تعلیق از وکالت یا بازداشت وکیل به طور کلی مانع از جریان دادرسی نخواهد بود مگر اینکه نیاز به اخذ توضیحی باشد که در این صورت مراتب در صورتجلسه قید و با ذکر موارد به اطلاع موکل می‌رسد، تا شخصاً یا توسط وکیل دیگری در موعد مقرر برای ادای توضیح حاضر شود (ماده ۴۰ ق. آ. د. م)

اقدامات وکیل تا زمانی که خبر عزل به اطلاع وی نرسیده است و همچنین ابلاغهای دادگاه در حق موکل موثر خواهد بود ولی دادگاه پس از اطلاع از عزل، دیگر او را در امور راجع به دادرسی وکیل نخواهد شناخت.

ب. استعفای وکیل

این استعفاء موجب تأخیر دادرسی نخواهد بود مگر اینکه نیازی به اخذ توضیح باشد و اگر استعفای وکیل به اطلاع دادگاه برسد، دادگاه به موکل اخطار می‌نماید که شخصاً یا توسط وکیل جدید دادرسی را تعقیب نماید و دادرسی تا مراجعه موکل یا وکیل جدید حداکثر به مدت یک ماه متوقف می‌شود.

ضمناً در خصوص این موضوع باید مفاد مواد ۴۳ و ۴۵ ق.آ.د.م در خصوص ابلاغ رأی به وکیلی که پس از صدور رأی یا در موقع ابلاغ اعلام استعفاء کند مورد توجه قرار گیرد، عزل یا استعفاء وکیل یا تعیین وکیل جدید باید در زمانی انجام شود که موجب تجدید جلسه دادگاه نگردد در غیر اینصورت دادگاه به این علت جلسه را تجدید نخواهد کرد (ماده ۴۳ ق.آ.د.م) مطابق ماده ۴۵ همان قانون نیز «وکیلی که در وکالت‌نامه حق اقدام یا حق تعیین وکیل مجاز در دادگاه تجدیدنظر و دیوان عالی کشور را داشته باشد، هرگاه پس از صدور رأی یا در موقع ابلاغ آن استعفاء دهد و از رؤیت رأی امتناع نماید، باید دادگاه رأی را به موکل ابلاغ نماید در این صورت ابتدای مدت تجدیدنظر و فرجام، روز ابلاغ به وکیل یاد شده محسوب است مگر این که موکل ثابت نماید از استعفاء وکیل بی‌اطلاع بوده در این صورت ابتدای مدت از روز اطلاع وی محسوب خواهد شد و چنانچه از جهت اقدام وکیل ضرر و زیانی به موکل وارد شود، وکیل مسئول می‌باشد. در خصوص این ماده، دادخواست تجدیدنظر و فرجام وکیل مستعفی قبول می‌شود و مدیر دفتر دادگاه مکلف است به طور کتبی به موکل اخطار نماید که شخصاً اقدام کرده یا وکیل جدید معرفی کند و یا اگر دادخواست ناقص باشد، نقص آن را برطرف نماید.»

ج. جهات دیگر انقضای وکالت:

فوت، یا جنون وکیل یا موکل به نحو مطلق و ممنوعیت از وکالت و محجوریت (سفه، ورشکستگی) جز در اموری که مانع توکیل و اقدام نباشد، موجب انقضای وکالت است. (ماده ۶۸۲ قانون مدنی)

تعلیق وکیل دادگستری از وکالت و بازداشت وی اگرچه از موجبات انقضای وکالت نمی‌باشد اما وکالت را با مانع روبرو می‌نماید، به موجب ماده ۴۰ ق.آ.د.م در موارد بالا چنانچه اخذ توضیحی لازم نباشد دادرسی به تأخیر نمی‌افتد.

گفتار سوم - انواع دعاوی

دعاوی به دسته‌های مختلفی تقسیم شده‌اند که از آن جمله می‌توان دعاوی عینی، شخصی و مختلط، دعاوی منقول و غیرمنقول و مالی و غیرمالی اشاره کرد به توضیح بعضی از این موارد می‌پردازیم:

مبحث اول - دعاوی عینی، شخصی و مختلط

دعاوی را با توجه به ماهیت حق مورد اجرا به دسته‌های زیر تقسیم می‌نمایند:

الف) دعاوی عینی

دعوا در صورتی عینی است که ماهیت حق مورد اجرا از حقوقی باشد که برای اشخاص نسبت به اعیان اموال حاصل می‌شود، این حقوق با توجه به ماده ۳۰ قانون مدنی بر سه نوعند:

- ۱- حق مالکیت اعم از عین یا منفعت
- ۲- حق انتفاع
- ۳- حق ارتفاق نسبت به ملک غیر

بنابراین دعاوی خلع ید، تخلیه ید از اعیان مرهونه و مستاجره، تصرف عدوانی، افراز، استرداد سند و... از مصادیق این مواردند

ب) دعوای شخصی:

دعوا در صورتی شخصی است که ماهیت حق اصلی مورد اجرا شخصی و یا به عبارت دیگر عهده باشد، این حق بر اساس قرارداد و یا قانون بر عهده خوانده قرار می‌گیرد مانند الزام به انجام عمل و یا خودداری از آن.

ج) دعوای مختلط:

دعوا در صورتی مختلط است که دارنده حق در یک زمان مجاز به اجرای حق عینی و شخصی باشد، در این صورت حتی اگر موضوع بر عمل حقوقی واحدی مبتنی باشد به دارنده قدرت اجرای هر دو حق را اعطا می‌کند و با اجرای هر یک از آنها امکان تواصل به حق وجود دارد.

این چنین وضعیتی در دو صورت پیش می‌آید:

۱- شخصی که با انعقاد قراردادی، مالک مالی گردیده است می‌تواند با اجرای حق عینی نسبت به مبیع دعوای مالکیت به منظور اثبات ید اقامه نماید و یا بر اساس تعهد فروشنده وی را ملزم به تحویل مبیع نماید.

۲- دعوای فسخ یا ابطال قرارداد انتقال عین معین تحویل شده در این فرض در عین حالی که دعوای فسخ و ابطال قرارداد یک دعوای شخصی است در صورت حصول نتیجه، مالکیت با عین مورد معامله مجدداً مستقر شده و حق مطالبه برای مالک به وجود می‌آید.

د) فایده تفکیک دعوای به عینی و شخصی:

۱. دعوای عینی علیه هر شخصی که عین مورد نظر نزد او باشد قابل طرح است و حکم صادره علیه هر شخصی که محکوم به در ید وی باشد قابل اجرا است در حالی که دعوای دینی علی‌الاصول فقط علیه شخصی که به موجب قرارداد یا قانون حقی علیه وی وجود دارد قابل طرح است و حکم صادره تنها علیه محکوم علیه و یا تحت شرایطی وارث او قابل اجراست.

۲. در دعوای شخصی دادگاه محل اقامت خوانده و در دعوای عینی مربوط به اموال غیرمنقول دادگاه محل وقوع مال صلاحیت دارد.

مبحث دوم - تقسیم دعوای به منقول و غیرمنقول**الف. دعوای منقول**

دعوا در صورتی منقول است که موضوع مستقیم آن مطالبه مال منقول یا اجرای تعهدات باشد، در فرانسه اصل بر منقول بودن اشیاء است و اگر گفته شود این اصل مبتنی بر غلبه این اموال است در حقوق ایران نیز اصل مذکور قابل اعمال خواهد بود، خصوصاً اینکه اموال غیرمنقول در مواد ۱۳ تا ۱۸ قانون مدنی منصوص شده‌اند.

ب. دعوای غیرمنقول:

دعوا در صورتی غیرمنقول است که موضوع مستقیم آن مال غیرمنقول یا حقوق راجع به آن (حق مالکیت، انتفاع، ارتفاق) باشد و مال غیرمنقول نیز مالی است که از محلی به محل دیگر نتوان نقل نمود اعم از اینکه استقرار آن ذاتی باشد یا به واسطه عمل انسان به نحوی که نقل آن مستلزم خرابی یا نقص خود مال یا محل آن شود. (ماده ۱۲ ق. م).

بنابراین اراضی و ابنیه و هر آنچه که در بنا منصوب و عرفاً جزء بنا محسوب است ثمره و حاصل، مطلق اشجار مادام که چیده، قطع یا درو نشده است غیرمنقول محسوب می‌شود. (مواد ۱۳، ۱۵ و ۱۶ ق. م)

به موجب ماده ۱۷ ق. م، حیوانات و اشیاء و به طور کلی هر مال منقول که مالک آن را برای عمل زراعت اختصاص داده باشد از جهت صلاحیت محاکم و توقیف اموال جزء ملک محسوب و در حکم غیرمنقول است.

ج. معرفی اجمالی دعاوی مالکیت و تصرف در اموال غیرمنقول:

دعاوی مربوط به رابطه شخص با مال غیرمنقول مانند حقوق مالکیت، انتفاع و ارتفاق از جمله دعاوی مالکیت محسوب می‌شوند مانند دعاوی خلع ید، در این دعاوی اساس و مبنای دعوا اثبات مالکیت خواهان است و تا هنگامی که مالکیت یا صاحب حق بودن وی به اثبات نرسیده باشد حکم له وی صادر نمی‌گردد، در حالی که در دعاوی تصرف که شامل دعاوی تصرف عدوانی، مزاحمت و ممانعت از حق است موضوع اصلی تصرف درمورد ادعاست و دادگاه وارد بحث مالکیت خواهان نشده و در صورت احراز تصرف سابق خواهان صرف نظر از مالکیت یا عدم مالکیت حکم له نامبرده صادر می‌گردد.

ماده ۱۵۸ ق.آ.د.م دعاوی تصرف را اینگونه تعریف می‌کند: «دعای تصرف عدوانی عبارت است از: ادعای متصرف سابق مبنی بر اینکه دیگری بدون رضایت او مال غیرمنقول را از تصرف وی خارج کرده و اعاده تصرف خود را نسبت به آن مال درخواست می‌نماید» به موجب ماده ۱۵۹ این قانون: «دعای ممانعت از حق عبارتست از: تقاضای کسی که رفع ممانعت از حق ارتفاق یا انتفاع خود را در ملک دیگری بخواهد»

ماده ۱۶۰ ق.آ.د.م نیز اعلام می‌دارد: «دعای مزاحمت عبارتست از دعوایی که به موجب آن متصرف مال غیرمنقول درخواست جلوگیری از مزاحمت کسی را می‌نماید که نسبت به متصرفات او مزاحم است بدون اینکه مال را از تصرف متصرف خارج کرده باشد» برای فهم بهتر و بررسی دقیق‌تر، موضوع به مواد ۱۵۸ تا ۱۷۷ ق.آ.د.م ارجاع گردد اما خلاصه اینکه:

۱. در دعاوی تصرف ابراز سند مالکیت اماره بر سبق تصرف و استفاده از حق می‌باشد مگر اینکه طرف دیگر خلاف آن را اثبات کند (ماده ۱۶۲ ق.آ.د.م).
۲. کسی که راجع به مالکیت یا اصل حق انتفاع و یا ارتفاق اقامه دعوا کند دیگر قادر به طرح دعاوی تصرف نخواهد بود (ماده ۱۶۳ ق.آ.د.م).
۳. رسیدگی به دعاوی تصرف تابع تشریفات آیین دادرسی نبوده و خارج از نوبت به عمل می‌آید و هزینه دادرسی نیز معادل دعاوی غیرمالی است (ماده ۱۷۷ ق.آ.د.م).
۴. حکم صادره قبل از قطعیت بنا به تقاضای محکوم‌له اجرا می‌گردد و درخواست تجدیدنظر مانع اجرا نیست. (ماده ۱۷۵ ق.آ.د.م).
۵. هر گاه متصرف عدوانی در ملک مورد تصرف اقدام به غرس اشجار یا احداث بنا نموده باشد، اشجار و بنا در صورتی باقی می‌ماند که متصرف مدعی مالکیت بوده و ظرف یک‌ماه از تاریخ اجرای حکم در باب مالکیت به دادگاه صالح دادخواست دهد (م. ۱۶۴ ق.آ.د.م).
۶. در صورت وجود تصرف مشترک و یا تصرف چند نفر از شرکا موضوع در حکم دعاوی تصرف خواهد بود (ماده ۱۶۷ ق.آ.د.م).
۷. دعاوی مربوط به قطع انشعاب تلفن، گاز، برق و وسایل تهویه و نقاله که مورد استفاده در اموال غیرمنقول است مشمول مقررات دعاوی تصرف می‌باشد. (ماده ۱۶۸ ق.آ.د.م)
۸. امکان طرح دعاوی تصرف از جانب مستأجر، مباشر، خادم، کارگر و سایر متصرفین ملک به قائم مقامی مالک وجود دارد. (م. ۱۷۰ ق.آ.د.م)
۹. سرایدار، خادم، کارگر و به طور کلی هر امین دیگری چنانچه پس از ۱۰ روز از تاریخ ابلاغ اظهارنامه مالک یا مأذون از طرف مالک یا کسی که حق مطالبه دارد مبنی بر مطالبه مال امانی از آن رفع تصرف ننماید متصرف عدوانی شناخته می‌شود. (ماده ۱۷۱ ق.آ.د.م).
۱۰. دعاوی تخلیه مربوط به معاملات با حق استرداد، رهنی، شرطی و نیز در مواردی که بین صاحب مال و امین یا متصرف قرارداد و شرایط خاصی برای تخلیه یا استرداد وجود داشته باشد مشمول احکام تصرف عدوانی نمی‌باشد. (تبصره ماده ۱۷۱ ق.آ.د.م).

۱۱. دعاوی تصرف علیه وزارت خانه و یا مؤسسات و شرکتهای دولتی نیز تابع همین مقررات است. (ماده ۱۷۳ ق.آ.د.م).

۱۲. به موجب مواد ۱۶۹، ۱۷۲ و ۱۷۴ ق.آ.د.م امکان رسیدگی به صحت و اصالت اسناد تقدیمی، ورود ثالث و صدور دستور موقت در دعاوی تصرف میسر است، البته در مورد ماهیت این دستور موقت اختلاف وجود دارد عده‌ای معتقدند تمامی ضوابط پیش‌بینی شده در مبحث دستور موقت (مواد ۳۱۰ تا ۳۲۵ ق.آ.د.م) از جمله تأیید رییس حوزه قضایی و اخذ تأمین الزامی است و گروهی دیگر در مقابل با این استدلال که دستور موقت در بحث تصرف عدوانی با توجه به وضعیت خاص این دعاوی اعطا می‌شود و قانونگذار در مقام بیان هیچ شرطی برای آن قائل نشده است شرایط مذکور را لازم‌الاتباع نمی‌دانند، نظر اخیر قوی‌تر است.

مبحث سوم - تقسیم دعاوی به مالی و غیرمالی

برای تشخیص این دعاوی ابتدائاً می‌بایست حقوقی مالی و غیرمالی مورد بررسی قرار گیرند.

الف. حق مالی:

حقی است که اجرای آن برای دارنده ایجاد منفعتی نماید که قابل تقویم به پول باشد مانند حق مالکیت، حق شفعه، حق فسخ.

ب. حق غیرمالی

حقی است که اجرای آن منفعتی که مستقیماً قابل تقویم به پول باشد ایجاد ننماید این حق معمولاً برای رفع نیازمندیهای عاطفی و اخلاقی انسان است، ارزش داد و ستد نداشته و مستقیماً قابل تقویم به پول نمی‌باشد، دعاوی غیرمالی خود به دو دسته غیرمالی ذاتی و اعتباری تقسیم می‌گردند:

۱ - غیرمالی ذاتی: حق اصلی مورد ادعا از حقوق غیرمالی است.

۲ - غیرمالی اعتباری: دعاوی هستند که تعیین بهای خواسته الزامی نمی‌باشد یعنی اگرچه ذاتاً مالی‌اند ولی قانونگذار آنها را در حکم غیر مالی اعلام نموده و نیازی به پرداخت هزینه دادرسی بر اساس تقویم بهای خواسته نمی‌باشد مانند دعاوی راجع به موجر و مستاجر به استثنای مطالبه اجور معوقه و درخواست افراز و تقسیم و فروش مال مشاع در صورتی که مالکیت محل نزاع نباشد.

والسلام

مشهد مقدّس - نهم دی ماه ۸۴

تست‌های فصل ششم:

۱ - فوت خوانده... .. (آزاد ۸۵)

(۱) در هر حال موجب توقیف دادرسی است.

(۳) در هر حال موجب زوال دعوا است.

۲ - طبق مقررات قانون آیین دادرسی مدنی، وکالت:

(۱) باید به موجب سند رسمی باشد.

(۳) باید با وکالت‌نامه مخصوص باشد.

۳ - در صورتی که موکل امضاء خود در وکالت‌نامه را انکار کند:

(۱) دادگاه به این موضوع رسیدگی خواهد نمود.

(۳) دادگاه دادرسی را متوقف می‌کند تا به این موضوع مستقلاً رسیدگی شود (۴) در صورتی که مدارکی دال بر موضوع باشد، قرار رد دعوا صادر خواهد شد.

۴ - وکالت در دادگاهها شامل تمام اختیارات راجع به امر دادرسی است مگر:

(۱) آنچه موکل آن را استثنا کرده باشد.

(۳) آنچه توکیل در آن خلاف شرع باشد.

(۴) گزینه ۱ و ۳

۵ - کدامیک از اختیارات زیر باید در وکالت‌نامه تصریح شود:

(۱) وکالت در فرجام خواهی، اعاده دادرسی، سازش، اعتراض ثالث

(۳) وکالت در ادعای جعل یا انکار نسبت به سند طرف، جلب ثالث و ورود ثالث (۴) وکالت در دعوا متقابل، دعوا خسارت، صدور قرار تأمین خواسته

۶ - اگر موکل وکیل خود را عزل کند:

(۱) باید مراتب را به دادگاه اطلاع دهد.

(۳) باید مراتب را به دادگاه یا وکیل معزول اطلاع دهد.

۷ - در مورد وکیل معزول کدامیک از موارد زیر صحیح است؟

(۱) همین که وکیل عزل شد، دیگر ابلاغهای که از طرف دادگاه به وکیل می‌شود مؤثر در حق موکل نیست.

(۲) تا وقتی خبر عزل به اطلاع وکیل نرسیده است ابلاغهایی که از طرف دادگاه به وکیل می‌شود مؤثر در حق موکل است.

(۳) تا وقتی عزل وکیل به اطلاع دادگاه نرسیده است ابلاغهای دادگاه مؤثر در حق موکل است.

(۴) تا وقتی عزل وکیل به اطلاع خود او یا دادگاه نرسیده است ابلاغهای دادگاه مؤثر در حق موکل است.

۸ - در صورتی که وکیل استعفا دهد و نیازی به اخذ توضیح نباشد:

(۱) دادرسی به تأخیر نمی‌افتد.

(۳) فقط در دعاوی خانوادگی دادرسی به تأخیر می‌افتد.

(۴) دادرسی به تأخیر نمی‌افتد ولی مراتب صورتجلسه و به اطلاع موکل می‌رسد.

۹ - اگر وکیل بدون عذر موجه در دادگاه حاضر نشود تکلیف چیست؟

(۱) دادگاه محاکمه را ادامه می‌دهد.

(۲) دادگاه و وقت رسیدگی را تجدید می‌کند.

(۳) دادگاه محاکمه را ادامه داده و مراتب را جهت تعقیب انتظامی وکیل به مرجع صلاحیتدار اعلام می‌کند.

(۴) دادگاه وقت رسیدگی را تجدید می‌کند و علت آن را به موکل اطلاع می‌دهد.

۱۰ - اگر یکی از اصحاب دعوا در دادرسی دو نفر وکیل معرفی کرده و به هیچ یک از آنها منفرداً حق اقدام نداده باشد برای رسیدگی دادگاه:

(۱) حضور هر دو وکیل لازم است.

(۳) ارسال لایحه توسط هر دو وکیل کافی نیست.

(۴) ارسال لایحه توسط هر دو وکیل یا حضور یکی از آنان با وصول لایحه از دیگری کافی است.

۱۱ - در صورتی که یکی از اصحاب دعوا دو وکیل داشته و به هیچ یک منفرداً حق اقدام نداده باشد و یکی از آنها بدون عذر موجه حاضر نشده باشد:

(۱) دادگاه بدون توجه به اظهارات وکیل حاضر، رسیدگی را ادامه می‌دهد.

(۲) دادگاه وقت رسیدگی را تجدید و هر دو وکیل را دعوت می‌کند.

(۳) دادگاه اظهارات وکیل حاضر را استماع و به رسیدگی ادامه می‌دهد.

(۴) دادگاه اظهارات وکیل حاضر را در صورتجلسه منعکس و وکیل دیگر را دعوت به حضور می‌کند.

۱۲ - وکیلی که در وکالت‌نامه حق اقدام در دادگاه تجدید نظر را داشته و پس از صدور رأی استعفا داده و از روی رأی امتناع می‌کند دادگاه باید رأی را به موکل ابلاغ نماید. در این صورت ابتدای مدت تجدید نظر چه زمانی است:

(۱) روز ابلاغ به موکل

(۲) روز ابلاغ به وکیل

(۳) روز استعفا وکیل

(۴) روز ابلاغ به وکیل مگر اینکه موکل ثابت کند از استعفا وکیل بی اطلاع بوده است.

۱۳ - اگر وکیل بعد از رأی و قبل از انقضای مهلت تجدید نظر به واسطه قوه قهریه قادر به انجام وظیفه وکالت نباشد ابتدای مهلت اعتراض:

(۱) از تاریخ ابلاغ به موکل محسوب خواهد شد.

(۲) از تاریخ ابلاغ به وکیل محسوب خواهد شد.

(۳) از تاریخ وقوع قوه قهریه محسوب خواهد شد.

(۴) از تاریخ برطرف شدن قوه قهریه محسوب خواهد شد.

۱۴ - در مواردی که طرح دعوا به وسیله وکیل جریان یافته و وکیل حق وکالت در مرحله بالاتر را دارد مبدأ مهلت ها و مواعید از چه تاریخی است؟

(۱) از تاریخ ابلاغ به موکل

(۲) از تاریخ ابلاغ به وکیل

(۳) از تاریخ ابلاغ به وکیل یا موکل (هر کدام زودتر باشد)

(۴) از تاریخ ابلاغ به وکیل یا موکل (هر کدام دیرتر باشد)

۱۵ - چنانچه وکیل همزمان در دو یا چند دادگاه دعوت شود و جمع بین آنها ممکن نباشد باید دادگاه کیفری را مقدم بدارد در صورتی که در دو یا چند دادگاه کیفری دعوت شده باشد باید کدام یک را مقدم بداند:

(۱) دادگاهی که به تشخیص وکیل حضور او لازم است.

(۳) دادگاهی که تاریخ ابلاغ از طرف آن مقدم بر بقیه است.

(۴) وکیل مخیر است که در هر یک از دادگاهها حاضر شود و به بقیه لایحه بدهد.

۱۶ - در دعاوی مدنی هر یک از اصحاب دعوا می‌توانند:

(۱) حداکثر سه وکیل داشته باشد.

(۳) فقط یک وکیل داشته باشد.

(۴) تعداد وکیل نا محدود است.

۱۷ - کدام یک از موارد ذیل قابل توکیل نمی‌باشد؟

(وکالت ۷۹ قضاوت اسفند ۷۹)

(۱) وکالت در ادعای جعل (۲) وکالت در اقرار

(۳) وکالت در توکیل

(۴) وکالت در استرداد دعوا

۱۸ - در صورت فوت یا استعفاء و یا عزل وکیل از وکالت.

(قضاوت ۷۸)

(۱) اگر دادگاه توضیح لازم را نداد دادرسی به تأخیر نمی‌افتد و در صورت نیاز به توضیح مراتب در صورتجلسه قید و به موکل اطلاع داده می‌شود و در صورت عدم حضور قرار توقیف دادرسی صادر می‌شود.

(۲) اگر دادگاه توضیحی لازم نداد قرار توقیف دادرسی صادر می‌کند و اگر توضیح لازم باشد مراتب در صورتجلسه قید و به موکل اطلاع داده می‌شود و در صورت عدم حضور قرار توقیف صادر نمی‌شود.

(۳) اگر دادگاه توضیحی لازم بداند مراتب را در صورتجلسه قید و قرار توقیف دادرسی صادر می‌کند و به موکل اطلاع داده می‌شود که شخصاً یا توسط وکیل جدید برای توضیح حاضر شود.

(۴) اگر دادگاه توضیحی لازم نداند دادرسی به تأخیر نمی‌افتد و در صورت نیاز به توضیح مراتب در صورتجلسه قید و به موکل اطلاع می‌دهد که شخصاً یا توسط وکیل جدید توضیح دهد.

۱۹ - برای تجدید جلسه دادگاه به درخواست وکیل، کدامیک از معاذیر موجه نیست؟

(سراسری ۷۸)

(۱) ابتلا به مرضی که حرکت برای وکیل مضر باشد

(۲) دعوت وکیل به دادگاه دیگر

(۳) فوت یکی از اقربای سببی یا نسبی تا درجه اول از طبقه دوم

(۴) وقوع حوادث قهری که مانع از حرکت وکیل باشد

۲۰ - مرجع گواهی وکالت‌نامه اشخاص مقیم در کشورهای فاقد مأمور سیاسی یا کنسولی ایران در کجا تعیین شده است؟ (وکالت ۷۴)

(۱) قانون مدنی ایران

(۲) آیین نامه وزارت امور خارجه

(۳) آیین نامه وزارت دادگستری

(۴) آیین نامه وزارت کشور

۲۱ - در موردی که وکیل توقیف شود، حکم:

(وکالت ۷۴)

(۱) به دفتر وکیل ابلاغ می‌گردد.

(۲) به بازداشتگاه ابلاغ می‌گردد.

(۳) تا رفع بازداشت از وکیل ابلاغ نمی‌گردد.

(۴) با قید جهت آن به موکل ابلاغ می‌شود.

۲۲ - اگر وکیل پرونده بعد از ابلاغ حکم و قبل از انقضای مدت تجدید نظر فوت نماید ابتدای مدت تجدید نظر خواهی از تاریخ: (وکالت ۷۸)

(۱) ابلاغ به موکل محسوب می‌گردد.

(۲) ابلاغ به وکیل محسوب می‌شود.

(۳) ابلاغ به طرف مقابل محسوب می‌شود.

(۴) فوت وکیل محاسبه می‌شود.

۲۳ - دعوای تخلیه ید از عین مرهونه:

(۱) ذاتاً غیر مالی است.

(۲) ذاتاً مالی است و قانونگذار نیز آن را مالی اعتبار کرده است.

(۳) ذاتاً مالی است و قانونگذار آن را غیرمالی اعتبار کرده است.

(۴) ذاتاً غیر مالی است و قانونگذار نیز آن را غیرمالی اعتبار کرده است.

۲۴ - در دعوای تصرف عدوانی و ممانعت از حق و مزاحمت ارائه سند مالکیت چه نقشی ایفا می‌کند؟

(۱) ارائه سند مالکیت دلیل برسبق تصرف و استفاده از حق است مگر آنکه طرف دیگر سبق تصرف یا استفاده از حق خود را به طریق دیگر ثابت کند.

(۲) با ارائه سند مالکیت، دیگر دعوی سه گانه مزبور پذیرفته نمی‌شود.

(۳) دعوی مذکور چنانچه مخالف با سند مالکیت باشد پذیرفته نخواهد شد.

(۴) ارائه سند مالکیت اماره ای است برسبق تصرف و استفاده از حق مگر اینکه طرف دیگر با سند مالکیت دیگری سبق تصرف و استفاده از حق خود را ثابت کند.

۲۵ - کسی که راجع به مالکیت یا اصل حق ارتفاق و انتفاع اقامه دعوا کرده باشد: (قضاوت آذر ۷۶)

(۱) نمی‌تواند نسبت به تصرف عدوانی طرح دعوا کند.

(۲) نمی‌تواند نسبت به تصرف عدوانی و ممانعت از حق طرح دعوا نماید.

(۳) نمی‌تواند نسبت به تصرف عدوانی و مزاحمت از حق طرح دعوا کند.

(۴) نمی‌تواند نسبت به تصرف عدوانی، مزاحمت و ممانعت از حق طرح دعوا کند.

۲۶ - هرگاه کسی ملکی را عدواناً متصرف شده و در آن احداث بنا کرده باشد بنا در چه صورتی باقی می‌ماند؟

(۱) دادگاه حکم به قلع بنا خواهد داد و در هیچ مورد بنا باقی نخواهد ماند.

(۲) بنا در صورتی باقی می‌ماند که محکوم له به باقی ماندن بنا رضایت دهد.

(۳) در صورتی که متصرف عدوانی مدعی مالکیت مورد حکم تصرف عدوانی باشد و ظرف یک‌ماه از تاریخ اجرای حکم در باب مالکیت دادخواست بدهد.

(۴) بنا در صورتی باقی می‌ماند که متصرف عدوانی اجرت المثل ملک را به محکوم له پرداخت نماید.

۲۷ - دوفرن مشترکاً در قطعه زمینی تصرف داشته اند، یکی از آنها زمین را در تصرف گرفته و مانع تصرف دیگری شده است، عمل شخص متصرف فعلی با کدام یک از موارد زیر منطبق است؟

(۱) در حکم تصرف عدوانی.

(۲) تصرف عدوانی.

(۳) ممانعت از حق.

(۴) با توجه به اینکه مقررات مربوط به تصرف عدوانی و ممانعت از حق و مزاحمت در مورد اموال مشترکه اعمال نمی‌شود

۲۸ - هرگاه بین دو شخص دعوایی به خواسته ممانعت از حق مطرح باشد و شخص ثالثی خود را در موضوع ذی‌نفع بداند چه اقدامی می‌تواند انجام دهد؟

(۱) فقط در صورتی که دعوا در مرحله نخستین باشد تا قبل از ختم دادرسی می‌تواند وارد دعوا شود.

(۲) تا قبل از ختم رسیدگی می‌تواند وارد دعوا شود چه در مرحله بدوی یا تجدیدنظر.

(۳) باید بعد از صدور حکم دادخواست اعتراض ثالث تقدیم کند.

(۴) فقط تا اولین جلسه رسیدگی می‌تواند به عنوان ثالث وارد دعوا شود.

۲۹ - شخصی مستأجر یک باب منزل مسکونی می‌باشد شخص دیگری بدون رضایت او مال را از تصرفش خارج نموده است در این صورت دعوای تصرف عدوانی از ناحیه چه کسی باید طرح شود؟

(۱) فقط از طرف مستأجر.

(۲) فقط از طرف مالک عین مستأجره.

(۳) از طرف مالک یا مستأجر به قائم مقامی مالک.

(۴) مقررات تصرف عدوانی در مورد اماکن مسکونی به کار نمی‌رود.

۳۰ - اگر در جریان رسیدگی به دعوای تصرف عدوانی سند ابرازی یکی از طرفین مورد ادعای جعل قرار گیرد مرجع رسیدگی کننده در چه صورتی به اصالت سند رسیدگی می‌کند؟

(۱) در صورتی که تعیین جاعل شده باشد.

(۲) در صورتی که سند ارائه شده، رسمی باشد.

(۳) در صورتی که دادخواست مستند به دلیل دیگری نباشد

(۴) در صورتی که سند مذکور مؤثر در دعوا باشد و نتوان از طریق دیگری حقیقت را احراز نمود.

۳۱ - در دعوایی که بین دو شخص مطرح بوده، دادگاه حکم به رفع تصرف عدوانی صادر کرده است و محکوم علیه درخواست تجدید نظر نموده است. در این صورت حکم صادره چه زمانی اجرا خواهد شد؟

(۱) بلافاصله پس از صدور حکم و درخواست تجدیدنظر مانع اجرا نمی‌باشد.

(۲) پس از تأیید حکم صادره در مرجع تجدیدنظر.

- ۳) ده روز پس از قطعی شدن حکم صادره.
- ۴) بیست روز پس از صدور حکم اولیه.
- ۳۲ - در دعوی تصرف عدوانی: (سراسری ۸۰)
- ۱) پذیرش ورود ثالث بستگی به نظر دادگاه و اهمیت موضوع دارد.
- ۲) ثالث چنانچه خود را ذی نفع بداند فقط در مرحله بدوی می تواند وارد شود.
- ۳) ثالث چنانچه خود را ذی نفع بداند در هر مرحله می تواند وارد شود.
- ۴) ثالث در هیچ صورتی نمی تواند وارد شود.
- ۳۳ - دعوی مزاحمت عبارت است از دعوایی که به موجب آن: (سراسری ۸۰)
- ۱) متصرف مال غیر منقول درخواست جلوگیری از مزاحمت کسی را می نماید که نسبت به متصرفات او مزاحم است و قصد دارد مال را از تصرف او خارج کند.
- ۲) شخصی ادعا می نماید که دیگری برای او ایجاد مزاحمت می نماید.
- ۳) متصرف مال غیر منقول درخواست جلوگیری از مزاحمت کسی را می نماید که نسبت به متصرفات او مزاحم است بدون اینکه مال را از تصرف او خارج کرده باشد.
- ۴) متصرف مال درخواست جلوگیری از مزاحم کسی را می نماید که نسبت به متصرفات او مزاحم است بدون اینکه مال را از تصرف او خارج کرده باشد.
- ۳۴ - دعوی مزاحمت و ممانعت از حق و تصرف عدوانی: (قضاوت-دی ۷۶)
- ۱) مالی است.
- ۲) مزاحمت و ممانعت از حق غیر مالی و تصرف عدوانی مالی است.
- ۳) غیر مالی است.
- ۴) مزاحمت مالی و ممانعت از حق غیر مالی و تصرف عدوانی مالی است.
- ۳۵ - دعوی ممانعت از حق دارای شرایط اصلی زیر است: (قضاوت-دی ۷۶)
- ۱) سبق استفاده خواهان، وجود فعل ممانعت و لحوق اقدام خوانده
- ۲) سبق استفاده خواهان، ممانعت از قبل و استمرار آن و لحوق اقدام خوانده.
- ۳۶ - دعوی ممانعت از حق عبارت است از: (وکالت ۷۲)
- ۱) دعوایی کسی که رفع ممانعت از حق ارتفاق یا انتفاع خود را در ملک دیگری بخواهد.
- ۲) دعوایی که به موجب آن متصرف مال غیر منقول درخواست جلوگیری از مزاحمت کسی را می نماید که نسبت به متصرفات او مزاحم است.
- ۳) دعوی کسی که ممانعت از حق ارتفاق یا انتفاع خود را در ملک دیگری بخواهد.
- ۴) دعوی متصرف سابق که دیگری بدون رضایت او مال غیر منقول را از تصرف او خارج کرده است.
- ۳۷ - نمایندگی پدر از فرزند صغیر، نمایندگی و نمایندگی امین عاجز از او نمایندگی است.
- ۱) قضایی، قانونی.
- ۲) قضایی، انتخابی.
- ۳) قانونی، قضایی.
- ۴) قانونی، انتخابی.
- ۳۸ - در دعوی مزاحمت، صدور دستور موقت از سوی دادگاه مبنی بر جلوگیری از ادامه مزاحمت امکان پذیر:
- ۱) است و مستلزم اخذ تأمین نبوده و بدون تأیید رییس حوزه قضایی قابل اجرا می باشد.
- ۲) نیست، حتی با دادن تأمین و تأیید رییس حوزه قضایی.
- ۳) است و مستلزم اخذ تأمین نبوده اما اجرای آن مستلزم تأیید رییس حوزه قضایی است.
- ۴) است و مستلزم اخذ تأمین است اما بدون تأیید رییس حوزه قضایی اجرا می شود.
- ۳۹ - دعوی تصرف عدوانی که مستأجر علیه مالک اقامه کند:
- ۱) قابل استماع نیست.
- ۲) فقط در صورتی که مالک سند رسمی نداشته باشد قابل استماع است.
- ۳) قابل استماع است اما محکومیت مالک ممکن نیست.
- ۴) قابل استماع و محکومیت مالک ممکن است.
- ۴۰ - هرگاه حق اصلی دارای خصوصیتی منحصرأ شخصی باشد، دعوی مربوطه قابل انتقال: (سراسری ۸۵)
- ۱) نمی باشد، مانند دعوی طلاق و نسب
- ۲) نمی باشد، مانند دعوی مطالبه مال شخصی اختصاصی
- ۳) نمی باشد، مانند دعوی مطالبه مال شخصی اختصاصی
- ۴) می باشد، مانند دعوی مطالبه ی مال شخصی اختصاصی
- ۴۱ - هرگاه در جریان دادرسی حق اصلی زایل شود: (سراسری ۸۴)
- ۱) دعوی نیز زایل می شود و باید قرار سقوط دعوی صادر شود.
- ۲) دعوی فقط در صورتی زایل و قرار رد دعوی صادر می شود که زوال حق ارادی باشد.
- ۳) دعوی فقط در صورتی زایل و قرار سقوط دعوی صادر می شود که زوال حق اصلی مالی باشد.
- ۴) دعوی فقط در صورتی زایل و قرار سقوط دعوی صادر می شود که زوال حق اصلی مالی نباشد.
- ۴۲ - از دادگاه بدوی حکمی مبنی بر رفع تصرف عدوانی صادر شده است، این حکم: (وکالت ۸۸)
- ۱) پس از ابلاغ قابل اجراست
- ۲) بلافاصله قابل اجراست
- ۳) فقط پس از قطعیت قابل اجراست
- ۴) بلافاصله پس از صدور و با اخذ تأمین از محکوم له قابل اجراست.
- ۴۳ - در صورتی که مال غیر منقولی به نحو اشتراک در تصرف چند نفر باشد و بعضی از آنان مانع تصرف بعضی دیگر شود عمل آنان..... (وکالت ۸۸)
- ۱) در حکم تصرف عدوانی است و مشمول مقررات راجع به دعاوی تصرف عدوانی در قانون آیین دادرسی مدنی است.
- ۲) در صورتی عدوانی محسوب می شود که سهم هر یک معلوم باشد.
- ۳) تصرف عدوانی تلقی نمی شود زیرا هر یک از آنان در اجزای مال سهیم هستند.
- ۴) در حکم تصرف عدوانی است اما چون مالکیت طرفین مشاعی است دعوی رفع تصرف عدوانی مسموع نیست.
- ۴۴ - کدام عبارت صحیح است؟ (وکالت ۸۹)
- ۱) رای رفع تصرف عدوانی پس از قطعیت لازم الاجرا است
- ۲) رای رفع تصرف عدوانی قبل از قطعیت و پس از صدور اجراییه قابل اجرا است.
- ۳) رای رفع تصرف عدوانی قبل از قطعیت و به دستور مرجع صادرکننده قابل اجرا است.
- ۴) رای رفع تصرف عدوانی فقط پس از قطعیت و بعد از صدور اجراییه لازم الاجرا است.
- ۴۵ - چنانچه مالک باغی در تصرفات مالک منزل مسکونی مجاور اخلاخ جزیی ایجاد نموده باشد بی آنکه در منزل مسکونی تصرف کرده باشد عمل مالک باغ است..... (وکالت ۹۱)
- ۱) مزاحمت - مگر منزل مسکونی سند مالکیت داشته باشد.
- ۲) مزاحمت - حتی اگر منزل مسکونی سند مالکیت نداشته باشد.
- ۳) در هر حال ممانعت از حق.
- ۴) ممانعت از حق - حتی اگر منزل مسکونی سند مالکیت داشته باشد.